

نقد و پژوهش
دفتر سوم

گرهگاهی تاریخی، مصافی عظیم!

به مناسبت صد سالگی تأسیس حزب کمونیست ایران



امید به رنگ

گرهگاهی تاریخی، مصافی عظیم!

به مناسبت صد سالگی تأسیس حزب کمونیست ایران

امید بهرنگ

عنوان: گرگ‌گاہی تاریخی، مصافی عظیم!
(به مناسبت صد سالگی تأسیس حزب کمونیست ایران)

نویسنده : امید بهرنگ

نقد و پژوهش، دفتر سوم / مرداد ۱۳۹۹

نشر اینترنتی پنج بهمن

آدرس تماس : Behrang1384@yahoo.com

آدرس کانال تلگرامی: @obehrang

طرح جلد: تمبر جمهوری انقلابی گیلان

استفاده از این اثر با ذکر منبع آزاد است.

به یاد رفیق امیر حسن پور
که دریای شگرف ماتریالیسم تاریخی را در نوردید.

فهرست

۷.....	پیشگفتار
۱۲.....	زمینه های تاریخی
۳۵.....	مختصات جمهوری گیلان
۶۵.....	اختلاف های سیاسی؛ جدل های نظری
۱۰۲.....	شکست جمهوری؛ مسیر آتی
۱۴۸.....	گاهشمار رویدادها
۱۵۸.....	منابع و مراجع
۱۶۹.....	تصاویر

پیشگفتار

«در موقع انقلاب کسی نخواهد پرسید آیا شما آنچه در توانتان بود انجام دادید یا خیر؟ سؤال اساسی که جواب خود را در پراتیک خواهد یافت این است که آیا در چنین لحظه خطیری، توان شما برای کسب قدرت سیاسی کافی هست یا خیر؟»

به نقل از رفیق کامران منصور، از اعضای برجسته اتحادیه کمونیست های ایران (سربداران) که در ۱۰ تیرماه ۱۳۷۱ در شهر سلیمانیه عراق به دست مزدوران جمهوری اسلامی ترور شد.^۱

در ایام کرونایی فرصتی پیش آمد تا ایده جمعبندی از حزب کمونیست ایران - که سال ها همراهم بود - را عملی کنم. با یاری و همراهی یکی از رفقا، توانستیم بسیاری از کتاب ها و تحقیق های تاریخی قدیم و جدیدی که در این ارتباط منتشر شده اند را مشترکاً مطالعه کنیم. این نوشتار حاصل گفتگو مفصل

^۱. این مجموعه به نوعی وامدار رفیق کامران منصور است. کتاب "فتح جهان" اثر باب آواکیان که بسیاری از ایده های این مجموعه متأثر از آن است با یاری و همکاری این رفیق در سال ۱۳۶۵ در کردستان ترجمه و منتشر شد. برای آشنایی با زندگی و فعالیت انقلابی رفیق کامران منصور رجوع شود به نشریه حقیقت ارگان اتحادیه کمونیست های ایران (سربداران)، دوره دوم شماره ۲۱، مرداد ۱۳۷.

میان ما بود. شکل مصاحبه را اتخاذ کردیم تا کار سریعتر به فرجام رسد و راحت تر بتوانیم مسائل مختلف و متنوع را ارائه دهیم.

زمانی که با مفهوم "تضاد بین پیشروی انقلاب در یک کشور با گسترش انقلاب جهانی" آشنا شدم.^۲ دریچه نوینی برای ورود به تاریخ جنبش کمونیستی ایران برای من گشوده شد. به جرئت می توان گفت فراز و فرودهای جنبش کمونیستی در ایران به طور مستقیم با چگونگی پیشرفت این تضاد رقم خورده است. ظهور شوروی سوسیالیستی در مرزهای شمالی ایران، از یکسو فرصت انقلابی بی نظیری در اختیار نیروهای چپ قرارداد. از سوی دیگر زمانی که خطاهایی در سیاست خارجی اولین دولت سوسیالیستی در جهان رخ داد، خسران هایی نیز بار آورد. حضور این جوانب مثبت و منفی در تاریخ تحولات انقلابی ایران کاملاً مشهود است. چه در تجربه جمهوری سوسیالیستی گیلان و چه بعدها در جریان تشکیل حزب توده و تشکیل فرقه دمکرات آذربایجان و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ عملکرد این تضاد (علیرغم کیفیت و شکل متفاوت) در تعیین سرنوشت هر دوره نقش برجسته و گاه تعیین کننده ای داشته است. این امر در مورد تأثیرات منفی اشتباهات سیاست خارجی چین سوسیالیستی زمان مائو در ابتدای دهه هفتاد میلادی نیز صادق است. از منظر "تضاد بین پیشروی

^۲. مفهوم "تضاد بین پیشروی انقلاب در یک کشور با گسترش انقلاب جهانی" نخستین بار توسط باب آواکیان در سال ۱۹۸۱ در کتاب "فتح جهان" طرح شده است. این مفهوم ناظر بر تضادی بود که پرولتاریای بین المللی پس از کسب قدرت سیاسی در شوروی و بعدها چین با آن روبرو شد. باب آواکیان توانست تئوری و پراتیک دو تجربه مهم ساختمان سوسیالیسم در شوروی و چین در برخورد با این تضاد را جمع بندی کند. از نظر وی در هر کشوری که پرولتاریا قدرت سیاسی را کسب کند باید به قدرت خود همچون منطقه پایگاهی برای گسترش انقلاب جهانی نگاه کند. علیرغم معضلات و پیچیدگی هایی که حفظ قدرت در یک کشور دارد باید مدام اولویت را به پیشبرد انقلاب جهانی داد. کتاب "فتح جهان" آغاز جمع بندی علمی - انتقادی وی از موج اول انقلاب های پرولتری بود که به کمونیسم نوین منجر شد.

انقلاب در یک کشور با گسترش انقلاب جهانی " بهتر می توان نقاط قوت و ضعف جنبش های آن دوره را تعیین کرد و بهتر از قبل به ارزیابی از خط حاکم بر جنبش بین المللی کمونیستی و مشخصاً جنبش چپ در ایران نشست.

این مجموعه که در چهار بخش تنظیم شده، مدعی ارائه جمعبندی همه جانبه، کامل و دقیق از حزب کمونیست ایران (از این پس حکا) و تجارب مهم و تاریخی که این حزب از سر گذراند، نیست. تنها با توجه به اسناد و تحقیقات جدیدی که طی این سال ها منتشر شده اند، تلاش شده عمیقتر به مسئله پرداخته شود و با نگاه امروز حداقل موضوعات کلیدی در زمینه تئوری و پراتیک این حزب شناسایی شوند. هدف ما صرفاً ارائه چارچوب اولیه و رؤس کلی از این تجربه مهم تاریخی و درس گیری از آن است. به این امید که این نوشتار یاری رسان کسانی گردد تا بدون تعصب و پیشداوری های ناسیونالیستی رایج به طور همه جانبه تر و کامل تر به این فصل از تاریخ جنبش کمونیستی ایران بپردازند.

حکا همواره برای کمونیست های انقلابی که درگیر انقلاب ۵۷ بودند، خصلتی نمادین داشت. همه در آرزوی تشکیل چنین حزبی بودند. به عنوان حزبی که نماینده و پیشاهنگ واقعی پرولتاریای ایران بود و انقلابی گری و آرمان خواهی کمونیستی اش زبانزد همگان بود و ربطی به تجربه رفرمیستی حزب توده ایران نداشت. حیدرعمواغلی رهبر و نماد کمونیسم در ایران بود، قهرمان حماسی که از توفان های انقلابی گذر کرده بود و سرانجام با توطئه متعصبان مذهبی گردآمده حول میرزا کوچک خان جنگلی به قتل رسید. تاریخ واقعی این حزب برای بسیاری ناشناخته ماند. حلقه های مفقوده زیادی وجود داشت که مانع از فهم درست از جایگاه تاریخی این حزب و به طور کلی ناکامی اش در پیشبرد امر انقلاب شد. از یکسو اسناد و مدارک کافی موجود نبود از سوی دیگر حقایق در هاله پاره ای از روایت های رسمی گم شده بود. در کنار سانسور، جعل

و تحریف های تاریخی که نخست توسط دشمنان کمونیسم مشخصاً دولت شاهنشاهی و بعدها جمهوری اسلامی انجام گرفت؛ قرائتی که توسط حزب توده به تأسی از تاریخ نگاران شوروی در اختیار جنبش قرار گرفت، نیز کمک چندانی به کشف حقیقت نکرد. رازهای سر به مهر فراوان بودند. کسی نمی توانست دلیل قانع کننده ای ارائه دهد که چرا رهبری حکا نتوانست جنبش گیلان را در مسیر درستی هدایت کند و چرا حزب قادر نشد از پس سرکوب رضاخانی برآید. کسی نمی توانست بدون پیشداوری تحلیل علمی و مستندی از اختلافات درون رهبری این حزب ارائه دهد. اغلب حیدر را نماینده خط درست می دانستند، سلطانزاده را چپ رو و افرادی چون احسان الله خان را یک ماجراجو تصویر می کردند. برای اغلب گروه های چپ این تصویرسازیها بیشتر به کار انگ زدن به مخالفان سیاسی شان می آمد. کسی نمی دانست دقیقاً نقش کمینترن (کمیته اجرایی انترناسیونال کمونیستی موسوم به انترناسیونال سوم) در تشکیل این حزب چه بود و ارتش سرخ شوروی چه نقش مهمی در ایجاد جمهوری سوسیالیستی گیلان و چه سهمی در شکست آن داشت. مهمتر از آن کسی نمی توانست بفهمد که چرا معدود رهبران و کادرهای حزب که زنده ماندند، پس از سقوط رضاشاه دیگر به فکر احیا این حزب نیفتادند؟ فردی مانند آرداشس آوانسیان به ایجاد جبهه متحد ضد فاشیستی مانند حزب توده قناعت کرد و سید جعفر پیشه وری که از بنیانگذاران حزب بود در مقابل ناسیونالیسم ملت آذربایجان سر فرود آورد. ناگشوده ماندن این رازها موجب شد که جنبش نوین کمونیستی ایران از تجربه انقلابی آن دوره تاریخی محروم شود. این شکاف نسلی به نوبه خود عاملی شد برای ناکامی های بعدی جنبش کمونیستی.

اکنون تا حدودی کمبود مدارک و اسناد تاریخی برطرف شده و تحقیقات زیادی منتشر شده است.^۳ با تکیه به این اسناد و تحقیقات، بهتر از قبل می توان از آن دوره تاریخی شناخت کسب کرد و در مورد آن قضاوت کرد. هرچند کماکان برخی زوایا و موضوعات در برخی مقاطع کماکان ناشناخته مانده اند. شاید روزی این محدودیت ها نیز برطرف شوند .

به امید آنکه این مجموعه موجب تقویت روحیه جستجوگری و پرسشگری به ویژه در میان نسل جوان انقلابی شود و یاری رسان همه کسانی باشد که می خواهند با تکیه به درس های تاریخی از موج اول انقلاب های پرولتری رهگشای انقلاب کمونیستی در شرایط خطر کنونی باشند.

امید بهرنگ – تیرماه ۱۳۹۹

^۳. عمده این اسناد به کوشش زنده یاد خسرو شاکری گردآوری و منتشر شده اند. او این اسناد را در ۲۳ جلد به نام "اسناد تاریخی: جنبش کارگری، سوسیال دمکراسی و کمونیستی ایران" جمع آوری کرد که مبنای بسیاری از آثار تحقیقاتی توسط دیگران شد. در این زمینه به فهرست منابع و مراجع رجوع کنید. علاوه بر این ۲۳ جلد، خسرو شاکری شخصاً کتاب ها و مقالات تحقیقی متعددی در زمینه فوق نگاشت که حاوی اطلاعات مهمی در ارتباط با جنبش سوسیال دمکراسی و جنبش جنگل و حزب کمونیست ایران است. برای مثال دو کتاب "میلاد زخم" و "پیشینه های اقتصادی - اجتماعی جنبش مشروطیت و انکشاف سوسیال دمکراسی" که هر دو در سال ۱۳۸۴ توسط نشر اختران منتشر شده اند علیرغم برخی ضعف ها و قضاوت های یک جانبه (مانند تعصب ناسیونالیستی، هیستری ضد "کمونیسم روسی" و شیفتگی افراطی نسبت به میرزا کوچک خان) در مجموع تصویر نسبتاً کاملی از بحث ها و رویدادهای آن دوران در اختیار علاقمندان قرار می دهد. در مقدمه کتاب "میلاد زخم" خسرو شاکری وعده انتشار کتابی در مورد تاریخ حزب کمونیست ایران را می دهد که متأسفانه تا کنون منتشر نشده است. ولی بسیاری از مسائل مناقشه برانگیز جنبش گیلان و نقش حزب کمونیست ایران در کتاب "میلاد زخم" منعکس است. نویسنده کتاب به برخی مدارکی که بعد از فروپاشی شوروی توانست دست یابد، نیز استناد می کند.

زمینه های تاریخی

چرا پس از گذشت صد سال جمعبندی از تجربه حزب کمونیست ایران از اهمیت برخوردار است؟

می توان از هوارد زین نویسنده کتاب تاریخ مردم آمریکا وام گرفت و این پاسخ ساده و روشن، صریح و صحیح را داد که "مردمی که تاریخ خود را ندانند انگار امروز متولد شده اند." این حکم برای جنبش کمونیستی ایران نیز صادق است. بدون توجه به تجربه های تاریخی و جمعبندی انتقادی از آن ها، ترسیم مسیر آینده دشوار خواهد بود.

حکا در مقطعی مهم از تاریخ ایران و جهان پا به عرصه حیات گذاشت. این حزب محصول تلاطمات ناشی از گرهگاهی تاریخی - جهانی بود که با جنگ جهانی اول و سپس رخداد انقلاب اکتبر و وقایع پس از آن شناخته می شود. پس از کمون پاریس، کمونیست ها تحت رهبری لنین توانستند در کشور پهناور روسیه قدرت سیاسی کسب کرده و طی جنگ داخلی آن را تثبیت کنند. حکا در ارتباط مستقیم با این پیشروی تاریخی شکل گرفت؛ سریعاً درگیر عمل انقلابی و

مبارزه مسلحانه شد و با یاری ارتش سرخ و بر بستر جنبش جنگل اولین جمهوری سوسیالیستی را در ایران بنیان نهاد. حکا علیرغم جوانی و بی تجربگی از درگیر شدن با مشکلات و تضادهای گوناگون نهراسید و با معضلات و پیچیدگی های عینی زیادی دست پنجه نرم کرد و برای نخستین بار تجربه پر بار و سازمان یافته ای در ارتباط با انقلاب در مستعمرات و نیمه مستعمرات برای جنبش بین المللی کمونیستی به ارمغان آورد.

هرچند این حزب ریشه در تحولات انقلاب مشروطه و تلاش های سوسیال دمکرات های ایرانی موسوم به "اجتماعیون عامیون" آن دوران داشته اما از نظر فکری و عملی گسستی تاریخی را بیان می کرد. شاخص این گسست، تحزب پرولتری، فعالیت مستقل تشکیلاتی، انترناسیونالیسم پرولتری و تلاش برای دور شدن از تفکرات بورژوا دمکراتیکی بود که تا آن دوره بر ذهن، رفتار و عمل انقلابیون و سوسیال دمکرات های ایرانی غلبه داشت. اینکه این گسست تا چه حد ادامه یافت و عمیق شد را بحث خواهیم کرد پس از گذشت صد سال هنوز جنبش کمونیستی ایران با بسیاری از مسائل خطی که آنان با آن مصاف می دادند درگیر هستند. هرچند صحنه بازی تغییر کیفی یافته و بازیگران جدیدی پا به عرصه مبارزه طبقاتی گذاشته اند. اما پرسش های مشترک بسیارند. برای مثال چگونه و با چه سبک کاری باید کمونیسم را تبلیغ و ترویج کرد؟ چگونه باید مانع از آن شد که به دلیل اختناق سیاسی یا تحجر مذهبی پیشبرد فعالیت های پوششی تحت عناوین دیگر در میان مردم موجب آب بستن به کمونیسم نشود؟ با تعصبات دینی رایج در میان توده ها - مشخصا عقاید اسلامی - چه برخوردی باید کرد؟ مراحل مختلف انقلاب را چگونه باید ترسیم کرد؟ وظایف دمکراتیک بجا مانده از عصر انقلاب های بورژوایی نوع کهن را در چارچوب انقلاب کمونیستی چگونه باید پاسخ داد، به گونه ای که امر مبارزه برای کمونیسم

تضعیف نشود؟ چگونه باید توده ها را برانگیخت و در جریان نبرد متحول کرد؟ با چه استراتژی سیاسی و با چه دورنمای نظامی؟ و بسیاری از موضوعات دیگر. قصد این نیست که بگوییم حکما در همه این زمینه ها درست عمل کرد و پاسخ نظری صحیح داشت اما بی شک تجربه غنی را از سرگذراند که مورد توجه چندانی قرار نگرفته است. البته بسیاری از این مسائل تئوریک و عملی بعدها در پروسه پیشرفت انقلاب های پرولتری در گوشه و کنار جهان در قرن بیستم - مشخصاً در فرایند تجربه انقلاب چین تحت رهبری مائو - پاسخ گرفت اما هنوز فکر و جمع بندی دوباره از آن تجربه از ارزش تاریخی برخوردار است. به ویژه در زمینه متد برخورد به اوضاع عینی پیچیده و تلاش و تکامل عامل ذهنی بر متن رویدادهای غیرقابل پیش بینی.

در مقطع حساسی از تاریخ جهان بسر می بریم. تضادهای متنوع سیستم سرمایه داری - امپریالیستی به نحو شگفت آوری در حال تداخل با یکدیگرند و هر آن جهان می تواند با گرهگاه تاریخی دیگری روبرو شود. عوارض ناشی از ویروس کرونا و خیزش اخیر در آمریکا، فقط جلوه ای کوچک از بحران های بزرگی است که در راهند. مشکل بتوان مسیر آینده را پیش بینی کرد، یا به غلط انتظار داشت رویدادهای تاریخی همانند قبل تکرار شوند. اما هراندازه که کمونیست ها از گرهگاه های قبلی درس گرفته باشند بر امکان دخالت گری فعال شان افزوده خواهد شد. فهم اینکه کدام خطای رخ داده در پراتیک این حزب ناشی از محدودیت های تاریخی بود کدام خطا ناشی از ضعف های ایدئولوژیک سیاسی شان، یاری رسان ما در جا انداختن متد علمی در میان کمونیست های انقلابی و خنثی کردن تفکرات و متدهای بورژوازی دارد که با انگشت نهادن بر این یا آن خطا جنبش کمونیستی کل آن تجربه را تحریف یا

منحل می کنند. متأسفانه این روش در بین بسیاری از فعالین چپ هنوز رواج دارد.

از منظر دیگری نیز تجربه حکا مهم است. حکا اولین حزب مدرن و انقلابی در تاریخ سیاسی ایران محسوب می شود. تجربه حکا معنای تحزب در ایران را دگرگون کرد. برای نخستین بار حزبی خصلت طبقاتی خود را آشکارا اعلام می دارد؛ اهداف خود را در لفافه ای از عبارات و استعارات پنهان نمی کند؛ برنامه سیاسی روشنی پیش می گذارد؛ در مقابله با سازشکاری انقلابیون مشروطه مفهوم جمهوریخواهی را در صحنه عمل به میدان سیاست ایران می آورد؛ علیرغم محدودیت های کمی طبقه کارگر، اتحادیه های کارگری نسبتاً قدرتمندی شکل می دهد؛ بر مسئله زنان و برابری حقوقی میان زن و مرد انگشت می گذارد و فعالیت های سازمانیافته ای در این زمینه به پیش می برد؛ برای اولین بار بر حقوق ملیت های تحت ستم در ایران انگشت می گذارد و مهمتر از همه در بحبوحه تفکرات و جنبش های ناسیونالیستی پرچم انترناسیونالیسم پرولتری را بر می افرازد. همه اینها پس از صد سال، کماکان الهام بخش است. فقط کفایت حکا را با بسیاری از احزاب بورژوایی اکنون موجود در ایران - و حتی برخی احزابی که خود را مثلاً چپ می دانند - مقایسه کرد تا درجه جدیت و پیشرو بودن حکا را دریافت.

حزب کمونیست ایران بر کدام بستر سیاسی - اجتماعی - تاریخی شکل گرفت؟

از نقطه نظر تاریخی حکا ریشه در انقلاب مشروطه داشت. دوره مشروطه مصادف بود با رشد سوسیال دمکراسی در اروپا و مشخصاً روسیه تزاری. افکار

سوسیال دمکراتیک عمدتاً از طریق سوسیال دمکرات های ارمنی به ایران رسید. تبریز که آن زمان چهارراه تجارت بود به مرکزی برای برخورد اندیشه های مختلف بدل شد. افکار و ایده های نو در مناطق شمالی کشور طالب داشت و این را می توان ربط داد به اینکه چگونه تجارت با خارج در ساختار اقتصادی - اجتماعی ماقبل سرمایه داری این مناطق ترک ایجاد کرده بود و نفوذ و سلطه امپریالیسم موجب نوعی بیداری سیاسی در میان مردم شده بود. بخشی از جنبش بابیه - یعنی جناح چپ طرفداران یحیی صبح ازل - که به صورت یک جنبش سیاسی مخفی در ایران فعال بودند روابطی با انترناسیونال دوم برقرار کرده بودند. فراموش نکنیم که وقایع انقلابی چون کمون پاریس نمی توانست توجه سیاستون ایرانی را به خود جلب نکرده باشد. برای مثال افرادی چون سید جمالالدین اسدآبادی مجبور بودند با واقعیت های عصر جدید روبرو شوند و حتی آشکارا مخالفت خود را با کمون پاریس ابراز کنند زیرا کمون امنیت و حرمت مالکیت خصوصی را شکسته بود.

واقعیت این است که پرولتاریای ایران اساساً در خارج از مرزهای ایران شکل گرفت. در ابتدای قرن بیستم این پدیده بی نظیری بود. به دلیل فقر و فلاکت و تضعیف و بحران ساختار فئودالی در مناطق شمالی ایران (از تبریز تا مشهد) بسیاری از دهقانان راهی دیار قفقاز شدند. هزاران نفر از آنان در کارگاه ها و کارخانه های آنجا و در بدترین شرایط ممکن و تحت تبعیضات ملی و مذهبی کارگری می کردند. به یک معنا پرولتاریای ایران در رابطه با بورژوازی روسیه - مشخصاً صنعت نفت باکو - زاده شد. طبق آماری یک پنجم کارگران صنعت نفت باکو، ایرانی بودند. معمولاً رایج است که شکل گیری پرولتاریا را به رشد بورژوازی در داخل یک کشور معین مرتبط می دانند. حتی برخی ها علت ضعف جنبش پرولتری در ایران را در عدم رشد کافی بورژوازی می دانستند و

اینجا و آنجا گفتند وقتی بورژوازی - مشخصاً بورژوازی صنعتی- ضعیف و زبون باشد چه انتظاری می توان از پرولتاریا داشت. این درک مکانیکی مانع از دیدن درست واقعیت می شود. پرولتاریای مهاجر ایرانی اساساً در مکتب نبرد با تزاریسم و بورژوازی روسیه که به یک قدرت امپریالیستی بزرگ بدل شده بود، رشد و تکامل یافت.

از طریق همین پرولترها بود که جنبش "اجتماعیون عامیون" در بحبوحه انقلاب ۱۹۰۵ روسیه شکل گرفت.^۴ این جنبش عمدتاً تحت تأثیر حزب سوسیال دمکرات روسیه قرار داشت. سوسیال دمکرات های روسیه سازمانی به نام "گروه سوسیال دمکرات مسلمان - همت" بنیان نهادند که هدفش فعالیت انقلابی در میان کارگران مسلمان قفقاز بود. منطقه ای که امروزه شامل جمهوری های آسیایی است. همت نام نشریه این سازمان بود که در فاصله مهر ۱۲۸۳ (برابر با اکتبر ۱۹۰۴) تا اسفند همان سال (برابر با فوریه ۱۹۰۵) ماهانه منتشر می شد. عده ای از روشنفکران و کارگران انقلابی - عمدتاً ترک زبان - جلب این سازمان شدند. با شکست انقلاب ۱۹۰۵ روسیه فعالیت این سازمان به نوعی متوقف شد. می توان گفت سوسیال دمکرات های متشکل در سازمان همت بودند که جریان "اجتماعیون عامیون" را در ایران شکل دادند. زمانی که انقلاب مشروطه در ایران اوج گرفت و مقاومت مسلحانه انقلابی در تبریز به رهبری ستارخان آغاز شد، طبق رهنمودهای حزب سوسیال دمکرات روسیه بسیاری از انقلابیون قفقاز به یاری تبریز شتافتند. آنان به نام مجاهدین قفقاز در تبریز تحت رهبری مرکز غیبی علیه ضد انقلاب جنگیدند. به یاری آنان بود که برای اولین بار بمب در جنگ های انقلابی در ایران به کار گرفته شد، اولین بیمارستان برای مداوای

^۴. برای آشنایی با تاریخ اجتماعیون عامیون"، رجوع شود به "اجتماعیون عامیون" اثر سهراب یزدانی نشر نی، ۱۳۹۱

زخمی‌ها در تبریز تأسیس شد. بسیاری از این مجاهدین، ایرانی تبار بودند. فقط چون از قفقاز آمده بودند لقب قفقازی یا گرجی را یدک می کشیدند. احمد کسروی در کتاب "تاریخ مشروطه ایران" اشارات زیادی به نقش آنان دارد. اما به دلیل سوسیالیست بودنشان تمایل دارد آنان را افراد "خارجی" تصویر کند که با افکار و فرهنگ رایج در میان مردم تبریز "بیگانه" بودند.

با شکست انقلاب مشروطه تقریباً شبکه‌های "اجتماعیون عامیون" به دلایل مختلف - عمدتاً به دلیل خط پارلمان‌تاریستی حزب دمکرات ایران که بعد از فتح تهران تشکیل شده بود، از هم پاشیده شد.

با آغاز انقلاب روسیه (در فوریه و اکتبر ۱۹۱۷) موج انقلابی سراسر قفقاز را فراگرفت، برای مدتی سازمان همت دوباره فعال شد و در امتداد و کنار آن "فرقه عدالت ایران" نیز پایه ریزی شد.^۵ فرقه عدالت نقشی مؤثر در جنگ میان ارتش

^۵ فرقه عدالت سه ماه بعد از انقلاب فوریه در ۲۶ ماه مه ۱۹۱۷ در باکو تشکیل شد. سریعاً بین کارگران ایرانی در این شهر و دیگر شهرهای منطقه قفقاز جنوبی پایه گرفت و با بسیج ۴ تا ۶ هزار نفر از آنان به یک حزب قدرتمند سوسیال دمکرات در منطقه قفقاز بدل شد. فرقه عدالت ۵ شماره نشریه به نام بیرق از ژوئن تا سپتامبر آن سال - عمدتاً به زبان ترکی - منتشر کرد. تا نوامبر ۱۹۱۹ فرقه فاقد برنامه و نظامنامه مدون بود. در ابتدای تأسیس در نوشته‌ای خواهان آن شده بودند که احمد شاه اعلام جمهوری کند و خود رئیس جمهور شود. اما به مرور حزب تحت تأثیر انقلاب اکتبر انسجام سیاسی بیشتری یافت. در برنامه ۲۲ ماده‌ای خود خواهان سرنگونی سلطنت، اصلاحات ارضی دفاع از حقوق کارگران و دهقان و زنان شد و به جای مشروطه پوسیده خواهان برقراری جمهوری شورایی در ایران شد. فرقه توانست شاخه‌های تشکیلاتی خود را در شهرهای شمالی ایران به ویژه منطقه آذربایجان بسط دهد. اما عمده فعالیت فرقه در میان کارگران ایرانی در منطقه قفقاز بود. فرقه نقش مؤثری در پیشبرد جنگ‌های داخلی این منطقه برای دفاع از انقلاب اکتبر و برقراری قدرت شوراها در این منطقه داشت. هنگام اشغال باکو توسط نیروهای عثمانی که منجر به سرنگونی کمون باکو شد، نزدیک به ۱۰۰ تن از رهبران و اعضای فرقه به قتل رسیدند. با پیروزی ارتش سرخ در جنگ داخلی و پس از تصمیم حزب بلشویک در مورد چگونگی تشکیل احزاب در میان ملیت‌های مختلف، عملاً فرقه عدالت در منطقه قفقاز موجودیت خود را از دست داد. حزب کمونیست واحد آذربایجان با ترکیب (گروه همت، فرقه عدالت و کمیته باکو حزب بلشویک)

سرخ شوروی و ارتش سفید ضد انقلابی (که توسط قدرت های امپریالیستی حمایت می شد) در قفقاز جنوبی و تثبیت قدرت شوراها در این منطقه ایفا کرد. فرقه عدالت را می توان تشکل پیشا - حزبی دانست. حزب کمونیست ایران اساساً با تکیه به توان تشکیلاتی فرقه عدالت بنیانگذاری شد. در ابتدا در بهار ۱۹۲۰ در شاخه قفقاز انترناسیونال سوم، به منظور گسترش انقلاب، دفتر ایران ایجاد شد و مقدمات تشکیل حزب کمونیست ایران در دستور کار قرار گرفت. همراه با ورود ارتش سرخ شوروی در ماه مه ۱۹۲۰ به انزلی سی تن از کادرهای فرقه عدالت نیز برای تدارک کنگره وارد انزلی شدند. سرانجام کنگره حزب در تاریخ ۲۲ ژوئن ۱۹۲۰ میلادی (هفته اول تیرماه ۱۲۹۹ شمسی) در انزلی با حضور ۶۲ نماینده از واحدهای حزبی و ۹ میهمان تشکیل شد. نمایندگانی از تبریز، خوی، سلماس، آستارا، اردبیل، رشت، انزلی، مشهد، مرنده، تهران، قزوین، مازندران تا کردستان و داغستان و گرجستان و اطراف باکو در کنگره حضور داشتند. تغییر نام فرقه عدالت به فرقه کمونیسم، نماد غلبه کمونیسم بر سوسیال دمکراسی در ایران بود.

ارتش سرخ شوروی با تکیه به فرقه عدالت (یا حکا) و همراهی جنبش جنگل (که پس از شکست ۱۹۱۹ توسط قوای انگلیس و دولت مرکزی محدود و پراکنده شده بودند) قدرت سیاسی به نام جمهوری شوروی سوسیالیستی ایران (از این پس جمهوری گیلان) را شکل داد. تلاش برای حفظ و گسترش این جمهوری و پیشبرد انقلاب در سراسر ایران به مهمترین پراتیک حکا بدل شد.

تشکیل شد. از آن پس فعالیت فرقه بیشتر معطوف به سازماندهی در ایران شد. اسدالله غفارزاده رهبر فرقه برای ارتباط گیری با جنبش جنگل راهی گیلان شد ولی در رشت شناسایی شد و به قتل رسید. برای آشنایی بیشتر با تاریخچه فرقه عدالت به کتاب "فرقه عدالت ایران - از جنوب قفقاز تا شمال خراسان، ۱۹۲۰ - ۱۹۱۷" اثر محمد حسین خسروپناه و الیور باست، نشر پردیس، ۱۳۹۲ رجوع شود.

پراتیکی که مصاف های نظری جدی را در صفوف این حزب و انترناسیونال سوم
ببار آورد.

خصلت انترناسیونالیستی حزب کمونیست ایران در چه عرصه هایی خود را نشان می داد؟

مائو زمانی گفت حزب کمونیست چین محصول شلیک توپ های انقلاب
اکتبر بوده است. این اظهاریه در مورد حکا نیز صادق است با این تفاوت که بدنه
و پایه اجتماعی اولیه و اصلی حکا مستقیماً در انقلاب روسیه و وقایع بعد آن
شرکت داشتند. اکثریت رهبران و کادرها و اعضای آن با شرکت در جنگ های
داخلی انقلابی در منطقه قفقاز آبدیده شده بودند. آنان تحت تأثیر آموزه های
لنین و انترناسیونال سوم قرار داشتند. در آن مقطع تاریخی همه به پیشبرد
انقلاب جهانی فکر می کردند. آنان واقعاً انترناسیونالیست بودند و واقعاً انقلاب می
خواستند و برای پیشبرد آن از دل و جان می جنگیدند. برای کسی مهم نبود که
در کدام جبهه انقلابی و در کدام کشور بجنگد و در کدام سرزمین بر خاک افتد.
قصد آن نیست که تصویر غلو آمیزی ارائه داده شود و گفته شود همگان به درک
علمی و پیشرفته از مفهوم انترناسیونالیسم پرولتری - آن گونه که لنین در آن
مقطع تاریخی داشت - مجهز بودند. اما می توان گفت روحیه انترناسیونالیستی
در میان بخش قابل توجهی از انقلابیون فراگیر بود، کسی فکر نمی کرد سهم من
یا سهم کشور من از انقلاب جهانی چیست.

برای مثال زمانی که ارتش سرخ شوروی توانست ضد انقلاب داخلی را
شکست دهد و ارتش انگلیس را به عقب نشینی واداشته و به انزلی وارد شدند،
شور و شعفی عظیم صفوف انقلابیون ایرانی و غیر ایرانی را فراگرفت. هدف

رزمندگان ارتش سرخ، که عمدتاً متشکل از پرولترهای ایرانی در منطقه قفقاز بودند صرفاً این نبود که ایران را از سلطه انگلیس و سلطنت آزاد کنند، آنان می‌خواستند تا هند پیشروی کنند و جهان را از چنگال امپریالیسم رها کنند. آنان با همین روحیه درگیر نبردهای نظامی می‌شدند. این رزمندگی و روحیه تا به آخر جنگیدن در برخی خاطرات به جا مانده از آن دوران منعکس است .

روحیه فوق‌ادامه سنت‌های انترناسیونالیستی بود که اساساً توسط سوسیال‌دمکرات‌های انقلابی روسیه به انقلاب مشروطه انتقال یافته بود. ادامه سنت مجاهدین قفقاز بود که در جنگ‌های انقلابی تبریز در دوره ستارخان یا شورش گیلان مشاهده شد. شما وقتی روبرو می‌شوید با تلاش شخصیت جوانی مانند ارزنیکدزه که هنگام پیشبرد مقدمات قیام رشت و تصرف تهران تلاش می‌کند برای اولین بار مانیفست کمونیست مارکس و انگلس را به فارسی ترجمه کند؛ یا با حضور برخی از شورشگران رزمنان پوتمکین در نبردهای تبریز و رشت مواجه می‌شوید که یکی از آنها فرمانده توپخانه ستارخان بود و دیگری هنگام ساختن بمبی در رشت جان می‌بازد، از غرور و افتخار سرمست می‌شوید.

در ضمن فراموش نکنیم که حکا برای نخستین بار در تاریخ ایران توانست انقلابیون کرد، ترک، فارس و گیلک را زیر یک پرچم ایدئولوژیک سیاسی واحد گردآورد و تلاش کند بر شکاف‌های قومیتی و ملیتی فائق آید. یادآوری همه اینها هنوز الهام بخش مبارزین امروز است. شوربختانه این روحیه بعدها مورد توجه و تاکید قرار نگرفت. حملاتی که از جانب ناسیونالیست‌ها به انترناسیونالیسم پرولتری به دلیل برخی خطاهای بسیاری فرعی، کناری و درجه دوم در سیاست خارجی شوروی صورت گرفت؛ جنبش کمونیستی را در لاک دفاعی فرو برد و موجب تقویت ایدئولوژی ناسیونالیستی در میان آنان شد. حتی حملات ضد کمونیستی انقلابیون سردرگم و گیج سری چون مصطفی شجاعیان

به لنین به دلیل "خیانتش به میرزا کوچک خان" پاسخ قاطع علمی و روشنی نگرفت. بگذریم از افرادی چون بنی صدر اولین رئیس جمهور نظام اسلامی که مدام در مقابل کمونیست ها و برخی خطاهای شوروی سوسیالیستی زمان لنین و استالین عوامفریبانه تبلیغ می کرد که «از انترناسیونالیسم شان "انترش" (عنترش) مال ما بود و "ناسیونالیسم" اش مال خود شان». متأسفانه عدم مقابله فعال با این گونه تهاجمات ایدئولوژیک بورژوازی در دوران انقلاب ۵۷ موجب تضعیف جنبش کمونیستی ایران شد. بی شک راه مقابله با این تهاجمات تأکید بر واقعیات تاریخی - به همان صورتی که اتفاق افتاد - بوده و کماکان هست.

انترناسیونالیسم پرولتری، جزئی مهم از جهان بینی و متد کمونیستی است. مسئله صرفاً همبستگی میان کارگران و خلق های ستمدیده این کشور با کشور دیگر نیست. مسئله این است که مردم دریابند همه نبردها، جزئی از نبرد جهانی برای محو کلیت نظام سرمایه داری - امپریالیستی است و این امر ریشه در واقعیت مادی این نظام دارد. تأکید بر تجربه حکما از منظر تقویت بینش انترناسیونالیستی مهم است. بهویژه در مقطعی که "همه به خانههای خود بازگشتهاند". عبارتی که لنین پس از شکست انقلاب ۱۹۰۷ - ۱۹۰۵ در ارتباط با ملیت های تحت ستم روسیه تزاری به کار برده بود. علیرغم اینکه امروزه شاهد ادغام کیفیتا بیشتر دنیا هستیم هنوز به دلیل شکست های جنبش کمونیستی، "بسیاری از خانه های خود بیرون نمی آیند" و اسیر افکار ناسیونالیستی هستند.

قبل از این که وارد بررسی تجربه جمهوری شوروی سوسیالیستی ایران شویم نیاز است بدانیم که نیروهایی که حول "همت" و بعدها "اجتماعیون عامیون" گرد آمده بودند با چه مسائل نظری روبرو بودند و

حکا تا چه حد تحت تأثیر بحث های نظری که از انقلاب مشروطه باقی مانده بود، قرار داشت؟

سؤال راهگشایی است نه از این منظر که حکا دقیقاً با همان مسائل نظری و در همان سطح قبلی با آنها روبرو شد. بی شک ناکامی انقلاب مشروطه و مهمتر از آن پیروزی انقلاب اکتبر چارچوب بحث های نظری قدیم را تغییر داد. اما واقعیت این است که گره های تئوریک قبلی کماکان حضور قدرتمندی داشت و گره های جدیدتری نیز بدان ها افزوده شد. قیاس بین این دو دوره از نظر مسائل نظری بیشتر به ما کمک می کند که دریابیم کمونیست های ایرانی در ابتدای قرن بیستم با چه شرایط عینی و ذهنی روبرو بودند و فشار اوضاع عینی چه کشش هایی را در میان آنان به وجود می آورد. فشارها و کشش هایی که در دوره کوتاه جمهوری گیلان - و به نوعی حتی تا به امروز - نقش و عملکرد قدرتمندی داشته است.

بحث های نظری دوره انقلاب مشروطه را از روی مکاتبات برخی از سوسیال دمکرات های ارمنی ایرانی ساکن تبریز با کائوتسکی (یکی از رهبران انترناسیونال دوم) و همچنین برنامه ها و اساسنامه های منتشره از جانب گروه "همت"، فرقه "اجتماعیون عامیون" ساکن قفقاز و "اجتماعیون عامیون" ساکن مشهد و "حزب دمکرات ایران" (که پس از فتح تهران تشکیل شده بود) می توان دریافت.^۶

^۶ مکاتبات سوسیال دمکرات های ارمنی ایران با کائوتسکی و همچنین مقالات آنان در مورد وقایع ایران که در نشریات وابسته به انترناسیونال دوم منتشر شد، در اینترنت قابل دسترس است. در کتاب "پیشینه های اقتصادی - اجتماعی جنبش مشروطیت و انکشاف سوسیال دمکراسی" اثر خسرو شاکری، ۱۳۸۴، نیز به جزئیات این مکاتبات اشاره شده است.

از مکاتبات با کائوتسکی بر می آید که دو گرایش در میان سوسیال دمکرات های تبریز موجود بود. هر دو گرایش معتقد بودند که برای شکل گیری طبقه کارگر صنعتی ایران در ابتدا لازم است انقلاب بورژوایی از سرگذرانده شود. اما اختلاف در مورد شرکت یا عدم شرکت و چگونگی شرکت در این انقلاب بود. پرسش ها از این قرار بودند: انقلاب ایران گامی به پیش است یا قهقرا است؟ نیاز به تشکل طبقاتی است یا تشکل دمکراتیک؟ نقش کارگران و دهقانان در انقلاب چیست؟ آیا باید علیه سلطه سرمایه خارجی که موجب پیدایش طبقه کارگر می شود مبارزه کرد یا خیر؟ رابطه خواست های دمکراتیک با مبارزه برای سوسیالیسم چیست؟

گرایشی از همان آغاز بر حفظ هویت سوسیالیستی خود تأکید می ورزید، گرایشی دیگر بر وجه دمکراتیک و ضد استبدادی انقلاب اشاره می کرد و بر اتحاد نیروهای دمکرات تأکید می گذاشت. کائوتسکی در چارچوب خط حاکم بر انترناسیونال دوم در پاسخ به دو پرسش مشخص ایرانی ها (یعنی خصلت انقلاب ایران و نقش سوسیال دمکراسی) پاسخ داد. او از یکسو بر لزوم شرکت در انقلاب دمکراتیک تأکید کرد از سوی دیگر نسبت به گرایش های ارتجاعی مشخصاً در میان برخی از اقشار دهقانی هشدار داد و رفع استبداد را شرط مبارزه برای سوسیالیسم دانست. او در مقابل گرایش کسانی که ورود سرمایه خارجی را مثبت می دانستند بر نقش سرمایه خارجی به عنوان مانعی برای توسعه بازار داخلی تأکید کرد. اینکه تا چه حد این مباحث در میان همه بخشهای سوسیال دمکرات های ایرانی جاری و فراگیر بود مشخص نیست. به نظر می رسد اکثریت آنان تحت تأثیر بحث های جاری در میان سوسیال دمکرات های روسیه قرار داشتند.

برای مثال سازمان "همت" علیرغم اینکه از انسجام سیاسی، نظری چندانی برخوردار نبود، خود را مدافع منافع کارگران و محرومین می دانست و از آموزش همگانی و بهبود موقعیت زنان طرفداری می کرد و خواهان آموزش به زبان مادری بود. اعضای تشکیلات "همت" بیشتر ناسیونالیست هایی بودند که تحت تأثیر تئوری های مبارزه طبقاتی سوسیالیست ها قرار داشتند. می توان گفت "همت" سازمانی فرا حزبی بود که حزب سوسیال دمکرات روسیه برای جلب روشنفکران مرفقی منطقه قفقاز و فعالیت انقلابی در میان کارگران مسلمان به وجود آورده بود. تأکید بر صفت مسلمان عمدتاً ناظر بر ستمی بود که در روسیه تزاری به اقلیت های ملی و مذهبی در این منطقه اعمال می شد. بنیانگذاری "همت" با تقسیم حزب سوسیال دمکرات روسیه به دو جناح بلشویک و منشویک هم زمان شده بود. به نظر می رسد علیرغم گرایش که گروه "همت" به بلشویک ها - به دلیل مواضع بهترشان در قبال مساله ملی - داشت درگیر انشعاب سیاسی نشد و تا مدت ها استقلال خود را از هر دو جناح حزب حفظ کرد.^۷ با شکست انقلاب ۱۹۰۵ فعالیت همت بسیار محدود شد و برخی از آنان بیشتر ملی گرا شدند. در سال ۱۹۱۷ "همت" دوباره احیا شد و پس از مدتی کوتاه اکثریت شان به بلشویک ها پیوستند.

"همت" اگرچه در میان کارگران ایرانی فعالیت می کرد با این همه فعالیت مستقیمی در داخل ایران سازمان نداد. ولی تأثیر بلا واسطه ای بر تشکیل فرقه "اجتماعیون عامیون" داشت که حدود یک سال قبل از انقلاب مشروطه در سال ۱۲۸۴ (احتمالاً در مهر یا آبان آن سال حوالی اکتبر ۱۹۰۵) تشکیل شد. آوازه فرقه به داخل کشور رسید. به دلیل انقلاب ۱۹۰۵ روسیه و همچنین شروع نارضایتی و مخالفت مردم، توجه عده ای از انقلابیون همانند ملک المتکلمین،

^۷. رجوع شود به "اجتماعیون عامیون" اثر سهراب یزدانی نشر نی، ۱۳۹۱.

میرزا جهانگیر خان شیرازی (مدیر روزنامه صور اسرافیل)، سید جمال الدین واعظ، علی اکبر دهخدا، سید حسن تقی زاده و محمد علی تربیت و ... را به خود جلب کرد. دسته های کوچکی از "اجتماعیون عامیون" نیز از قفقاز به شهرهای شمالی کشور منتقل شدند. شعبه هایی در تهران، تبریز، رشت، انزلی، خوی، ارومیه، اصفهان و مشهد شکل گرفت و فعالیت های متشکل تا حدی به شکل جداگانه آغاز شد. بررسی فعالیتهای آنها خود موضوع جداگانه و جذابی است که می توان آن را در اسناد و کتابهایی که طی سالهای اخیر منتشر شده اند پی گرفت. اما اینجا بررسی برنامهشان مدنظر ماست.

مختصات برنامه ای "اجتماعیون عامیون" چه بود و آیا توانستند بدان وفادار بمانند؟

رئوس اولین برنامه های که به آنان نسبت داده میشود و در آذر ۱۲۸۵ در قفقاز نگاشته شده، از این قرار است: مخالفت با جنگ میان دولت ها؛ آزادی ملت از دست ستمکاران یعنی آزادی از دست "حکومت سرتیپ و سرهنگ و سایر صاحب منصب و تابعین حکومت مانند فراشان"؛ آزادی مشورت، بیان، مطبوعات، مذهب، اعتصاب و آزادی تشکیل اتحادیه های صاحبان صنایع و حرفه ها؛ برقراری ۸ ساعت کار در روز؛ تأمین حقوق اجتماعی زنان و کودکان بدون سرپرست و سالخوردگان؛ آموزش همگانی، برقراری مالیات تصاعدی بر پایه میزان درآمد؛ تخفیف گمرکی بر کالاهای مصرفی تهی دستان؛ سرپرستی و تقسیم زمین های کشاورزی تحت عنوان "جمعیت ملک و زمین باید در تحت اختیار آن کس باشد که با دسترنج خود می کارد".

از نقطه نظر سندیت تاریخی، دقیقاً روشن نیست که این مفاد برنامه ای، ترجمه ای از برنامه حزب سوسیال دمکرات روسیه برای پیشبرد بحث درون گروهی بوده یا اینکه نسخه نهایی و کامل برنامه فرقه بود. در این سند بر خلاف برنامه سوسیال دمکرات های روسیه به طور محدود از آزادی مذهب سخن رانده می شود و نویسندگان سند چندان این بند را برای ایران ضروری نمی دانند زیرا از نظر برنامه نویسان مسلمانان از روی عقل و برهان به اسلام روی آورده اند. هراس از تکفیر دینی یکی از معضلات فرقه تا آخر فعالیتش باقی ماند و موجب تنش های زیادی در میان آنان شد.^۸

می توان این قضاوت کلی را ارائه داد که برنامه علیرغم برخی محدودیتها در مجموع بیان تفکر بورژوا دمکراتیک انقلابی است. بیشتر به بخش حداقل برنامه حزب سوسیال دمکرات روسیه شباهت دارد بدون آنکه خواهان سرنگونی سلطنت و برقراری جمهوری انقلابی باشد. باید توجه داشت که هنوز سوسیال دمکرات های روسیه نیز درک روشنی از فرایند انقلاب دمکراتیک و چگونگی رهبری آن در ابتدای قرن بیستم نداشتند. تازه بحث هایی در مورد محتوی و وظایف انقلاب، جایگاه طبقات مختلف و نیروهای اصلی و عمده انقلاب به راه افتاده بود که بیشتر در کتاب دو تاکتیک لنین منعکس است.^۹ هنوز تصویر روشنی از انقلاب ارضی و نقش دهقانان موجود نیست. اغلب سوسیال دمکرات ها به تبعیت از انترناسیونال دوم دهقانان را نیروی غیرانقلابی می دانستند. لنین تازه در حال دست و پنجه نرم کردن با این موضوعات است. هرچند تفکر وی نسبت به تفکرات انترناسیونال دوم و منشویک ها انقلابی تر و پیشرفته تر است

^۸ برای آشنایی با برخی تنش های میان "اجتماعیون عامیون" در مورد دین رجوع شود به "اجتماعیون عامیون" اثر سهراب یزدانی نشر نی، ۱۳۹۱.

^۹ "دو تاکتیک سوسیال دمکراسی در انقلاب دمکراتیک" - ۱۹۰۵، منتخب آثار لنین.

ولی کماکان در چارچوب جمهوری خواهی رادیکال قرار دارد و بر ژاکوبنیسم تأکید می ورزد. روشن نیست که تا چه حد فرقه "اجتماعیون عامیون" درگیر این بحث بوده و حتی اطلاعی از آن داشت.

تفکر بورژوا دمکراتیک و فقدان اندیشه های سوسیالیستی در کلیه آثار مکتوبی که از فعالین فرقه بجا مانده، مشهود است. به جز یک مقاله در روزنامه صوراسرافیل که در دفاع از جنبش دهقانی گیلان در بحبوحه انقلاب مشروطیت منتشر شد. نویسنده احتمالی آن علی اکبر دهخدا است. وی در آن مقاله خواهان اصلاحات ارضی شده بود و آن را گام نخست برای پیشبرد جامعه به سمت سوسیالیسم به عنوان "اولین مقصود بزرگ دنیا و آخرین اصل اطمینان آزادی حقیقی بشر" دانست.^{۱۰} او هشدار داد اگر سرمایه داران بزرگ در کشور پدید آیند و سرمایه گزاف انباشته شود آنگاه دگرگونی اجتماعی به دشواری انجام خواهد گرفت. جالب اینجاست که او وجود سرمایه های خرد و همخوانی اسلام با سوسیالیسم را یکی از عوامل مثبت برای دستیابی به جامعه آرمانی می دانست. اسلام همچون شمشیر دموکلس در همه مقاطع و لحظات بالای سر انقلاب مشروطه آویزان بود و بر ذهن انقلابیون سنگینی می کرد.

از زاویه وظایف انقلاب نیز درک ها ناروشن و بسیار محدود و ابتدایی بود. این امر در مکاتباتی که سوسیال دمکرات های تبریز با کائوتسکی داشتند، مشهود است. آنان به روال آن دوره دیوار چینی میان وظایف دمکراتیک و سوسیالیستی ترسیم می کردند. درک شان از مبارزه طبقاتی و سوسیالیسم به پیشبرد مبارزات برای حقوق اقتصادی و تشکل اقتصادی کارگران محدود بود. آن دوره چنین درک محدود و ابتدایی بر اذهان همه سوسیال دمکرات ها غلبه

^{۱۰} برای بحث بیشتر در مورد این مقاله به نوشتار "اندیشه های اقتصادی دهخدا" از احمد سیف رجوع شود. این نوشتار در اینترنت قابل دسترس است.

داشت. این درک حتی در مقاله وظایف سوسیال دمکرات های روس لنین نیز بازتاب یافته بود.^{۱۱} این اثر لنین علیرغم برخی نکات درست، موجب بدآموزی های زیادی - به ویژه در جنبش کمونیستی ایران - شد. در آن جزوه وظایف دمکراتیک به مبارزه برای آزادی های سیاسی و وظایف سوسیالیستی به مبارزه برای ساعات کار، روز کار، مزد کار تقلیل یافته بود و معلوم نبود که کمونیسم و مبارزه برای کسب قدرت سیاسی به عنوان وظیفه مرکزی کجای فعالیت شان قرار دارد. می دانیم که لنین در کتاب "چه باید کرد" این درک اساساً غلط را کنار نهاد، با اکونومیسم یعنی دنباله روی از مبارزات اقتصادی کارگران مرزبندی کرد و مهمتر از آن بر ضرورت مقاومت در مقابل کشش های خودبخودی انگشت نهاد و بر آگاهی کمونیستی تأکید کرد. او "تاکتیک - نقشه" را به جای "تاکتیک - پروسه" نشاناد و پافشاری کرد که باید همواره خلاف جریان رفت، خودروئی نکرد و در مقابل روندهای خودبخودی سر فرود نیورد و در همه حال هدف و استراتژی کسب قدرت را در نظر داشت.

این نکته چه ربطی به مباحث درون فرقه "اجتماعیون عامیون" دارد؟

فرقه اساساً از چنین دیدی محروم بود. نمی دانیم که نویسندگان برنامه در جریان چنین جدل هایی قرار داشتند یا خیر و اگر هم باخبر بودند اهمیت آن را درک می کردند. لازم به تأکید است که برنامه اولیه فرقه به نسبت دوره و زمانه خود رادیکال بود. ولی می توان با قطعیت گفت که آنان به دلیل عدم انسجام نظری در مقابل فشارهای عینی سر فرود آوردند و خط "کمترین مقاومت در

^{۱۱} وظایف سوسیال دمکرات های روس - "۱۸۹۸، منتخب آثار لنین.

مقابل روندهای خودبهبودی" را در پیش گرفتند. این امر عمدتاً در برنامه ای که شاخه مشهد فرقه در شهریور ۱۲۸۶، بعد از مدتی فعالیت ارائه داده بود، منعکس است. برنامه مشهد شکل تعدیل یافته تر اصول اولیه است. در عین حال نشانه آن است که اعضای فرقه با چه معضلات بزرگ و پیچیدگی هایی روبرو شده اند.

آنان از یکسو با این واقعیت روبرو شدند که برخلاف منطقه قفقاز نشانی از کارگران در جامعه نیست. نیروهای اجتماعی دیگر - مانند کسبه و برخی از روحانیون در صحنه مبارزه سیاسی فعال هستند. در عین حال فشار افکار مذهبی و اختناق سیاسی بیش از حد است. فعالین فرقه مجبور بودند هم فعالیت شان را مخفی پیش برند هم برای ارتباط گسترده تر به شکل پوششی عمل کنند. بدون شک آنان از سرکوب و کشتار جنبش بابیه مطلع بودند و می دانستند که هر آن می توانند انگ بابی بخورند و خونشان حلال شود.

حیدرعمواوغلی که متأثر از سوسیال دمکرات های روس بود و چند سال زودتر و قبل از تشکیل سازمان همت و فرقه به مشهد آمده بود در خاطرات خویش این اوضاع را با کلماتی چون "کله نارس مردم" و اینکه مردم "معنی حرف های او را نمی فهمیدند" توصیف کرد. این هم واقعیتی است که آن زمان جامعه روشنفکری ایران (به معنای افرادی که باسواد باشند و تا حدی با علوم زمانه خود آشنا باشند) عمدتاً در انحصار نهاد روحانیت بود. بسیاری از رهبران و فعالین رادیکال مشروطه (همانند سید جمال واعظ یا ملک المتکلمین، تقی زاده، ثقةالاسلام و...) لباس روحانیت بر تن داشتند. به دلیل بیسوادی عمومی نقش افرادی چون سید جمال واعظ و ملک المتکلمین در تبلیغ ایده های انقلابی در بین توده های گسترده تعیین کننده بود. البته در کنار این دسته از روحانیون برخی اشراف زادگان و دولتمردان و تجار هم بودند که به عقاید انقلابی یا اصلاح طلبانه روی خوش نشان می دادند. به هر حال فرقه مجبور بود از یکسو برای

بسیج نیروی اولیه روی این بخش از جامعه تکیه کند ولی از نظر استراتژیک بر آنان معلوم نبود که در میان چه طبقه یا طبقاتی باید پایه خویش را مستحکم کنند. همه این ها مصادف است با تحرکات سیاسی که به انقلاب مشروطه منجر شد. انقلابی که در مرحله آغازینش تجار و کسبه بازار فعال بودند و در عرصه مبارزه سیاسی از همه پیشروتر. این قشر بود که توجه فرقه را به خود جلب کرد. برای جلب توجه بیشتر این قشر فرقه هر چه بیشتر به سمت سازش با افکار و عقاید دینی رانده شد.

برنامه و اساسنامه مشهد نه تنها بشدت به زبان دینی آغشته است بلکه حتی در یک بند مهم معتدل تر از برنامه قفقار است: در زمینه تقسیم زمین بین دهقانان. برنامه مشهد فقط خواهان تقسیم بلاعوض املاک سلطنتی است. در مورد زمین های مالکان بزرگ خواهان باز خرید آنهاست. این سازش طبقاتی را می توان نشانه ای از به دست آوردن دل بورژوازی نوحاسته ایران دانست که روابط نسبتاً قدرتمندی با ملاکین داشت و بخش هایی از آنان مستقیماً مالک زمین شده بودند. در جریان مرحله اول انقلاب مشروطه نیز علیرغم گرایش های مختلفی که در میان فرقه نسبت به مبارزات دهقانی موجود بود و پافشاری هایی که اینجا و آنجا کردند در مجموع نتوانستند پاسخی روشن به جنبش روستائیان و خواست تقسیم زمین دهند.

در دیگر زمینه ها برنامه مشهد با مفاد برنامه اول تفاوت چندانی نمی کند. البته برنامه مشهد ناظر بر وقایع مشروطه و افتتاح مجلس هم هست و در این زمینه مطالبات دمکراتیک مشخص تری را جلو می گذارد. برای مثال خواهان آن است که مجلس تا ابد حفظ شود و تقسیم کرسی های مجلس بر مبنای رأی همگانی بدون فرق موقعیت، ملیت و تفاوت فقیر و غنی باشد. (البته بدون تأکید

بر حق رأی زنان) و خواهان آن است که رأی گیری بر حسب جمعیت باشد نه اصناف و طبقات. البته برنامه فوق وعده افزایش مواد دیگر در آتیه را می دهد .

با نگاه امروز آنچه بسیار آزاردهنده است زبان و لحن مذهبی این برنامه است. این مسئله در اساسنامه پیشنهادی شاخه مشهد شکل محافظه کارانه تری به خود می گیرد. تا بدان حد که اعضا خود را از گناه کبیره نسبت به مذهب باز می دارد و وعده مجازات متخلفین می دهد که می تواند شامل اعدام نیز باشد. اساسنامه این کار را در ردیف خیانت به فرقه، همکاری با دشمن و لو دادن اعضا قرار می دهد. همه این احتیاط کاری ها برای آن است که مانعی برای جذب قشرهای گوناگون به فرقه به وجود نیاید. این یک نمونه آشکار از خط "کمترین مقاومت در مقابل کشش های خود به خودی" است. یعنی بزرگ شدن به هر قیمتی. مسئله ساده کردن واقعیات پیچیده آن دوران و نادیده انگاشتن درک عمومی کمونیستها از پیشبرد انقلاب و چگونگی برخورد به مذهب در آن دوران تاریخی نیست. بعد از گذشت قریب به ۱۳۰ سال هنوز نمی توان راه حل ساده ای برای این قبیل معضلات در ان مقطع جستجو کرد. اما این تفکر و جهت گیری خود به بخشی از مشکل بدل شد. این امر نشانه ای از این بود که چرا فرقه "اجتماعیون عامیون" نتوانست به انسجام نظری - سیاسی دست یابد و به یک حزب واقعی بدل شود.

تاریخا مشخص نیست که حیدرعمو اوغلی تا چه حد در تنظیم برنامه مشهد نقش داشت. اما می توان گفت جهان بینی و متد غالب بر آن برنامه تا زمان تأسیس حکا با وی همراه بود و سرانجام، کار دستش داد و به بهای جانش تمام

شد. زمانی که به نقش و جایگاه و درک حیدر عمواوغلی و دیگر رهبران از انقلاب می‌رسیم، بیشتر به این امر خواهیم پرداخت.^{۱۲}

این نکته را هم باید افزود که چنین متد و تفکری در زمینه نظامی نیز بر فرقه غالب بود. اعضای فرقه نقش مهمی در پیشبرد ترورهای انقلابی، جنگ مقاومت تبریز و قیام گیلان داشتند. بدون حمایت، شرکت و ابتکار عمل‌های آنان این مبارزات نظامی پیش نمی‌رفت. اما در این زمینه نیز فاقد استراتژی معینی بودند. خط‌شان بیشتر متحد شدن با مبارزات مسلحانه جاری بود. ترورهای انقلابی که عمدتاً به ابتکار حیدر خان در مقطع اوج گیری جنبش توده‌ای در تهران صورت گرفت، مردم را از نظر سیاسی تهییج می‌کرد. اما مشخص نبود که این ترورها جزئی از کدام نقشه و تدارک جنگی است. عموماً نابودسازی مهره‌های سیاسی مهم - اگر بخشی از نقشه جنگی گسترده‌تر نباشد - پتانسیل آن را دارد که مردم را به تغییر این یا آن مهره حکومتی دلخوش کند تا اینکه آنان را درباره ضرورت در هم شکستن کامل نظام دولتی به فکر وادارد. دلخوش بودن به تغییر مهره‌ها امری است که غالباً بورژوازی لیبرال در صحنه سیاست خواهان آن است. اوج سیاست ورزی این طبقه تغییر کابینه یا تغییر این یا آن سیاست معین حکومت است. آنان ترجیحاً یا از طریق بازی‌های پارلمانی

^{۱۲} لازم به ذکر است. برخی اعضای فرقه - منجمله حیدر عمواوغلی بعد از فتح تهران، حول حزب دمکرات ایران گرد آمدند. می‌توان گفت که این حزب جناح راست فرقه "اجتماعیون عامیون" را نمایندگی می‌کرد. این حزب عملاً وارد بازی‌های پارلمانی شد و برنامه خود را "تمرکز قدرت دولتی، پارلمانتاریسم و دمکراسی" و جدایی دین از دولت و رشد سرمایه داری قرار داد. این برنامه همراه با بندهای ترقی خواهانه دیگری که بدان افزوده شد عملاً روی کاغذ ماند. حزب دمکرات وارد دسته بندی‌های سیاسی غیر اصولی و فرصت طلبانه در هرم قدرت شد و به طور کلی سازماندهی انقلاب از پائین را کنار نهاد و به محلی برای باند بازی و پارتی بازی و فساد بدل شد. این امر موجب اختلافات زیادی بین فرقه "اجتماعیون عامیون" با حزب دمکرات شد به دلیل این وضعیت فرقه اجتماعیون - عامیون مجبور شد توقف کامل فعالیت‌های خود در ایران را رسماً اعلام کند.

این روش را به پیش می برند یا تحت شرایط حاد سیاسی به حذف فیزیکی رقبا دل می بندند. این نیز یکی از آموزه های مهم کتاب "چه باید کرد" لنین بود. لنین نشان داده بود که چه فصل مشترکی میان اکونومیسم و تروریسم موجود است و چرا هر دو مشی در عرصه سیاست به نفع بورژوازی لیبرال تمام می شوند. غرض از طرح این نکته نفی نقش رادیکالی که این ترورها عملاً در مبارزه ایفا کردند، نیست. به ویژه ابتکارات حیدرعمواوغلی در جریان جنگ های تبریز بخشی از پیشبرد جنگ مقاومت بود و کاملاً به اهداف سیاسی - نظامی آن جنگ خدمت می کرد. تاکید بر سر محتوی و افقی است که اشکال مبارزه را در هر مقطع تعیین می کند. نمی توان به خودی خود اتخاذ شکل های قهری در مبارزه را مرز تمایز میان انقلابی بودن یا نبودن دانست و این معیار - یعنی شکل مبارزه - را برای پیشبرد وظایف انقلاب و برخورد به دیگر نیروهای سیاسی فعال در صحنه کافی شمرد.

مختصات جمهوری گیلان

جمهوری گیلان چگونه و تحت چه شرایطی تشکیل شد؟

لازم به تأکید است که اوضاع جهانی نقش تعیین کننده ای در برپایی جمهوری گیلان داشت. تحولات در صحنه بین المللی بود که تحولات داخلی - مشخصاً در منطقه گیلان - را شکل داد. خلأ قدرتی که در سال ۱۹۲۰ در گیلان شکل گرفت، حاصل اولین گرهگاه تاریخی - جهانی در قرن بیستم بود. گیلان پیش از این نیز در نتیجه خروج قوای اشغالگر روس پس از انقلاب اکتبر شاهد چنین خلأ قدرتی شد. در آن برهه جنبش جنگل به رهبری میرزا کوچک خان امکان یافت از این فرصت سود جوید و کنترل منطقه را به دست گیرد. ولی نیروهای میرزا کوچک خان نتوانستند در مقابل لشکرکشی ارتش انگلیس تاب

بیاورند. برای ارتش انگلیس گیلان گذرگاهی استراتژیک محسوب می شد. آنان هم در مقطع پایانی جنگ جهانی اول برای مقابله با عثمانی ها و بعدها در دوران جنگ داخلی روسیه برای حمایت از سفیدها در مقابل سرخ ها به کنترل این گذرگاه استراتژیک نیاز داشتند. ارتش انگلیس با تکیه به نیروی هوایی خود و کمک دولت مرکزی و یاری زمینداران بزرگ محلی و با استفاده از وعده ها و توطئه چینی هایی که منجر به تفرقه در صفوف جنبش جنگل شد، توانست سرانجام در تابستان ۱۲۹۷ (۱۹۱۸) بر جنگلی ها چیره شود. بسیاری از نیروهای تحت فرمان جنگلی ها راه تسلیم و سازش در پیش گرفتند. شخص میرزا نیز عمده نیروهای تحت فرماندهی خود را پراکنده کرد و با تعداد کمی در جنگل پناه گرفت و منتظر تغییر اوضاع ماند. جنگلی ها علیرغم شکست نظامی کماکان از نفوذ سیاسی و معنوی در میان مردم برخوردار بودند. بخش هایی از دهقانان کماکان از جنگلی ها حمایت می کردند زیرا امکان مقاومت دهقانان در برابر مالکان را فراهم می کردند.^{۱۳}

اما خلأ قدرتی که در ماه مه ۱۹۲۰ در گیلان شکل گرفت از جنس متفاوتی بود. ارتش سرخ شوروی برای تثبیت دستاوردهای نظامی خود در منطقه قفقاز و ضربه زدن به پشت جبهه نیروهای سفید وارد انزلی شد. نیروهای انگلیسی مجبور به تخلیه گیلان شدند و نیروهای دولت مرکزی نیز در موقعیت ضعیفی قرار داشتند. میرزا کوچک خان علیرغم تردیدهای جدی که داشت به استقبال ارتش سرخ رفت و در همکاری با آنان و "فرقه عدالت" (که از قبل

^{۱۳}. در تابستان ۱۲۹۶ دهقانان منطقه لشت نشا علیه امین الدوله که مالک ۴۲ پارچه آبادی بود، قیام کردند و شوراها دهقانی خود را تشکیل دادند. امین الدوله و چند ملا در معیت مردان مسلح و قزاقان به دهقان حمله و آنان را تاراج کردند. جنگلی ها مجبور به مداخله شدند و امین الدوله را دستگیر کردند. اما نه تنها زمین های او را مصادره و تقسیم نکردند بلکه در ازای چند ده هزار تومان وی را آزاد کردند. "میلاذ زخم"، صفحات ۱۱۱ - ۱۱۰

تدارکاتی برای گسترش نفوذ خود در این منطقه دیده بود) در ۱۵ خرداد ۱۲۹۹ اعلان جمهوری انقلابی کرد و فتح تهران و ایجاد مجلس مؤسسان را در دستور کار جنبش قرارداد. در عمل پشتوانه نظامی ارتش سرخ برای ایجاد این جمهوری تعیین کننده بود. اما برخلاف نظر اغلب تاریخ نگاران که این جمهوری را یک نهاد دست ساخته "خارجی" می دانند و می گویند جمهوری سوسیالیستی گیلان صرفاً بر پایه منافع شوروی و به مثابه اهرم فشاری برای پیشبرد مذاکرات با انگلیس شکل گرفت؛ این جمهوری منطبق بر ضرورت های سیاسی تاریخی جامعه ایران بود. این جمهوری هم تکیه بر نیروی اجتماعی معین داشت و هم آمال و آرزوهای تحقق نیافته انقلاب مشروطه را نمایندگی می کرد. به همین دلیل شور و شعف و امید غیرقابل وصفی در کل کشور پدید آورد. فضای سیاسی آن دوران انقلابی بود و می دانیم که حتی بسیاری از ملیون شیفته لنین شده بودند. زیرا لنین تمامی قراردادهای و امتیازات استعماری روسیه تزاری در ایران را لغو کرده بود. به نوعی همه نیروهای مترقی به دلیل جذب انقلاب اکتبر از شوروی در مقابل انگلیس جانبداری می کردند. حتی میرزا کوچک خان که نه طرفدار جمهوری بود و نه انقلاب، صحبت از "انقلاب سرخ و سوسیالیسم" می کرد.

اقدام ارتش سرخ بخشی از سیاستی بود که رهبران شوروی تحت عنوان "گسترش انقلاب در شرق" اتخاذ کرده بودند. در شرایطی که گسترش انقلاب جهانی در غرب در اثر شکست انقلاب آلمان در ابتدای سال ۱۹۱۹ و انقلاب مجارستان در نیمه همان سال با محدودیت روبرو شد و پیشروی ارتش سرخ در لهستان با دشواری های زیادی مواجه گشت؛ توجه بلشویک ها به جبهه شرق جلب شد. هرچند تروتسکی نسبت به دشواری های انقلاب در شرق هشدار داد و خطرات لشکرکشی شوروی در شرق را کمتر از خطرات جنگ در غرب نمی

دانست.^{۱۴} با این وجود پس از تشکیل انترناسیونال کمونیستی در دوم مارس ۱۹۱۹، برای کمک به انقلاب در شرق نیز "کنگره ملل شرق" در سپتامبر ۱۹۲۰ (شهریور ۱۲۹۹، تقریباً سه ماه بعد از تشکیل جمهوری گیلان) در شهر باکو برگزار شد.

می توان با منطق ناسیونالیستی همه ضرورت های سیاسی را به منافع ملی دولت شوروی تقلیل داد. اما تا آن زمان سیاستی که بر بلشویک ها حاکم بود، پیشروی حداکثری انقلاب پرولتری بود. لنین تلاش می کرد به حداکثر و تا جایی که ممکن است بیشترین دستاورد انقلابی از آن شرایط گرهگاهی را بیرون کشد. توجه او به جنبش های آزادیبخش در شرق و تلاش برای مفهوم سازی در زمینه چگونگی پیشبرد انقلاب پرولتری در این مناطق منطبق بر انترناسیونالیسم پرولتری بود.

ارتش سرخ نهایت احتیاط را بکار بست که ورودش به ایران حالت اشغالگری به خود نگیرد. این یکی از نگرانی های عمده فرماندهان ارتش سرخ من جمله تروتسکی بود. زیرا سابقه اشغالگری ارتش تزاری بر اذهان ایرانیان سنگینی می کرد. این نگرانی ها در تلگرام های رد و بدل شده میان فرماندهان

^{۱۴}. تروتسکی در نامه ۴ ژوئن ۱۹۲۰ خود به کمیساریای ملی امور خارجه می نویسد: «تمام اطلاعات مربوط به وضع خیوا، ایران و بخارا و افغانستان بر این واقعیت گواهی می دهد که انقلاب سوویتی در لحظه کنونی در این کشورها بزرگترین دشواری های ممکن را برای ما موجب خواهد شد. حتی آذربایجان (شوروی) علیرغم صنعت نفت و ارتباطاتش با روسیه قادر نیست بروی پای خود بایستد. تا زمانی که وضع در باختر تثبیت نشده است و وضع صنایع و ترانسپورت خودمان بهتر نشده است، خطرات لشکرکشی سوویت در خاور کمتر از خطرات جنگ در غرب نخواهد بود.» اگر چه تروتسکی در این نامه اشاره می کند که می توان از انقلاب در شرق به عنوان "وسیله اصلی معامله دیپلماتیک با انگلستان" سود جست اما تأکید می کند که باید به کار سیاسی و تربیتی در شرق بپردازیم و نباید از کمک به آنها منجمله حمایت نظامی فروگذاری کنیم. به نقل از "شوروی و جنبش جنگل - یادداشت های یک شاهد عینی"، گریگور یقیکیان، به کوشش برزویه دهگان، انتشارات نوین، چاپ اول ۱۳۶۳، صفحه ۶۰۶.

ارتش سرخ منعکس است. افزون بر آن، آنان تأکید داشتند که نباید روحیه انقلابی مردم گیلان را به سراسر کشور تعمیم داد و نیاز به مشاهدات و تحلیل میدانی دقیق‌تر از روحیات مردم در سایر نقاط ایران است.

اما با نگاه امروز می‌توان گفت که جبهه‌ای که در ایران گشوده شد، به لحاظ عینی با تغییراتی مهم در اوضاع جهانی مصادف شد. جابجایی در حال وقوع بود. توازن قوا میان انقلاب و ضدانقلاب در عرصه جهانی به تعادلی رسیده بود. نه امپریالیست‌ها می‌توانستند انقلاب اکتبر را خفه کنند و نه امکان پیشروی انقلاب در سایر نقاط جهان میسر بود. به این معنا حضور ارتش سرخ در گیلان را می‌توان یکی از آخرین تعرض‌های انقلابی در آن مقطع دانست. بی‌شک نتایج این تعرض از قبل تعیین شده نبود و هنوز کسی به این ارزیابی از اوضاع جدید نرسیده بود. زمان هم برد تا لنین از این مسئله جمع‌بندی کند و ضرورت برخی عقب‌نشینی‌ها را (در عرصه سیاست داخلی و سیاست خارجی) دریابد و تئوریزه کند.

هم‌زمان امپریالیسم انگلیس برای حفظ هژمونی خود در حال ترسیم برخی تغییرات در استراتژی‌هایش بود. یکی از مؤلفه‌های مهم این استراتژی چگونگی حفظ ایران از گزند انقلاب بلشویکی بود. آنان نیز در حال تغییر شکل اعمال سلطه خویش بر ایران بودند. سیاستی که بر تجدید ساختار سیاسی - اقتصادی - نظامی جهان سرمایه‌داری پس از جنگ جهانی اول منطبق بود. نتیجه بلافاصله این سیاست جدید سازماندهی کودتای اسفند ۱۲۹۹ به رهبری سید ضیاءالدین طباطبایی و رضاخان بود. این کودتا نخست با مخالفت شدید جناحی از هیئت حاکم انگلیس روبرو شد. جناحی که ضرورت زمانه را درک نکرده بود و هنوز دنبال طرح‌های کهنه استعماری از نوع قرارداد ۱۹۱۹ با وثوق‌الدوله بودند.

به این معنا صحنه سیاسی بشدت پیچیده، غیرقابل پیش بینی و سیال بود و صف بندی های طبقاتی و آرایش قوای سیاسی مدام در حال دگرگونی. همه امور به نتایج آخرین زورآزمایی میان انقلاب و ضد انقلاب - هم در صحنه بین المللی هم در صحنه داخلی - وابسته بود. بر این بستر عینی پیچیده و دشوار بود که حزب کمونیست ایران می بایست عمل می کرد.^{۱۵}

^{۱۵}: یقیناً که از نزدیک ناظر تحولات گیلان بود، وضعیت سیاسی آن مقطع را چنین تصویر می کند: «روحانیون، مالکین و کسبه می خواستند بدانند که دولت شاهنشاهی چه خیالاتی درباره گیلان دارد. یا انگلیس ها خیال مراجعت به گیلان را دارند یا می خواهند از ایران خارج شوند. کارگران، مجاهدین و افسران می خواستند بدانند که آیا روس ها حقیقتاً قصد دارند تا هندوستان پیش بروند، یا می خواهند در گیلان بمانند و انگلیسی ها را وادار به انعقاد قراردادی با دولت مسکو نمایند کمونیست ها می خواستند بدانند که آیا تمام اهالی ایران با هم میهنان گیلانی خود هم عقیده اند یا مخالف می باشند و بخصوص شیخ محمد خیابانی، پیشوای انقلابیون تبریز، چه عقیده ای درباره انقلابات گیلان دارد؟ آنها همچنین می خواستند بدانند که آیا راه های ایران مرتب و منظم هست یا نه.» به نقل از "شوروی و جنبش جنگل - یادداشت های یک شاهد عینی"، گریگور یقینکیان، به کوشش برزویه دهگان، انتشارات نوین، چاپ اول ۱۳۶۳، صفحه ۱۲۶.

یادداشت های یقینکیان یک روایت دست اول از وقایع گیلان (تا زمستان ۱۲۹۹) است. او منشویک ارمنی کهنه کاری بود. که سال ها در رشت ساکن بود و به عنوان مترجم با بسیاری از نقش آفرینان آن دوره در تماس نزدیک بود. خاطراتش به خوبی روحیات و رفتار افسار و طبقات میانی در شهر رشت را بازتاب می دهد. افسار و طبقاتی که خود وی نیز با آنان همدلی داشت

جمهوری گیلان با تکیه به چه نیروهای سیاسی - نظامی تشکیل شد؟ برنامه سیاسی آن، چه بود؟

همان‌طور که گفته شد، حضور نظامی ارتش سرخ نقش تعیین کننده ای در ایجاد این جمهوری داشت. اما ارتش سرخ بدون تکیه به جنبش جنگل نمی توانست حکومتی شکل دهد. هم به دلیل وجهه و پایه اجتماعی نسبتاً گسترده ای که جنگلی ها در شهر و روستا داشتند، هم به دلیل ضعف نسبی کمونیست های ایران مشخصاً "فرقه عدالت".

جنبش جنگل، جنبشی ناسیونالیستی - اسلامی بود که در جریان جنگ جهانی اول در مقابله با اشغال ایران توسط قوای روس و انگلیس - به ویژه مقابله با ظلم و تعدی ارتش تزاری - شکل گرفت. رهبران این جنبش مذهبی بودند. آن دوره امپراتوری عثمانی و امپریالیسم آلمان و اتریش با هدف پیشبرد جنگ های نامتقارن در مناطق تحت کنترل انگلیسی ها بر پاناسلامیسم دمیدند. جنبش جنگل تحت تأثیر پاناسلامیسم خود را اتحاد اسلام نامید. اما آنان از نظر نظامی - تشکیلاتی نتوانستند روابط مستحکمی با عثمانی ها و آلمانی ها برقرار کنند و نخواستند بر پایه نقشه های سیاسی - نظامی پیشنهادی آنان عمل کنند.^{۱۶} اما

^{۱۶}. در دوران جنگ جهانی اول، ترکان عثمانی و آلمان روابطی با جنبش جنگل برقرار کرده بودند. قرار بود سلاح قابل توجهی از جانب عثمانی ها از طریق تبریز به جنگل ارسال شود. عثمانی ها و آلمانی ها از جنگلی ها انتظار داشتند که دامنه عملیات خود را علیه روس ها گسترش دهند و هر چه سریعتر خود را به همدان برسانند. این در توان جنگلی ها نبود. این مسئله در کنار برخی ملاحظات سیاسی دیگر مانع همکاری نزدیک جنگلی ها با آلمانی ها و عثمانی ها شد. تحقیقات اخیر که در مورد جنگ جهانی اول صورت گرفته است نشان می دهد که امپریالیسم آلمان (در همراهی با عثمانی ها) فقط به منظور انجام برخی عملیات های نظامی در پشت خطوط جبهه انگلیسی ها پرچم پاناسلامیسم را برافراشتند. آنان به قصد کسب نفوذ در مستعمرات پاناسلامیسم را علم نکردند.

جنگلی ها توانستند ضربات موثری بر ارتش تزاری وارد کنند و این امر موجب شد که در میان مردم گیلان به ویژه دهقانان وجهه زیادی کسب کنند.

از نظر طبقاتی جنبش نماینده تجار و ملاکین متوسطی بود که از اوضاع نابسامان کشور و منطقه در اثر اشغال امپریالیستی بشدت ناراضی بودند. هرچند در مقطعی که جنبش اوج گرفت برخی از ملاکین بزرگ نیز به صفوف جنبش پیوستند. ولی به طور کلی بینش و منش مذهبی میرزا و افق دیدش از مبارزه اساساً با تجار و ملاکین متوسط همخوانی داشت. او عمدتاً به قدرتمندان زمیندار و رهبران ایلات تکیه داشت. ساختار نظامی جنبش نیز از خصلتی عشایری برخوردار بود. گروه‌بندی های نظامی بر پایه رهبری این یا آن مالک محلی یا رهبر ایلی یا متنفذ محلی سازماندهی می شدند. میرزا کوچک خان به دلیل ناسیونالیسم تمایل نداشت با قوای دولتی وارد جنگ شود و به اصطلاح دستش به خون هم میهن آغشته شود. او تا قبل از انقلاب اکتبر از احمدشاه طرفداری می کرد. برنامه سیاسی اش فراتر از آزاد کردن ایران از اشغال خارجی، اجرای قانون اساسی کشور، بازگشایی مجلس و اداره مملکت بر مبنای رضایت متقابل میان شاه و مجلس و انجام برخی اصلاحات اولیه فراتر نمی رفت.

علیرغم حضور برخی نیروهای متفاوت در رهبری جنبش مانند خالو قربان که کرد بود^{۱۷} و احسان الله خان که سابقه بهایی گری و عضویت در "کمیته

در این زمینه رجوع شود به مجموعه نوشتارهایی که اخیراً در ارتباط با صدمین سالگرد جنگ جهانی اول توسط لوموند دیپلماتیک منتشر شد. مشخصاً مقاله "اسلام سلاحی ناکارآمد در دست های آلمان" - تیلمان لودکه، آوریل ۲۰۲۰.

^{۱۷}. تاریخا کردها و لرها در گیلان زحمتکشانی بودند که در کوهستان های این منطقه، در شرایطی شاق کتیرا جمع آوری می کردند. آنان از همان ابتدای شروع جنبش جنگل به آن پیوستند. به دلیل توانایی های نظامی شان، نقش مهمی در جنگ ها ایفا کردند. خالو قربان در جریان این فرایند به یکی از

مجازات" تهران داشت، جنبش رنگ اسلامی خود را حفظ کرد. زمانی که به قول میرزا کوچک خان "نور خیره کننده ای در روسیه درخشیدن گرفت" او طرفدار "انقلاب سرخ" و "اصول عادلانه سوسیالیسم" شد و برای اینکه از قافله عقب نماند مطالبات اجتماعی بیشتری در برنامه خود گنجانید و به درجاتی خواهان جدایی دین از دولت شد.^{۱۸} هرچند از اعلام جمهوری و مصادره زمین های ملاکین بزرگ همچون گذشته خودداری کرد. او برای اینکه ابتکار عمل را از دست ندهد با ارتش سرخ متحد شد و قول داد که به سازمان های محلی حزب کمونیست ایران کمک کند. قول و اتحادی که عمرش بسیار کوتاه بود. به یک معنا جنگلی ها هم در مقابل عمل انجام شده قرار داشتند و هم فرصتی می دیدند که صاحب قدرت شوند و ایران را با کمک های اقتصادی تسلیحاتی شوروی از شر انگلیس رها کنند و کشور را از عقب ماندگی مفرط برهانند.^{۱۹}

فرماندهان اصلی قوای جنگل بدل شد. در طول جنبش جنگل بسیاری از کردها و لرها از مناطق دیگر ایران نیز به صفوف آنان ملحق شدند.

^{۱۸}. با نزدیک شدن بلشویکها به مرزهای ایران جنگلیان طی نشست می موضع "سوسیالیستی" گرفتند و برنامه ای مرتبط با آن تصویب کردند. چند بند آن اختصاص داشت به انفکاک روحانیت از امور سیاسی و معاش، آزادی عبادت و ضبط و اداره کل اوقاف در دست عامه و تخصیص عواید آن به مصارف عمومی و امر خیریه و بهداشت و تأسیس کتابخانه عمومی. البته ماهیت رژیم آتی در این برنامه مسکوت گذاشته شد. رجوع شود به صفحه ۲۶۲ کتاب "میلاد زخم" اثر خسرو شاکری.

^{۱۹}. دو نماینده جنبش جنگل که در روزهای ۵ و ۶ اوت (۱۵ و ۱۶ مرداد ۱۲۹۹) با معاون کمیسر امور خارجه دولت شوروی در مسکو دیدار داشتند. نیازهای خود از دولت شوروی را چنین لیست کردند: «(۱) پول برای ارتش انقلابی در ازای صدور محصول؛ (۲) ماشین چاپ پول و اسناد خزانه؛ (۳) تأسیس کارخانه های نساجی، قند، اسلحه و مهمات در رشت؛ (۴) کشیدن خط آهن بین رشت و تهران؛ (۵) وسیله حمل و نقل کالا به و از اروپای غربی از طریق خاک روسیه؛ (۶) ماشین آلات کشاورزی؛ و (۷) مشاوره کشاورزی و مالی.» - "میلاد زخم" صفحه ۲۹۲.

یکی از پیوست های کتاب یقینان به یادداشت های یکی از نماینده های میرزا به نام گائوک (هوشنگ) از این مذاکرات اختصاص دارد که حاوی نکات جالبی است. این سند نشان می دهد که چگونه رهبران

جالب اینجاست که اکثریت صد نفر از نمایندگان تجار، کسبه و علمای رشت که به استقبال میرزا در پسیخان شتافته بودند مدافع اتحاد با بلشویک‌ها بودند. "فرقه عدالت" نیز پایه اجتماعی خود را داشت. در ابتدا، این پایه قابل قیاس با جنبش جنگل نبود. آنان قبل از اعلام جمهوری توانسته بودند شاخه‌هایی در شهرهای شمالی ایران سازمان دهند. از تبریز و خوی و خلخال و زنجان، قزوین و اردبیل و مرند و آستارا و رشت گرفته تا برخی شهرهای مازندران تا مشهد و سرانجام تهران. فرقه کماکان پایه قدرتمندی در میان ایرانیان ساکن قفقاز داشت. به گونه‌ای که در اولین کنگره تأسیس حزب کمونیست ایران نمایندگان منطقه قفقاز بیش از نمایندگان واحدهای داخل کشور بودند. فرقه زمان تأسیس حزب در منطقه گیلان حداقل چند صد عضو و قریب ۲۰۰۰ نفر هوادار داشت. آنچه که موقعیت حزب را از جنگلی‌ها متمایز می‌کرد حمایت مستقیم ایدئولوژیک - سیاسی - نظامی ارتش سرخ بود. حزب به دلیل هواداری از انقلاب اکتبر و داشتن افکار و ایده‌های نو نیرویی بالنده بود و مدام بر کمیت آن افزوده می‌شد.^{۲۰} به گونه‌ای که برخی از اطرافیان میرزا همچون خالو قربان

شوروی اساساً در فکر حل معضلات فوری و واقعی انقلاب هستند و آنها دنبال امکانات برای صنعتی کردن کشور.

^{۲۰}. فضای انقلابی در آن دوران چنان گسترش یافته بود که نیما یوشیج (علی اسفندیاری) ۲۳ ساله نیز کفش و کلاه کرده بود تا به جنبش و برادر خود بپیوندد. برادرش لادین از کادرهای حزب کمونیست ایران و فعالین اصلی جمهوری گیلان بود. نیما در نامه‌ای خطاب به مادرش می‌نویسد: «می‌خواهم کاری کنم که شایسته من است ... من که می‌بینم به ضغفا چه می‌گذرد، چطور می‌توانم راحت بنشینم در صورتی که خودم را اقلأ انسان خطاب می‌کنم ... برادرم به ولایت نزدیک شده است. لشگر گرسنه‌ها در حوالی کلاردشت هستند. شیطان با فرشته می‌جنگد ... می‌روم به جایی که این زندگی تلخ را در آنجا وداع کنم یا آنکه از این روزگار خفه شده، حقم را پس بگیرم.» - ۴ اسد ۱۳۰۰ و در نامه‌ای دیگر خطاب به برادرش می‌نویسد: «با این اوضاع اجتماعی ناگوار عالم، به زودی موفقیت حاصل شدن محال است. باید گاهی غمگین بود گاهی غضبناک و بی‌مهبا خود را به مهلکه

و احسان الله خان به حزب تمایل پیدا کردند و به رهبری ارتش سرخ شوروی و همکاری با حزب تن دادند. این امر یکی از نگرانی‌ها بزرگ میرزا و دیگر رهبران جنبش جنگل را تشکیل می‌داد. او می‌ترسید که در رقابت با حزب پایه خود را در میان مردم از دست دهد. چگونگی برخورد به این معضل به یکی از مهمترین چالش‌های سیاسی نظری در حزب بدل شد.

آمار برآورد شده در کتاب "میلاذ زخم" تا حدی ترکیب و تناسب قوا در جمهوری گیلان را نشان می‌دهد: حوالی تیرماه ۱۲۹۹، کل نیروهای نظامی جمهوری گیلان بین ۷۰۰ تا ۸۰۰ ملوان باقی مانده کرونشتاد (باقی مانده از ارتش سرخ موصوف به بلشویک‌های خشمگین)، ۷۰۰ تا ۸۰۰ بلشویک ایرانی اهل باکو (عدالتی‌ها) و ۱۷۰۰ جنگلی (شامل ۶۰۰ ژاندارم پیشین) برآورد می‌شد. افزون بر ۱۵۰۰ نیروی یادشده که تحت فرمان کمونیست‌های قفقازی بودند حدود سه هزار کمونیست ایرانی نیز در شمال ایران حضور داشتند. البته

های سختی انداخت، شاید به مقصود برسیم... از جان گذشته به مقصود می‌رسد... باری، دور افتاده از من، بعد از این نظریه‌ای که یافته‌ام یک زندگی تازه را می‌خواهم برای خودم بسازم: زندگانی در جنگل‌ها و جنگ‌ها. این زندگی تازه اگر چه پر از سختی و خطر است ولی با آن خوشحال خواهم شد... تا چند روز دیگر از این ولایت می‌روم. می‌روم به جایی که وسایل این زندگانی تازه را فراهم بیاورم. اگر موفق شدم همه‌مهمه تازه‌ای در این قسمت البرز به توسط من در خواهد افتاد و اصالت دلاوران کوهستان را به نمایش در خواهم آورد.» - میزان ۱۳۰۰.

متن کامل هر دو نامه در "مجموعه کامل نامه‌های نیما" - گردآوری و نسخه برداری و تدوین سیروس طاهباز، انتشارات علمی، تهران ۱۳۷۶ قابل دسترس است. لادین بعد از شکست جنبش گیلان به شوروی رفت ولی گاهی پنهانی برای انجام برخی فعالیت‌های حزبی به ایران می‌آمد. او در سال ۱۹۴۱ در شوروی ناپدید شد. خسرو شاکری مدعی است که او توسط استالین تصفیه شد. این امر محتمل هست اما واقعیت این است که چند سالی از آن تصفیه‌ها گذشته بود. دوران جنگ افراد بسیاری از بیماری، گرسنگی و حوادث نظامی جان سپردند. گفته می‌شود شعر "ترا من چشم در راهم" را نیما برای لادین سرود.

این حضور هم‌زمان بود با ارسال نیروهای ارتش سرخ به بندرگز، مشهد سر یا بابلسر امروز و استرآباد. این قدرت نمایی نیز خوشایند میرزا کوچک خان نبود. اهداف اولیه جمهوری بسیار محدود بود و بر پایه سازش با میرزا کوچک خان نگاشته شد. به نظر می‌رسد فرماندهان ارتش سرخ اصرار داشتند که هر طور شده میرزا را با خود متحد کنند به همین دلیل امتیازات مهمی به او دادند. میرزا که می‌ترسید ابتکار عمل را از دست دهد خواهان آن شده بود که برای حفظ شعائر اسلامی تبلیغات کمونیستی به کلی ممنوع شود و اصول کمونیستی - مشخصاً الغاء مالکیت - در گیلان اجرا نشود. در جلسه‌ای که با حضور سران جنگل، نمایندگان دولت شوروی و نمایندگان حزب "عدالت" تشکیل شده بود، این خواست میرزا توسط راسکولینکف (فرمانده قوای سرخ شوروی در ایران) و ارژنیکیدزه (رهبر شعبه قفقاز حزب بلشویک) مورد توافق قرار گرفت. دیگر مفاد مورد توافق ناظر بر تأسیس حکومت جمهوری انقلابی موقت با هدف فتح تهران و تشکیل مجلس مؤسسان برای تعیین نوع حکومت آتی بود. بیشتر این مواد ناظر بر عدم مداخله شوروی در امور داخلی ایران بود. همانند سپردن مقدرات به دست حکومت موقت، اضافه نشدن به تعداد قشون شوروی (که هنگام ورود شامل دو هزار نفر بودند و بعداً از آن کاسته شد). تا چگونگی تأمین مخارج قشون (که بر عهده جمهوری تازه تأسیس بود) و چگونگی کمک‌های تسلیحاتی شوروی به جمهوری و واگذاری کلیه مؤسسات تجارتی روسیه در ایران به این جمهوری. به نظر می‌رسد که فرماندهان ارتش سرخ نمی‌خواستند بهیچوجه یادآور شوونیسیم بزرگ روس و اشغالگری‌های ارتش تزاری و دخالت در امور داخلی ایران باشند. تروتسکی در مقام فرمانده کل قوا در رهنمودهایی که برای راسکولنیکف فرمانده قوای ارتش سرخ در ایران ارسال داشت، در همین راستا قید و بندها زیادی در مورد چگونگی حضور ارتش سرخ در ایران جلو گذاشت. او

در ضمن تأکید داشت که از نظر دیپلماتیک کلیه کمک‌ها به جمهوری گیلان باید تحت نام جمهوری آذربایجان صورت گیرد تا به انگلیسی‌ها نشان داده شود که دولت شوروی در صدد تحریک کشورهای شرق نیست. او به تبعیت از سیاست خارجی دولت شوروی در آن مقطع، نمی‌خواست اخلالی در مذاکرات تجاری میان مسکو و لندن صورت گیرد. دولت بلشویکی به دلیل خسارات وارده بیش از حد ناشی از جنگ داخلی نیازمند سازماندهی تجارت خارجی خویش بود.

شاید بتوان امتیاز بیش از حدی که به میرزا داده شد - مشخصاً ممنوعیت تبلیغات کمونیستی را به تجربه منفی ارتش سرخ در گنجه و لهستان ربط داد. ارتش سرخ در لهستان و گنجه با شورش مسلحانه دهقانان تحت رهبری ملاکان و کولاک‌ها (دهقانان ثروتمند) روبرو شده بودند. درعین حال ممکن است این کوتاه آمدن و سازش غیراصولی به برخی گرایش‌های ناسیونالیستی که در میان کمونیست‌های قفقازی موجود بود مرتبط باشد. مشخصاً حزب کمونیست آذربایجان که پس از کشمکش‌های خطی زیاد در مورد مسئله ملی در سال ۱۹۱۹ تأسیس شد. برخی از رهبران این حزب که در انقلاب مشروطه شرکت داشته و از قبل روابطی نیز با جنبش جنگل برقرار کرده بودند، در مجموع نظر مثبتی به میرزا کوچک‌خان داشتند و انقلاب در ایران را فقط محدود به رهایی ملی می‌دانستند. فردی مانند ارژنیکیدزه ارزیابی واقع‌بینانه‌تری از شخص میرزا کوچک‌خان داشت و در نامه‌ای که به لنین نگاشت تذکر داد که "این شخص حتی راضی به طرح مسئله ارضی نیست و شعارش فقط سرنگونی دولت تهران و حامیان انگلیسی آن است." اما او از این واقعیت نتیجه گرفت که "نمی‌توان از هیچ نوع قدرت شوروی در ایران سخن گفت." در هر صورت این سازش - یعنی قبول ممنوعیت تبلیغات کمونیستی و عدم مصادره زمین‌های ملاکین - چه از

زاویه اوضاع اضطراری یعنی پر کردن هر چه سریعتر خلأ سیاسی بوده باشد چه از زاویه نیازهای فوری سیاسی نظامی و ایجاد حسن نظر در میان بخش های مختلف اهالی گیلان، (به ویژه در شهری مانند رشت که بیشتر مدافع جنگلی ها بودند). مهر پررنگی از پراگماتیسم سیاسی بر خود داشت. شرط اولیه هر اتحاد سیاسی با محتوی انقلابی در درجه اول نیازمند به رسمیت شناختن هویت ایدئولوژیک سیاسی طرفین اتحاد و به رسمیت شناختن استقلال عمل نیروهای درگیر در اتحاد است. صحیح و اصولی نبود که کمونیست ها مرام خود را تبلیغ نکنند و به خاطر اتحاد تاکتیکی با بخشی از ملاکین از اصلاحات ارضی دست کشند. امر استراتژیکی که می توانست پایه اجتماعی انقلاب را - در سراسر ایران - گسترده تر کند و از محدودیت های تاریخی انقلاب مشروطه فراتر رود.

در عمل نیز اصلاحات ارضی به موضوع گرهی اختلاف بدل شد و ائتلاف با کوچک خان را سریعاً به بن بست کشاند. حکا نتوانست سیاست روشن و درمجموع صحیحی در این زمینه اتخاذ کند. ناروشنی و خطا در این زمینه موجب بروز اختلافات جدی در جنبش شد. حزب از یکسو با این واقعیت روبرو بود که بدون پیشبرد انقلاب ارضی قادر نیست توده ها در سطح وسیع را برانگیزاند، از سوی دیگر به دلیل تناسب قوای سیاسی نظامی، نیازمند حفظ اتحاد با میرزا بود که بشدت از تعمیق انقلاب هراس داشت. حل این تضاد آسان نبود. درعین حال بحث های مرحله انقلاب ایران در حال رو آمدن بود. اینکه اولویت را باید به رهایی ملی و سرنگونی دولت تهران و پیشبرد انقلاب دموکراتیک - ملی داد یا تداخل توأمان مبارزه طبقاتی و رهایی از سلطه انگلیس با هدف پیشبرد انقلاب سوسیالیستی را در دستور کار قرار داد. هنوز چیستی مفهوم رهبری پرولتری بر انقلاب ناروشن بود.

تنها تجربه قابل اتکایی که تا آن زمان جنبش بین‌المللی کمونیستی کسب کرده بود، تجربه پیشبرد انقلاب در منطقه قفقاز بود که عمدتاً با تکیه به قدرت شوراهای و ارتش سرخ پیش رفته بود. اینکه تا چه حد آن درس‌ها قابل به‌کار بست در ایران بوده، خود منشأ مناقشات خطی در حزب کمونیست ایران و انترناسیونال سوم شد.

قبل از اینکه به محتوی این اختلافات خطی بپردازیم لازم است اشاراتی شود که چگونه اتحاد میان میرزا کوچک خان و حزب کمونیست ایران گسسته شد و جمهوری گیلان در عمل با چه معضلاتی روبرو شد؟

تردیدها و تنگناهای میرزا کوچک خان در همکاری با حزب و ارتش سرخ خیلی سریع خود را بروز داد. زمانی که جمهوری اعلان شد و اهدافش را جلو گذاشت و برای اجرای این اهداف در اولین گام در ۲۷ خرداد نیروی ۸۰۰ نفره قزاق مستقر در شهر رشت (شامل قزاقان ایرانی، افسران روسیه تزاری و گاردهای سفید) خلع سلاح شد. میرزا مانع از مجازات ۳۶ تن از افسران قزاق (روسی و ایرانی) شد. کسانی که دستشان به خون مردم آغشته بود. میرزا همه آنان را آزاد کرد. اکثریت آنان به تهران رفتند و بعدها در سرکوب جنبش نقش کلیدی ایفا کردند. همین مسئله در مورد برخی روسای حکومت محلی گیلان نیز اتفاق افتاد.^{۲۱} رویه‌های مماشات‌گرایانه میرزا عاملی شد تا اولین دلخوری‌ها میان وی با جناح رادیکال شکل گیرد.

^{۲۱} رویه سازشکارانه به ویژه در مورد صدر الاشراف که معروف به جلاد باغ شاه در دوران کودتا محمد علیشاه مسئله‌ساز شد. فرماندهان ارتش سرخ خواهان اعدام صدر الاشراف و عیسی صدیق (از نوکران شناخته شده دولت انگلیس) بودند. آنان این اعدام‌ها را برای ایجاد رعب و وحشت در میان ضدانقلابیون

همان طور که گفته شد مسئله گرهی، پیشبرد اصلاحات ارضی بود. حزب خواستار برچیدن کامل مالکیت های فئودالی بود که میرزا با آن مخالفت می کرد و این امر را به پس از خروج نیروهای انگلیسی از ایران حواله می داد. مانند همه ناسیونالیست ها مبارزه طبقاتی را عامل تفرقه ملی می دانست. او تقسیم زمین را عامل تضعیف وحدت ملی می دید. جنگلی ها هیچ گاه مخالف مالکیت های بزرگ بر زمین نبودند و حداکثر بر "رفع بی عدالتی ها" تأکید می کردند. در برنامه ای که در آستانه ورود ارتش سرخ به ایران ارائه دادند اشاره ای گنگ و مبهم به مالکیت ارضی کردند و حفظ آن را با ملاحظه "به معیشت عمومی" تصدیق کردند. در عمل میرزا مدام تحت تأثیر مستقیم مالکان و تجار بزرگ شهر که گرد او حلقه زده بودند، مخالفت خود را با اصلاحات ارضی بیان می کرد.

هم زمان بر دامنه تبلیغات کمونیستی در میان اهالی گیلان به ویژه دهقانان و زنان افزوده شد. قدرت و موضع حزب کمونیست چه از طریق آمدن کمونیست های ایرانی تبار ساکن قفقاز و همچنین ارسال نیروهای ارتش سرخ به سواحل مازندران و سمت گیری احسان الله خان و خالو قربان با آنان تقویت شد.

تأمین مالی نیروی های نظامی خود بر منابع جمهوری فشار می آورد. بانک شاهنشاهی برچیده شده بود و قرار بود برای اداره امور مالی بانک جدیدی تأسیس شود. به دلیل برخی اختلافات یا عدم تمایل یا تردید میرزا، طرح ایجاد بانک عملی نشد. جمهوری به فکر مصادره اموال برخی از متمولین افتاد و اقداماتی در این زمینه صورت داد. ثروتمندان به میرزا متوسل شدند و میرزا قول حمایت از آنان را داد. ولی تلاش های او در کند کردن روند تشدید و تعمیق انقلاب ناکام ماند و این زمینه موجب گسست وی از ارتش سرخ و حکا گشت.

و نشان دادن قاطعیت انقلابی جمهوری ضروری می دانستند. اما این دو تن به وساطت و مذاکره برخی تجار با میرزا مورد عفو قرار گرفتند و راهی تهران شدند.

میرزا ۱۹ تیرماه به عنوان اعتراض رشت را ترک کرد و تا آنجا که توانست سلاح ها و سرمایه اولیه تاسیس بانک را به جنگل منتقل کرد. با این اقدام وی، فعالیت های کابینه اول جمهوری بلوکه شد. روابط میان میرزا با کمونیست ها رو به تیرگی گذاشت.

حزب با همراهی احسان الله خان پس از سه هفته در ۱۰ مرداد "کودتایی" تقریباً مسالمت آمیز (با دادن دو زخمی) در رشت سازمان داد و پس از بازداشت برخی از مقامات وابسته به کوچک خان دولت جدیدی سازمان داد که نماینده جناح انقلابی جنبش بودند. برخی درگیرهای نظامی محدود و پراکنده میان نیروها میرزا و نیروهای وفادار به کابینه دوم صورت گرفت. به این واسطه عملاً شکافی میان کمونیست ها و میرزا کوچک خان به وجود آمد که هرگز پر نشد. حزب و همراهانش با انجام این "کودتای انقلابی" برنامه سیاسی جدیدی را اعلام کردند: (الف) سازماندهی دوباره ارتش سرخ ایران بر اساس الگوی ارتش شوروی و حرکت به سوی تهران؛ (ب) برچیدن قدرت زمینداران و نابودی اصول ملوک الطوایفی یا فئودالیسم؛ (ج) تأمین نیازهای کارگران شهری و روستایی. برخی مطبوعات شوروی که مدافع این "کودتا" بودند آن را "کودتای اکتبر ایران" قلمداد کردند و میرزا را کرنسکی ایران لقب دادند.

یکی دیگر از مؤلفه هایی که بر تردیدهای میرزا افزود، انتخاب مشیرالدوله به نخست وزیری در ۱۳ تیر ۱۲۹۹ در تهران بود. کابینه مشیرالدوله پاسخی از جانب هیئت حاکم ایران به ناکامی قرارداد ۱۹۱۹ و وثوق الدوله با انگلیس بود. سروته این قرارداد باید به گونه ای هم آورده می شد. مشیرالدوله که از اشراف و ملاکین ثروتمند گیلان بود، به عنوان شخصیتی "وجیه المله" چهره لیبرالی داشت و به ظاهر اهل مدارا بود. او ضمن "مسکوت" گذاشتن اجرای قرارداد وثوق الدوله، وعده اصلاحات داد و البته پنهانی اقداماتی برای سرکوب جمهوری

گیلان تدارک دید. پس از گسست میرزا، او نماینده ای نزد میرزا فرستاد و وی را به سازش با دولت فراخواند. میرزا پیشنهاد والی گری گیلان و مازندران و مقابله با اشغالگران خارجی را نپذیرفت. اما نفس چنین مذاکراتی حاکی از موقعیت بینابینی او بود. میرزا هم برای لنین نامه می نوشت و نماینده برای دیدار وی می فرستاد هم آماده مذاکره با فرستادگان مشیرالدوله بود. مذاکرات مشیرالدوله با دولت شوروی و همچنین مذاکرات تجاری میان لندن و مسکو نیز بر تردیدهایش می افزود. با نگاه امروز می توان گفت که تعادلی که در تناسب قوای میان انقلاب و ضد انقلاب در عرصه جهانی در حال شکل گیری بود مستقیماً بر جهت گیری های سیاسی وی تأثیر می گذاشت. در عصر امپریالیسم تحولات سیاسی در عرصه بین المللی نقش مهمی در سمت گیری اقبال و طبقات میانی نسبت به انقلاب دارد.

اما حزب و قدرت جدید در پیشبرد سیاست های خود با ناکامی های معینی روبرو شدند. آنان در زمینه اصلاحات ارضی نتوانستند به دستاورد تعیین کننده ای دست یابند؛ از فشار اقتصادی بر دولت نتوانستند بکاهند، عملیات نظامی شان با موفقیت همراه نشد. این ناکامی ها به بحرانی در صفوف جمهوری، حزب و فرماندهان سیاسی - نظامی ارتش سرخ شوروی پا داد.

اکثریت قریب به اتفاق تحقیقاتی که تاکنون صورت گرفته، سیاست های "چپ روانه" حکا را دلیل گسست میرزا از آنان می دانند. بی شک رد پای بی تجربگی رهبران حزب را می توان در برخی اعمال چپ روانه و کودکانه مشاهده کرد. به ویژه آنکه میرزا از تحریکات خود دست بر نمی داشت و مدام آنان را جنایتکار خطاب می کرد. البته نباید به اقدامات خرابکارانه دشمن (مانند آتش زدن بازار رشت) و شایعات گسترده ای که توسط عمال دولت مرکزی و فئودال

های محلی دامن زده می شد کم بها داد.^{۲۲} کافی است فقط به روزنامه های آن دوران در تهران رجوع شود که چگونه فضا را مسموم می کردند و بر بدگمانی ها می افزودند. اما معضل اصلی "چپ روی" حکا نبوده است. پرسش کلیدی این بود که آیا آنان به وظایف اصلی که برعهده شان - و فقط بر عهده آنان - بود، واقف بودند و مسئولیت های خود را بر پایه خط صحیح انجام می دادند یا خیر؟ شوربختانه افسانه "چپ روی" حکا در برخورد به میرزا کوچک خان، بعدها ورد زبان چپ های رفرمیست مانند حزب توده و حتی بخشا برخی از کمونیست های انقلابی شد. نقد این "چپ روی" پوششی شد برای ورود به انواع و اقسام اتحادهای غیر اصولی با جریانات بورژوازی یا خرده بورژوازی.

منظور از وظایف و مسئولیت های اصلی در آن مقطع چیست؟ خطاهای مهم را باید در کدام عرصه ها جستجو کرد؟

منظور از وظایف اصلی نحوه متحول کردن زندگی و افکار مردم و چگونگی کسب قدرت و اداره جامعه است. این وظایف بر مبنای تضادهای پایه ای جامعه تعیین می شود. بدون درک صحیح و علمی از واقعیت عینی نمی توان راه حل درست برای معضلات و مشکلات واقعی جامعه ارائه داد. از این زاویه باید به روی خط و عملکرد حکا در زمینه انقلاب ارضی (که در آن دوران زندگی اکثریت مردم را رقم می زد)، چگونگی سازماندهی امور جامعه، پیشبرد جنگ انقلابی و

^{۲۲}. آن زمان روزنامه های دولتی و تبلیغات چپ ها انگلیس بلشویکها را عامل این آتشسوزی دانستند. اما بیست سال بعد مشخص شد که فردی به نام سیگارچی (با اعتراف خودش) بازار رشت را به آتش کشید. سیگارچی تاجری بود که با میرزا مذاکره کرد و موجب آزادی صدر الاشراف شد. سیگارچی ظاهراً برای اینکه از زیر بار قروض خود به مردم شانه خالی کند حجره خود را آتش زد. اما بعید نیست که این فرد به اوامر دولت مرکزی یا انگلیس این کار را صورت داده باشد. - رجوع شود به اثر یقینیکیان.

چگونگی متحول ساختن توده ها و مقابله با افکار و عقاید سنتی و مذهبی تمرکز داد. به یک کلام باید دریافت که حکا چه برخوردی نسبت به بسیج پایه استراتژیک انقلاب، اتحادهای طبقاتی تاکتیکی لازم و استراتژی سیاسی - نظامی کلان داشت.

حکا از همان بدو تأسیس توانست توجه کارگران، زحمتکشان شهری، ماهیگیران و جوانان را در چند شهر اصلی به خود جلب کند و آنان را متشکل کند. حکا توانست سریعاً چند صد نفر را در سازمان جوانان کمونیست سازمان دهد. اما این بخش از جامعه از زاویه شمار محدود بودند. اکثریت جامعه را دهقانان تشکیل می دادند. جلب آنان و متشکل کردنشان منوط به حل مسئله زمین بود. هرچند در زمینه چگونگی پیشبرد اصلاحات ارضی توسط جمهوری گیلان تاکنون تحقیق دقیق و مستندی صورت نگرفته است. اما بر پایه داده های موجود می توان گفت که رهبران ارتش سرخ و جمهوری گیلان اهمیت این مسئله را برای بسیج دهقانان دریافته بودند. مسئله زمین به آن حد در جامعه ایران حاد بود که کمی بعد باند کودتاچی سید ضیاء - رضاخان نیز در بیانیه شان در اسفند ۱۲۹۹ وعده اصلاحات ارضی دادند. توجه داشته باشیم که در گیلان به دلیل سابقه جنبش انقلابی دهقانی، به طور خودبه خودی مقاومت گسترده ای از سوی دهقانان در مقابل مالکان موجود بود. ابعاد استثمار و خانه خرابی دهقانان فزون از حد بود. بهره مالکانه در زمین های اجاره ای تا ۸۰ درصد محصول را شامل می شد. سلطان زاده در مقاله ای متذکر شد که در برخی از مناطق دهقانان از پرداخت سهم مالکان خودداری می کردند.

برخلاف تبلیغات رایج، مصادره و تقسیم مالکیت های فئودالی در دوره جمهوری گیلان (مشخصاً پس از گسست میرزا از جمهوری) شامل همه مالکان بزرگ نشد. جمهوری عمدتاً زمین های متعلق به مالکان فراری را که به تهران

پناه برده بودند را مصادره کرد. آنان زمین را به دهقانان واگذار کردند بدون آنکه حق مالکیت دهقانان را به رسمیت بشناسند. به علاوه کلیه بدهی های دهقانان به مالکان و جریمه ها و حق آبه ها را ملغی ساختند. با این روش هرچند که دهقانان از ستم های خشونت بار مالکان و پیشکارانشان رها می شدند اما روشن نبود که مالکیت در عمل به دهقانان تعلق دارد یا خیر. با این نحو تقسیم مشخص نبود که دولت انقلابی قرار است مالک زمین باشد یا دهقانان. به نوعی فرماندهان ارتش سرخ و رهبران حکا به پیروی از بحث هایی که از قدیم در میان سوسیال دمکرات ها جاری بود بیشتر مدافع ملی کردن زمین بودند و به رسمیت شناختن مالکیت های دهقانی را عقبگرد می دانستند. ملی کردن زمین شعاری بود که لنین نیز زمانی از آن طرفداری می کرد اما در جریان انقلاب اکتبر این شعار را کنار گذاشت و بر پایه خواست دهقانان به تقسیم زمین پرداخت. به رسمیت شناختن مالکیت دهقانی هرچند خصلتی بورژوازی داشته اما در آن مقطع به دلیل در هم کوبیدن قاطع مالکیت های فئودالی و متحد کردن دهقانان با کارگران از جوهره انقلابی برخوردار بوده و دهقانان را به نیروی ضربت انقلاب کمونیستی بدل می کرد. بعدها نیز در تجربه انقلاب چین شاهد بودیم که چگونه تقسیم سرانه زمین (نه بر پایه خانوار بلکه میان زن و مرد کارکن) موجب سرنگونی فئودالیسم و پدرسالاری به سریعترین و قاطع ترین شکل شد و انرژی انقلابی میلیون ها مرد و زن دهقان را به حداکثر رها کرد.

همان طور که بعدها سلطنتزاده در جمعبندی های خود اظهار داشت، حزب فاقد برنامه ارضی دقیق بود. به نظر می رسد به دلیل فقدان چنین برنامه ای حکا در زمینه اصلاحات ارضی دچار چپ و راست زدن هایی شد. اینکه حکا و جمهوری چه مقدار از زمین ها را میان چه تعدادی از دهقانان تقسیم کردند مشخص نیست. شاید در نظر گرفتن برخی ملاحظات تاکتیکی کوتاه مدت مانند

تقسیم زمین های مالکان فراری در ابتدا درست بوده باشد. به ویژه در منطقه ای که ۶۰ درصد از بورژوازی آن (در قالب بورژوازی تجاری) مالک زمین نیز بودند و در بهره کشی فئودالی مستقیم سهم داشتند. اما ادامه این سیاست برای میان مدت و درازمدت به ضرر انقلاب بود. جمهوری نه تنها این سیاست کوتاه مدت را ادامه داد بلکه یک سال بعد جمهوری برای جلب اقشار نامبرده - به ویژه در شهرها - برخی سیاست های خود را تعدیل کرد.^{۲۳} همه این مسائل به محدودیت های تاریخی درک تئوریک رهبران حکا در زمینه مفهوم رهبری پرولتری، نسبت انقلاب ایران با انقلاب شوروی، تحلیل از امپریالیسم و فراز و فرودهای مبارزه طبقاتی و اتحاد های طبقاتی مورد نیاز و اهداف سیاسی نظامی استراتژیک برمی گشت که در ادامه نوشتار بیشتر بدان ها خواهیم پرداخت.

آن موضوعی که به طور مشخص مشکل آفرین شد، رابطه میان اتحاد طبقاتی استراتژیک با اتحاد طبقاتی تاکتیکی بود. از یکسو شرایط به گونه ای بود که بدون تکیه به پایه های استراتژیک نمی شد انقلاب را به پیش برد، از سوی دیگر بدون متحد کردن اقشار و طبقات میانی و خنثی کردن تردیدهای شان نمی شد به پیروزی دست یافت. جمهوری گیلان مدام درگیر این تضاد بود. واقعیت این است که جمهوری از ابتدا تا انتهای عمرش اساساً جبهه متحدی بود تحت رهبری ارتش سرخ شوروی. علیرغم نقش مؤثری که حکا در اداره امور داشت، این حزب در زمینه رهبری کلیه امور سیاسی - نظامی نقش تعیین

^{۲۳}. کمیساریای مالیه جمهوری گیلان در ۲۸ شهریور ۱۳۰۰ طی فرمانی یک امتیاز مهم به زمین داران ولایت گیلان داد: «بازگرداندن املاک شهری (مستغلات) به صاحبان پیشین آنها. با این حال به درآمد این مالکان مالیات تصاعدی تعلق می گرفت و "ضد انقلابیون" از این امتیاز برخوردار نمی شدند.» به نقل از صفحه ۶۵۹ کتاب "میلاد زخم" اثر خسرو شاکری.

کننده نداشت. حتی برخی از متحدین مانند احسان الله خان در زمینه چگونگی پیشبرد عملیات نظامی خودسرانه تصمیم می گرفتند.

آنچه صحنه را پیچیده و خطرناک کرد، جایگاه نیروهای وابسته به میرزا کوچک خان بود. متحد کردن میرزا به دلیل تزلزل ها و تردیدهای طبقاتی اش، بسیار دشوار بود. میرزا با توجه به خط و برنامه و رویه اش در قبال جمهوری، متحد استراتژیک انقلاب نبود. در بهترین حالت اتحاد با وی می توانست، امری تاکتیکی، موقت و گذرا باشد. میرزا نه می خواست و نه می توانست در رأس جمهوری انقلابی قرار گیرد. شاید این پرسش پیش آید که اصلاً چه نیازی به این اتحاد بود. ضرورت این اتحاد تاکتیکی جدا از پایه نسبتاً گسترده ای که میرزا در میان مردم گیلان داشت، برخاسته از اوضاع عینی، موقعیت طبقاتی این نیرو و مشخصاً تناسب قوای نظامی بود. میرزا به عنوان نماینده ملاکین و تاجران متوسط نمی توانست آماج مستقیم انقلاب باشد و می بایست تضادهایش با دولت مرکزی و سلطه امپریالیسم انگلیس در نظر گرفته می شد. هرچند به دلیل هراس او از رشد و تعمیق انقلاب باید تلاش می شد با تردیدها و سازشکاری هایش مقابله و حداقل خنثی و بی طرف می شد. این امر در درجه اول منوط بود به میزان قدرت حکا در بسیج پایه های استراتژیک انقلاب مشخصاً پایه گیری در میان دهقانان. هراندازه در این زمینه حزب قوی تر می شد امکان بیشتری برای خنثی کردن سازشکاری ها امثال میرزا می یافت. این هم بخشی از واقعیت بود که علیرغم این که پایه های عمده طبقاتی جنگلی ها (کسبه، تجار و مالکین) ساکن شهرها بودند. نیروی نظامی شان بیشتر در شهرهای کوچک و روستاها مستقر بود. در مقابل پایه استراتژیک حکا ساکن روستاها بودند ولی تمرکز نیروی نظامی شان بیشتر در شهرهای کلیدی چون رشت و انزلی بود. بی جهت نبود که حال و هوا و روحیه مردم رشت (شهری که در آن دوران بیشتر مکان

تجارت و ادارات دولتی بود) در دفاع از جمهوری (در اثر دست به دست شدن های نظامی) بالا و پایین می رفت.

چه ارتباطی میان استراتژی سیاسی با استراتژی نظامی حزب موجود بود؟

هدف سیاسی فوری جمهوری گیلان فتح تهران بود. این هدف درستی بود. اما این کار ملزومات خود را داشت. لزوماً با توجه به توان سیاسی - اقتصادی - نظامی جمهوری در کوتاه مدت نمی شد به این هدف دست یافت. درست است که شرایط اضطراری بود و قدرت مرکزی در تهران بسیار شکننده و ضعیف بود. اما نه لشکرکشی به تهران همانند دوران اول انقلاب مشروطه آسان بود و نه قدرت سیاسی کشور فقط به تهران خلاصه می شد. حتی اگر هم تهران فتح می شد، قدرت سیاسی جدید برای تثبیت قدرت سیاسی سراسری باید درگیر جنگ با سران بسیاری از ایلات و عشایر می شد و مهمتر از آن با ارتش انگلیس در کرمانشاه و جنوب روبرو می شد که با جدیت مشغول تجدید سازمان نیروهای مسلح ارتجاعی داخلی (منجمله قزاقان) تحت رهبری خود بود.

عملی کردن فتح تهران از یکسو به معنای افزایش نفرات ارتش بود از سوی دیگر بیان استراتژی کسب پیروزی سریع در جنگ از طریق عملیات متحرک جبهه ای. این استراتژی به تضعیف جمهوری منجر شد. افزایش نفرات ارتش متناسب با توان اقتصادی جمهوری نبود. جمهوری برای تأمین هزینه های خود - مشخصاً در زمینه نظامی - ناچار شد میزان مالیات را افزایش دهد. کمک های مالی داوطلبانه مردم کافی نبود. آنان از یکسو کلیه بدهی دهقانان به مالکان را ملغی ساختند اما برای پیشبرد جنگ نیمی از محصول دهقانان از زمین های

مصادره شده را طلب کردند. این موضوع فشاری بر دهقانان، کارگران و کسبه و بازار محسوب می شد. آن هم دهقانانی که دیگر امکان دریافت قرض از اربابان سابق را از دست داده بودند. اینجا پای تناسب میان اهداف سیاسی - نظامی با توان و پایه اقتصادی به وسط می آید.

جمهوری برای گسترش نیروی نظامی وارد بندوبست با نیروهای مسلح وابسته به متنفذین محلی شد. شاید این امر ناشی از این گرایش سیاسی بود که فکر می کردند هر کس اسلحه به دست دارد و با حکومت مرکزی می جنگد را باید مترقی دانست و با خود متحد کرد. در هر صورت جمهوری گیلان هیچگاه نتوانست ارتشی واحد تحت رهبری واحد سازمان دهد. ساختار نامتمرکز آن امری خودخواسته و طبق نقشه نبود بلکه ناظر بر دستجات نظامی از قبل موجود حول رهبران بانفوذ بود. احسان الله خان و سردار محی نیروی نظامی تحت فرمان خود را داشتند، کردها حول خالو قربان گرد آمده بودند.^{۲۴} نیرو نظامی وابسته به حزب مستقل عمل نمی کرد. آنان حتی در ابتدا حق نداشتند در امور نظامی دخالت کنند. واحدهای نظامی حزب مستقیماً تحت رهبری ارتش سرخ شوروی قرار داشتند. در این میان چند صد تن از ملوانان انقلابی روس نیز به

^{۲۴}. تعداد نفرات و نحوه سازماندهی نیروهای مسلح جمهوری گیلان در بهار ۱۳۰۰ از این قرار بود: «شوروی ها ۴۰۰ نیروی روسی، گرجی و ارمنی، دو توپ ۳ اینچی و سه کشتی جنگی در انزلی داشتند. در رشت دو هنگ شامل ۸۰۰ تن از مسلمانان جمهوری آذربایجان، با ۱۶ قبضه مسلسل سنگین: یک هنگ ۴۰۰ نفره روسی با ۱۲ قبضه مسلسل سنگین؛ یک هنگ از مسیحیان (۳۸ درصد ارمنی) با ۱۴ قبضه مسلسل سنگین؛ یک هنگ سواره ۱۰۰ نفره از ارمنیان با ۱۸ عراده توپ لوئیس مستقر بودند. ارتش سرخ ایران به فرماندهی خالو قربان ۲۴۰۰ پیاده و سوار نظام در اختیار داشت، که ۸۰۰ تن از آنان تحت نظر احسان بودند و ۳ عراده توپ هویتزر ۴/۵ اینچی و سه عراده توپ ۳ اینچی در اختیار داشتند.» به نقل از صفحه ۶۵۷ کتاب "میلاد زخم" اثر خسرو شاکری.

دلیل مخالفت با خصلت ملی گرایانه جمهوری و عدم حمایتش از کارگران و دهقانان تمرد کردند و گیلان را برای همیشه ترک گفتند.

در عمل نیز لشکرکشی قوای جمهوری به منجیل در نیمه دوم مردادماه ۱۲۹۹ با ناکامی سختی روبرو شد.^{۲۵} جنگ و گریز میان نیروهای دولتی و نیروهای وابسته به جمهوری گیلان تا اواخر مهرماه ادامه داشت، چندین بار شهر رشت دست به دست شد. سرانجام نیروهای دولتی شکست خوردند و مجبور به عقب‌نشینی و خروج از رشت شدند. در این دوران و حتی بعد آن مدام شهرها و خطوط جبهه ارتش سرخ توسط هواپیماهای جنگی انگلیس بمباران می شد. پیروزی نظامی جمهوری مدیون حمایت مستقیم ارتش سرخ شوروی بود که با نیروهای ارسالی از قفقاز - مشخصاً بلشویک‌های ارمنی - تقویت شده بود. در تمام این دوران میرزایی طرفی اتخاذ کرد و از حمله به قوای قزاق سرباز زد. شاید این بخشی از توافقات میان او و سردار فاخر حکمت نماینده مشیرالدوله بود.

در مجموع می توان گفت که استراتژی نظامی جمهوری ناظر بر موقعیت عینی و ارزیابی صحیح از تناسب قوای نظامی میان انقلاب و ضدانقلاب و تناسب میان اهداف سیاسی با اهداف نظامی و اهداف نظامی با امکانات اقتصادی نبود.

^{۲۵}. نیروهای دولتی (با ترکیب ۳ هزار قزاق، ۲ هزار ژاندارم و هزار سواره نظام بختیاری، ۳ تا ۴ هزار نیروی نامنظم ایلات شاهسون و ۵۰۰ تفنگچی از ایلات زنجان) و پشتیبانی مالی دولت انگلیس (معادل یک میلیون دلار نزدیک به دوبرابر بودجه جمهوری گیلان) و با استفاده از هواپیماهای نظامی انگلیسی توانستند منجیل را باز پس گیرند و رشت را نیز تصرف کنند و ۵۰۰ تن را به اسارت در آورند. نیروهای دولتی قصد پیشروی به سمت انزلی داشتند که هدف توپخانه نیروی دریایی ارتش سرخ شوروی قرار گرفتند و مجبور به عقب‌نشینی شدند.

البته حزب بعد از این عملیات نظامی سعی کرد به امور اقتصادی اجتماعی منطقه سروسامان بخشد.^{۲۶}

مشخص نیست که تا چه حد حزب حین اصلاحات ارضی دهقانان را تشویق به ایجاد نیروی مسلح برای دفاع از خود و اداره روستاها می کرد و چگونه آنان را در دفاع از جمهوری، اهداف و شرکت در جنگ برمی انگيخت. شواهد نشان می دهد که در جنگ منجیل روحیه نیروهای بومی نسبت به نیروهایی که از قفقاز آمده بودند پایین تر بود. آشکارا توان و رزمندگی شان برای شرکت در جنگ متحرک جبهه ای، محدود بود. ناتوانی در فتح تهران بیان آن بود که زمینه مادی، موقعیت حزب و افکار توده ها برای پیشروی های بزرگ هنوز آماده نبود.

این هم مشخص نیست که پیشبرد این قبیل اصلاحات یا انجام عملیات نظامی تا چه حد با تبلیغ و ترویج ایده های کمونیستی و مقابله با افکار غلط و

^{۲۶}. ادارات دولتی از نو سازمان یافتند برای اولین بار در تاریخ اداری ایران، نظام اداری مبتنی بر رئیس و مرئوس کنار گذاشته شد. شوراهای سه نفره امور ادارات را عهده دار شدند. عنوان وزیران به مسئولین تغییر نام پیدا کرد. از تفاوت بین دستمزدها در میان کارکنان اداری - فرهنگی و نظامی کاسته شد. سیستم دستمزد سه رتبه ای از ۱۵۰ تا ۴۰۰ ریال برقرار شد. افسران ارشد، کارمندان شورا و مدیران مدارس بالاترین دستمزد را می گرفتند. کارمندان، معلمین و افسران جزء ماهانه ۳۰۰ ریال دریافت می کردند و سربازان و مستخدمین ۱۵۰ ریال. هزینه های آموزش و پرورش و بهداشت رایگان شد. امنیت برقرار شد. مجازات سخت گیرانه ای در مورد غارت و چپاول اموال مردم به اجرا گذاشته شد. دو سرباز به این جرم اعدام شدند. اداره فرهنگ به افراد مترقی که سال ها برای ایجاد مدارس پسرانه و دخترانه و آزادی زنان تلاش می کردند سپرده شد. تئاتر رشت گشایش یافت. از کسانی که اهل علم و دانش بودند و بیشترشان از اهالی قفقاز بودند دعوت می شد که برای آشنایی سربازان با علوم مختلف کنفرانس برگزار کنند. برای اولین بار در زمستان سخت ۱۲۹۹ رشت شاهد آن بود که کلیه کارمندان دولتی، همراه با دسته موزیک عازم خیابان ها و میداین شهر شدند و برف ها را پارو کردند. در اثر این اقدامات بسیاری از کسانی که شهر رشت را به دلیل ناامنی ترک کرده بودند، دوباره بازگشتند.

خرافات دینی و غیردینی در میان توده ها همراه بود. به نظر می رسد تکیه گاه اصلی حزب برای تبلیغ کمونیسم نفوذ معنوی انقلاب اکتبر بود. کمبود کادر بومی مانعی برای تبلیغ و ترویج زنده و مؤثر در بین توده ها محسوب می شد. در آن مقطع روحانیون مرتجع در تهران و گیلان کارزار "ناسازگاری اسلام با بلشویسم" را به راه انداختند. میرزا نیز به سهم خود بر مغایرت اصول کمونیسم با شعائر اسلامی می دمید. این موضوع چالشی مهم در مقابل حزب بود. بدون مقابله با آموزه های اسلامی نه بسیاری از دهقانان حاضر می شدند حق مالکیت زمینداران را زیر سؤال برند و نه می شد زنان را برای کسب آزادی و مبارزه برای تأمین حقوق برابر با مردان به میدان آورد. به نظر می رسد حزب پا به پای اقدامات انقلابی به مبارزه در این زمینه بهای کافی نمی داد. هرچند بستر چنین مبارزاتی در جامعه به ویژه بعد از مشروطه فراهم شده بود. حزب برای خنثی کردن "تهمت بی خدایی" که به آنان زده می شد مقاله هایی منتشر کرد که بغایت سازشکارانه بودند. در آن مقالات احسان الله خان (که سابقه بهایی بودنش دستاویز آخوندها شده بود) را فردی "پرهیزکار و خداترس" تصویر کردند. آنان تبلیغات "آیین کمونیستی مخالف مذهب است" را جز شایعات دشمن به ویژه انگلیسی ها برای دامن زدن به تعارض مذهبی برای نابودی حزب اعلام کردند. حتی در مقاله ای نوشتند «ملاها، تجار و سرمایه داران هستند که دشمنان حقیقی اسلام هستند. ما مسلمان و مسلمان زاده، پیرو و مجری قوانین مقدس اسلام هستیم که تاکنون ابزاری در دست چند مرتجع شهوتران بوده است. ما سلاح خود را بر زمین نخواهیم نهاد تا زمانی که قوانین اسلامی که برای درهم شکستن ظلم و نابرابری آمده است را به اجرا درآوریم.»^{۲۷}

^{۲۷}. به نقل از کتاب "شوروی و جنبش جنگل - یادداشت های یک شاهد عینی"، گریگور یقیکیان صفحات ۳۵ - ۲۳۳. یقیکیان نوشت: «روزنامه کمونیست ناشر افکار کمیته مرکزی حزب کمونیست

به نظر می‌رسد که سیاست فوق‌متأثر از فضای "کنگره ملل شرق" بوده که می‌خواست مسلمانان را در کشورهای اسلامی علیه انگلیس بشوراند. اما چگونه می‌توان بدون خلاصی از افکار اسارت‌آور مذهبی، انرژی انقلابی مردم را رها کرد. می‌توان و باید انقلاب را با مردم "آن‌طور که هستند" آغاز کرد اما نمی‌توان بر مبنای "آنچه که هستند" انقلاب را به پیش برد و به پیروزی رساند. تحول جامعه، بدون تحول فکری توده‌ها میسر نیست. مهم این است که در جریان نبرد و تغییر روابط سیاسی - اقتصادی - اجتماعی، جهان بینی مردم نیز تغییر کند تا بتوانند واقعیات را همان‌گونه که هستند، ببینند. وهم و ستم، زور و سلطه، خرافه و استثمار را نمی‌توان از یکدیگر جدا کرد؛ اجزای یک کلیت‌اند. بدون مبارزه با توهمات دینی نمی‌توان مردم را قانع کرد که باید تا به آخر با اشکال گوناگون ستم و استثمار جنگید. برای مثال دهقانان را راضی کرد که می‌توان به روی "زمین غصبی هم نماز گزارد." یا زنان را متقاعد کرد که برداشتن حجاب از چهره "گناه نیست". قطعاً پیشبرد چنین سیاستی در آن موقعیت برای حکا آسان نبود. اما بذره‌های آن در جامعه موجود بود و می‌توانستند به آن تکیه کنند. برای مثال تنفر از روحانیت و دفاع از حق تحصیل زنان در جامعه گسترش یافته بود. با این حال مقابله با افکار دینی به گرایش‌ها و ضد گرایش‌های مختلف در بین مردم - من جمله در پایه حزب - دامن می‌زد. احتمالاً اقصاری از آنان روی بر می‌گرداندند ولی اقصاری دیگری بیشتر به آنان روی می‌آوردند. حل صحیح این تضاد در تحلیل نهایی بر تناسب قوای میان انقلاب و ضدانقلاب تأثیر

(بلشویک) ایران در شماره ۴ خود مورخ ششم ذی‌قعدة ۱۳۳۸ چندین مقاله در جواب به تبلیغات مردم راجع به بی‌دینی حزب کمونیست چاپ کرد و آن را "دسایس انگلیس نامید" تا اختلاف و نفاق در بین ایرانیان بیندازند. او فقط بخش‌هایی از این مقالات را در کتاب خود ذکر کرد. مشخص نیست که محتوای دقیق و کامل این چند مقاله چه بود.

می گذاشت و می توانست پایه اجتماعی گسترده تری در میان بخش هایی از جامعه - مشخصاً میان زنان و روشنفکران فراهم کند. همه اینها منوط بود به اینکه حکا هم درک درازمدت تری از فرایند انقلاب می داشت و هم از میراث ایدئولوژیک سیاسی "اجتماعیون عامیون" دوران انقلاب مشروطه گسست عمیقتری می کرد و استراتژی کسب پیروزی سریع را کنار می نهاد.

اما چنین نشد. پس از ناتوانی در فتح تهران، پیشرفت امور جمهوری کند شد و آشفتگی هایی بروز کرد. این امر موجب بحرانی جدی در میان دست اندرکاران انقلاب شد. حداقل برای بخشی از رهبران حکا و رهبران حزب کمونیست آذربایجان و رهبران کنگره ملل شرق و انترناسیونال سوم مشخص شد که برخلاف تصور اولیه، پیشروی انقلابی در ایران با محدودیت های زیادی روبرو شده است. نمی توان همانند منطقه قفقاز امر انقلاب را سریعاً پیش برد. گذر از مراحل و زیر مراحل ضروری است. اما چگونه می توان این مراحل یا زیر مراحل را در نظر گرفت، بدون اینکه به مرحله گرایی در غلتید. در عمل خط مشی کمیته مرکزی منتخب کنگره اول حزب کمونیست ایران که چندان این مراحل و زیر مراحل را درک نمی کرد، زیر سؤال رفت و بحث ها حول ماهیت انقلاب، مرحله انقلاب و متحدین آن رو آمد. اختلاف میان حیدر عمواغلی و آوتیس سلطانزاده و دخالت های انترناسیونال سوم بازتاب این مصاف سیاسی نظری مهم بود.

اختلاف های سیاسی، جدل های نظری

اختلاف در میان دست اندرکاران جمهوری گیلان چگونه شکل گرفت؟ از کی و میان چه کسانی آغاز شد؟

گسست میرزا از جمهوری و لشکرکشی ناموفق برای فتح تهران منشأ اختلاف های سیاسی نظری شد. در آن دوره همه درگیر این اختلاف شدند. از رهبری انترناسیونال سوم و وزارت خارجه دولت شوروی گرفته تا رهبری حزب و دولت آذربایجان و فرماندهان ارتش سرخ و نیز رهبری حزب کمونیست ایران. بی شک نامه های اعتراضی میرزا به لنین و دیدار نمایندگان میرزا با یکی از معاونین کمیسر خارجه در مسکو در طرح این اختلاف بی تأثیر نبود. در مجموع نارضایتی از چگونگی پیشرفت امور مشهود بود. به نمایندگی بلشویک ها (به ویژه ارتش سرخ) بازرسانی برای بررسی اوضاع به گیلان فرستاده شدند تا از دشواری های پیش آمده، گزارش تهیه کنند.

پیش از این لنین همزمان با تأسیس حزب کمونیست ایران در ژوئن ۱۹۲۰ تزه‌های خود موسوم به "طرح اولیه تزه‌های مربوط به مسئله ملی و مستعمراتی" را در دومین کنگره انترناسیونال کمونیستی ارائه داده بود.^{۲۸} مجادله زیادی حول آن تزه‌ها در جریان برگزاری کنگره (که بیش از دو ماه به طول انجامید) جاری بود. اما در "کنگره ملل شرق" بود که مشاجرات در مورد "پرونده ایران" شکل حاد و علنی گرفت. این کنگره تقریباً یک ماه پس از دومین کنگره انترناسیونال در یکم تا هشتم سپتامبر ۱۹۲۰ (۷ تا ۱۷ شهریور ۱۲۹۹) در شهر باکو برگزار شد. از ۲۰۵۰ نماینده حاضر در کنگره از ملل مختلف، ۲۰۲ تن ایرانی بودند. اختلاف بین نمایندگان ایرانی مشهود بود. گروهی به رهبری حیدر عمواوغلی به مخالفت با گروهی دیگر به رهبری سلطانزاده و پیشه‌وری برخاسته بودند. هیئت رئیسه شورای اجرایی "کنگره ملل شرق" به شکایت‌های کوچک خان و همفکران حیدر خان گوش فرا داد و سرانجام با صدور قطعنامه‌ای از گروه حیدر خان در مقابل مواضع کمیته مرکزی اول جانبداری کرد. در این قطعنامه آمده بود که: «موضع ما در ایران به دلیل سیاست ناکارآمد اعلام یک "جمهوری سوسیالیستی" در آنجا به خطر افتاده است ... اجرای زودهنگام برخی تدابیر ظاهراً "کمونیستی" که به غارت آشکار (پهلوی می‌زند)، مردم ایران را در تضاد با خود قرار داده و سیاست حکومت شاه و موضع انگلیسیان را تقویت کرده است.»^{۲۹}

مناقشات پس از کنگره بشدت ادامه یافت. حیدر تزه‌های خود را ارائه داد؛ سلطانزاده علیرغم برخی تعدیلات در نظراتش مبنی بر "کنار نهادن انقلاب

^{۲۸}. "طرح اولیه تزه‌های مربوط به مسئله ملی و مستعمراتی" - آثار منتخبه لنین در یک جلد صفحه ۷۷۶، از انتشارات سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج از کشور ۱۳۵۳.

^{۲۹}. به نقل از کتاب "میلاد زخم" اثر خسرو شاکری، نشر اختران، سال ۱۳۸۶، صفحه ۳۱۳.

کمونیستی ناب" بر همان مواضع پیشین خود تأکید کرد. او پذیرفت که "بورژوازی و زمین‌داران به دلیل تبلیغات کمونیستی و تدابیر سوسیالیستی بی‌موقع کوچک خان را ترک کردند." او ضمن انتقاد از میرزا کوچک خان، بر فقدان عنصر پرولتری آگاه در ایران، جهل باورنکردنی دهقان و ضرورت روی آوردی به خرده بورژوازی در کنار بخش پیشتاز کارگران و دهقانان برای پیشبرد انقلاب اجتماعی انگشت نهاد. سرانجام دومین کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران به رهبری حیدر عمواغلی تشکیل شد. حیدر طی خطابه ای به مردم ایران مواضع جدید حزب را اعلام کرد. روزنامه "پراودا" نیز در ۱۴ ژانویه ۱۹۲۰ (۲۴ دی ماه ۱۲۹۹) موضع حیدر عمواغلی را به عنوان موضع رسمی حزب کمونیست ایران منتشر کرد. مواضع جدید حزب شامل «اخراج انگلیسیان؛ سرنگونی شاه؛ اعلام جمهوری واحد، مستقل و مردمی و تشکیل ارتش ملی» بود. پیرو این سیاست در بهمن ماه همان سال پیام تبریکی خطاب به کوچک خان ارسال شد.

اما کمیته مرکزی اول به طور رسمی کناره گیری نکرد. سلطانزاده کماکان حزب را در کمینترن نمایندگی می‌کرد و به نوعی حمایت سیاسی کمینترن را با خود داشت. عملاً حزب به فراكسیون های مختلف تقسیم شد. نابسامانی تشکیلاتی بالا گرفت. تا بدان حد که در اواخر مرداد ۱۳۰۰ گروه سومی در باکو با برگزاری کنگره ای دیگر کمیته مرکزی سوم را انتخاب کردند. اما کمینترن آن‌ها را به رسمیت نشناخت. مدت‌ها هر بخش برای خود فعالیت می‌کرد. تا اینکه بعدها کمینترن فراخوان متحد شدن حزب را داد و حزب کمونیست آذربایجان را نیز ملزم به اجرای آن دانست. به دلیل فقدان اتحاد سیاسی نظری لازمه حزب انسجام تشکیلاتی خود را از دست داده بود.^{۳۰}

^{۳۰} عملاً افتراق تشکیلاتی حزب در سطح رهبری تا مدت‌ها ادامه یافت. در ۲۵ ژانویه ۱۹۲۲ از میان اعضای کمیته مرکزی اول و سوم کمیته مرکزی جدیدی شکل گرفت و حزب کمونیست ایران

قبل از اینکه به محتوی تئوریک این مناقشات پرداخته شود، مختصری در مورد سابقه فکری و تجربه سیاسی این دو شخصیت کلیدی توضیح دهید.

آثار متنوعی در مورد زندگی شخصی و فعالیت های مبارزاتی حیدر خان و سلطانزاده در دسترس است که به شناخت بیشتر از این دو شخصیت تاریخی کمک می کند. بی شک مسائل خطی را نمی توان و نباید به خصائل فردی و سابقه مبارزاتی افراد فروکاست. اما تجربه زیست سیاسی شان کمک می کند که بهتر گرایش های سیاسی یا گسست های فکری شان را دریابیم.

پروسه زندگی سیاسی این دو کاملاً متفاوت بود. حیدر در مکتب "اجتماعیون عامیون" ایرانی - با همه قوت ها و ضعف هایی که برشمردیم - تعلیم یافته بود؛ در انقلاب مشروطه نقش برجسته ای ایفا کرده بود. به دلیل این سابقه از آتوریته انقلابی زیادی برخوردار بود. برخلاف روایت رسمی که عمدتاً حزب توده باب کرده، حیدر عموآوغلی از ابتدا لنینیست نبود. او تحت تأثیر سوسیال دمکراسی روسیه قرار داشت و با آموزش هایی که دیده بود قبل از انقلاب مشروطه به ایران آمد. اما همان طور که گفته شد بیشتر تحت تأثیر اوضاع عینی و سیر رویدادها، همانند اغلب "اجتماعیون عامیون" جهت گیری فکری سیاسی متفاوتی اتخاذ کرد. فعالیت هایش بعد از فتح تهران حول حزب دمکرات

دارای رهبری و تشکیلات واحد شد. رجوع شود به کتاب "پیدایش حزب کمونیست ایران" - ت. ا. ابراهیموف (شاهین)، مترجم ر. رادنیوا، نشر گونش، بهار ۱۳۶۰.
از اعضای کمیته مرکزی دوم، کسی در کمیته مرکزی جدید حضور نداشت. به نظر می رسد اغلب آنان در جریان سرکوب جمهوری گیلان و توطئه کوچک خان به قتل رسیدند.

ایران بیشتر بیان سردرگمی تئوریک - سیاسی اش بود. هرچند حزب دمکرات در آن مقطع از دیگر احزاب و گرایش های فکری رادیکال تر بود اما از چارچوب مشروطه خواهی فراتر نرفت. بی جهت هم نبود که بسیاری از فعالین آن حزب مانند تقی زاده بعدها به چرخ و دنده های نظام حاکم - به ویژه در دوران سلطنت پهلوی - بدل شدند. در دوره جنگ جهانی اول نیز حیدر از زاویه ملیون ایرانی دنباله رو امپریالیسم آلمان و امپراتوری عثمانی شد و در عمل با ارتش عثمانی متحد شد تا جبهه ای علیه انگلیس بگشاید. به این معنا از موضع لنین که جنگ جهانی اول را ارتجاعی می دانست فاصله زیادی داشت. اساساً بعد از انقلاب فوریه و اکتبر است که حیدر خان با لنین جهت گیری کرد.

حیدر به عنوان فردی شجاع و رزمنده ای که درک تئوریکش در فرایند فعالیت های عملی تکامل یافت، به مدلی برای نسل های بعد - به ویژه کمونیست های دهه چهل و پنجاه شمسی - تبدیل شد. الگویی که در خود عنصری از کم بهایی به تئوری انقلابی را با خود داشت. تحت این عنوان که باید قدم در ره گذاشت؛ این ره است که خود گوید چون باید رفت! بی شک تئوری در ارتباط با عمل تکامل خواهد یافت اما بدون تئوری انقلابی سازمان دادن عمل انقلابی میسر نیست. از نقطه نظر شناخت مارکسیستی محدودیت تاریخی در رابطه با دانستن و عمل کردن همواره موجود است اما این امر به معنای آن نیست که تئوری در عمل روشن می شود. البته در هر عملی انجام برخی خطاها به دلیل عدم شناخت کافی اجتناب ناپذیر است؛ خطاهایی به اصطلاح ضروری که حتی در برخی مواقع امکان جهش به وضع آینده را ایجاد می کنند. در هر صورت تئوری نیازمند فعالیت مستقل خود است. مغز انسان هم باید قبل، حین و بعد از هر فعالیت انقلابی عرق ریزد.

حیدر خان به دلیل شرکت مستقیم در انقلاب مشروطه، شناخت نسبتاً همه جانبه و دقیق تری از صحنه سیاسی و بازیگران آن داشت. این نقطه قوت وی محسوب می شد. اما در این نقطه قوت، ضعفی هم نهفته بود. او گرایش داشت نقطه عزیمت در تحلیل از جامعه را تحلیل از نیروهای سیاسی بالفعل در جامعه قرار دهد و به تحلیل طبقاتی منسجم از جامعه اهمیت کافی ندهد. این از میراث فکری و عملی اجتماعيون - عاميون دوران مشروطه بود که به مانعی برای فهم درست از دوران جدید بدل شده بود. دورانی که چارچوبش به دلیل انقلاب اکتبر به طور کیفی با گذشته فرق کرده بود. خلاصه کنیم گرایش تجربه گرایانه (امپریستی) در حیدر خان که در تزهایش نیز منعکس است مانع از آن شد که دانشی که از جزییات انقلاب در ایران داشت را در پهنه و افق گسترده تری قرار دهد. افق گسترده و راه حل جدیدی که به واسطه انقلاب اکتبر جلوی روی بشریت قرار گرفته بود. در ادامه خواهیم دید او زمانی که سعی می کند از مفهوم سازی های اولیه مستتر در تزه های لنین سود جوید، صرفاً مصداق های تجربی آن تزه را جای مفاهیم پایه ای می نشاند.

سلطانزاده، به نوعی نقطه مقابل حیدرعمواوغلی بود. او در ۲۲ سالگی و در سال ۱۹۱۱ به عضویت حزب سوسیال دمکرات روسیه درآمد. عمده تجارب انقلابی اش را در روسیه و در جریان انقلاب اکتبر کسب کرده بود. گفته می شود که قبل از انقلاب اکتبر در منطقه قفقار فعالیت می کرد. ولی درگیر انقلاب مشروطه نبود و از نزدیک با مسائل این انقلاب آشنایی نداشت. او جز معدود رهبران حکا بود که از مبانی مارکسیسم آگاهی داشت. در زمینه اقتصادی و نقش سرمایه مالی صاحب نظر بود. او در کنگره دوم انترناسیونال در کمیسیون ملی مستعمراتی شرکت داشت و به عضویت کمیته اجرایی انترناسیونال سوم درآمد و تا سال ها بعد مسئولیت هایی درارتباط با کمینترن بر عهده داشت.

سلطانزاده از ۱۹۱۹ وارد حزب عدالت شد. او به نمایندگی از مسکو عازم تاشکند شد و نقش مهمی در حل و فصل سازمان یابی احزاب کمونیست در منطقه ترکستان ایفا کرد. در کنگره انزلی به دبیر کلی حزب انتخاب شد. اما پس از تشکیل "کنگره ملل شرق" از دبیر کلی برکنار شد و به عنوان نماینده حکا در کمینترن حضور یافت. به مدت ده سال نماینده حزب در کمینترن بود.

پس از شکست جمهوری گیلان به عنوان رهبر حکا نوشتارها، کتاب ها و گزارش های متعددی در مورد مسائل انقلاب ایران، در زمینه اسلام، مسئله زنان، مسئله ارضی و وابستگی اقتصاد ایران به امپریالیسم و مشخصاً افشای دولت رضاشاه نگاشت. تصویری که از او به عنوان طرفدار تروتسکی داده می شود، واقعیت ندارد. در آثار تئوریک که از او باقی مانده چنین گرایشی دیده نمی شود.

سلطانزاده در جریان برکناریش از کمیته مرکزی اول، "اتهام" پیشبرد "انقلاب کمونیستی ناب" در دوره اول جمهوری گیلان را نپذیرفت و عمده خطاها را بر عهده برخی مقامات ارتش سرخ شوروی در گیلان دانست.^{۳۱} در یک نگاه کلی می توان گفت که سلطانزاده نیز همچون حیدر خان قادر به ارائه راه حل صحیح برای پیشبرد انقلاب در ایران نشد. در ادامه خواهیم دید که تکیه وی عمدتاً به تجارب کسب شده در انقلاب اکتبر و منطقه قفقاز بود و به نوعی همان مدل را می خواست در شرایط ایران بکار بندد.

با نگاه امروز، می توان گفت نظریاتش به پیشداوری هایی آغشته بود که موجب شد نتواند با مصادف های تئوریک و پراتیک جدید روبرو شود. برخی متدهای دگماتیستی اش مانع از آن می شد که پدیده های نوظهور و ضرورت

^{۳۱}. سلطانزاده خطاها را متوجه مدیوانی، آپوکف و شاهپور دانست. اینان از فرماندهان ارتش سرخ در گیلان بودند. خسرو شاکری در کتاب "میلاد زخم"، مدیوانی را منتسب به جناح تروتسکی می داند.

گسست از مدل های پیشینی را دریابد. علیرغم اینکه بعدها تلاش زیادی کرد که واقعیات مشخص جامعه ایران را از نقطه نظر مارکسیستی تئوریزه کند اما همانند اغلب هم‌عصران خود در حزب بلشویک به دلیل قالبی فکر کردن نتوانست دستاورد تئوریک تعیین کننده ای از خود بجا گذارد.

جالب اینجاست که از منظر تاریخی اغلب احزاب کمونیستی که در آن دوران تشکیل شده بودند با چنین مشکلاتی (همچون دگماتیسم و امپریسم) روبرو بودند. اغلب این گرایش ها یا می خواستند مدل تکرار نشدنی انقلاب اکتبر را تکرار کنند یا تحت عنوان تجربه خاص، اصول، مفاهیم و شالوده های علم کمونیسم را کمرنگ کنند. علمی که به واسطه گسست فکری لنین از انترناسیونال دوم و تجربه انقلاب اکتبر با جهش نوینی روبرو گشته بود. حزب کمونیست چین که تقریباً یک سال بعد از حکا بنیان گذاری شده بود، نیز با چنین مشکلات مشابهی روبرو شد.

باید تأکید کرد که اختلاف های شکل گرفته در آن مقطع را نمی توان به مواضع حیدرعمواوغلی یا سلطانزاده تقلیل داد. گرایش ها و ضد گرایش های متنوعی در سطوح مختلف از حزب و دولت شوروی گرفته تا حزب و دولت آذربایجان تا رهبران حکا و جمهوری گیلان در کار بود. وجوه اشتراک و افتراق درهم و بر هم بود و مهم تر آنکه مهر اجبارت زمانه و اضطرارهای مبارزه نظامی را نیز بر خود داشت. از این زاویه صرفاً با چپ و راست خواندن این یا آن جناح به قضاوت صحیح نمی توان دست یافت و با تکیه بر دخالت های شخصی یا تشکیلاتی این یا آن فرد در مورد این اختلاف های خطی داوری کرد. به ویژه آنکه پس از گذشت صد سال هنوز در مورد خط و عملکرد جناح های مختلف کمیته مرکزی نمی توان با دقت بالا و کاملاً مستند سخن راند. بسیاری از اسناد از بین رفته اند یا در دسترس نیستند. برای مثال در دوره جمهوری گیلان و در

دوران دو کمیته مرکزی دو روزنامه به عنوان ارگان حزب (روزنامه "کامونیست" - در دوره کمیته مرکزی اول و روزنامه "عدالت" - در سی شماره در دوره کمیته مرکزی دوم) منتشر می شد. روزنامه هایی چون "لوی سرخ" و "ایران سرخ" به عنوان ارگان ارتش سرخ و ارگان جمهوری نیز منتشر می شدند. متأسفانه تحقیق مستندی در بررسی محتوی این روزنامه ها موجود نیست. محدودیت اسناد تاریخی در این زمینه ها موجب می شود که تنها و تا حدی بتوان بر رئوس کلی اختلاف ها و گرایش های نظری پرتو افکند.

با توجه به تزه های حیدر خان و آثار سلطانزاده جدل ها حول چه مسائلی گرهی تمرکز یافت؟ نسبت نظرات این دو با تزه های لنین چه بود؟

عناوین این مبارزه خطی را می توان چنین دسته بندی کرد: طبقات شرکت کننده در انقلاب کیانند؟ کدام طبقه باید انقلاب را رهبری کند؟ بورژوازی چه نقش و جایگاهی در این انقلاب دارد؟ جایگاه مسئله ارضی - دهقانی چیست و چه ارتباطی با رهایی ملی دارد؟ گذر به سوسیالیسم چگونه خواهد بود؟ البته موضوع امپریالیسم و نقش آن در ارتباط با چگونگی تکامل اقتصادی - اجتماعی کشور و صف بندی های طبقاتی نیز به عنوان پس زمینه اصلی جدل ها مطرح بود. این پس زمینه در تزه های حیدر خان موجود است اما عمدتاً در آثار سلطانزاده که پس از شکست جمهوری گیلان نگاشته شده، فرموله تر و بسط یافته تر قابل مشاهده است.

برای اینکه بحث حالت انتزاعی به خود نگیرد و بتوانیم راحت تر مباحث آن دوران را دنبال کنیم. لازم است از دغدغه های ذهنی و عملی آن دوره آغاز کنیم. به عبارتی دیگر دریابیم که مشکل چه بود؟ راه حل یا راه حل ها چه

بودند؟ آنان می خواستند در کشوری انقلاب کنند که بسیار عقب مانده بود و هنوز سرمایه داری در آن انکشاف پیدا نکرده بود، بخش اعظم جمعیت یعنی دهقانان اسیر مناسبات فئودالی بودند، کشور در آستانه مستعمره شدن قرار داشت و مالکان بزرگ در اتحاد با امپریالیست های انگلیس بر کشور حکومت می کردند. ظاهراً تا قبل از ظهور امپریالیسم و به ویژه انقلاب اکتبر پاسخ چندان پیچیده نبود. به راحتی می شد حکم داد که برای نجات از این وضعیت نیاز به انقلاب بورژوا دمکراتیک نوع کهنی است تا زمینه برای انقلاب سوسیالیستی فراهم شود؛ مرحله بورژوایی عمدتاً با رهبری طبقه بورژوازی باید طی شود تا دهقانان به زمین دست یابند و آزادی های سیاسی برقرار شود. اما با ظهور امپریالیسم از یک سو بورژوازی قادر نبود نقش انقلابی سابق را ایفا کند و از سوی دیگر و مهم تر از هر چیز با پیروزی پرولتاریا در روسیه، کیفیت جدیدی ظهور یافت که چارچوب مبارزات در سطح جهانی را عوض کرد. در نظر گرفتن همه این ها نیازمند مفهوم سازی جدید بود.

لنین با ارائه تزهایش چارچوب و جهت گیری کلی و اولیه ای جلو نهاد. او تلاش کرد بگوید که چگونه در کشوری که هنوز پرولتاریا شکل نگرفته می توان انقلاب پرولتری کرد. البته لنین پیش از این با تکیه به تحلیلش از امپریالیسم اثبات کرده بود که چرا و چگونه پایه عینی انقلاب در جهان فراهم شده است.^{۳۲}

^{۳۲}. لنین در کتاب امپریالیسم بر تقویت پایه انقلاب پرولتری در مستعمرات از طریق پیدایش طبقه کارگر انگشت می گذارد و اشاره می کند که چگونه: «سرمایه وارد شده در آنجا (مستعمرات) بر شدت تضادها می افزاید و موجب مقاومت روزافزون توده هایی می گردد که افکار ملی آنان به ضد واردین بیگانه برانگیخته شده است. این مقاومت به سهولت ممکن است به اقدامات خطرناکی علیه سرمایه خارجی مبدل شود. مناسبات اجتماعی کهن از ریشه منقلب گردیده، انزوای ارضی هزاران ساله "ملت های برون از جریان تاریخ" از بین می رود و این ملت ها به گرداب سرمایه داری کشانده می شوند. خود

تره‌های لنین ۱۲ بند داشت. او در ابتدا به مفهوم انتزاعی و صوری برابری در دموکراسی بورژوازی می‌پردازد. وظیفه اصلی احزاب کمونیست را افشای آن می‌داند. از این زاویه می‌گوید باید اوضاع و احوال مشخص تاریخی را در نظر داشت. نگذاشت رهایی ملی مانع طرح منافع طبقات ستم‌دیده شود. باید خط مرز روشنی بین منافع استثمارشوندگان با منافع طبقه حاکم کشید زیرا منافع "ملت" همان منافع "طبقه حاکم" است. لنین بعد از این تأکید پایه‌ای بر اسارت مستعمرات و ستم اقلیتی ناچیز از کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته بر اکثریت عظیم مردم جهان به عنوان یکی از مختصات مهم دوران سرمایه‌مالی و امپریالیسم اشاره می‌کند. او مبارزه برای محو استعمار و ستم ملی را شرط پیروزی بر سرمایه‌داری می‌داند و این کار را بدون سرنگونی ملاکین و بورژوازی میسر نمی‌داند. از همین زاویه کلیت مسئله را به دیکتاتوری پرولتاریا گره می‌زند که در مرکز حوادث سیاسی جهان قرار گرفته بود. برای نخستین بار دولتی در تاریخ بشر متولد شده بود که آگاهانه برای محو تمامی اشکال ستم و استثمار می‌کوشید. قدرت دگرگون‌کننده‌ای که پاسخگوی ضرورت‌های زمانه بود و به عنوان تنها راه حل ممکن توجه تمامی مردم جهان را به خود جلب کرده بود.

بخش‌هایی از تره‌های لنین به چگونگی رفع ستم ملی در شوروی اختصاص دارد. او خواهان اتحاد جمهوری‌های شوروی، اتحاد اقتصادی آن‌ها و ایجاد اقتصاد جهانی واحد سوسیالیستی و در پیش گرفتن انترناسیونالیسم پرولتری در مقابل ناسیونالیسم به ویژه در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری می‌شود. او پافشاری می‌کند که مصالح مبارزه پرولتری در یک کشور باید تابع این مبارزه

سرمایه‌داری رفته رفته وسایل و شیوه‌های رهایی را در اختیار مسخر شدگان می‌گذارد.» کتاب "امپریالیسم به مثابه بالاترین مرحله سرمایه‌داری" صفحه ۴۳۷، منتخب آثار.

در مقیاس جهانی باشد. لنین بر این بستر عمومی یعنی ناتوانی بورژوازی در حل مسئله ملی و گره خوردن آن به دیکتاتوری پرولتاریا به طور مشخص به مستعمراتی که در آن مناسبات ماقبل سرمایه داری غلبه دارد می پردازد. از یکسو بر کمک احزاب کمونیست به جنبش های رهایی بخش ملی تأکید می ورزد. از سوی دیگر بر لزوم مبارزه علیه روحانیون و سایر عناصر مرتجع صاحب نفوذ در این کشورها انگشت می گذارد. او همچنین از ضرورت مبارزه با پان اسلامیست ها سخن می راند که می کوشند از جنبش رهایی بخش ضد امپریالیستی برای تحکیم موقعیت خان ها و آخوندها استفاده کنند.

یکی از مهم ترین بندهای این تزه، لزوم پشتیبانی از جنبش دهقانی علیه مالکان بزرگ و بر ضد هرگونه مظاهر یا بقایای فئودالیسم و اتحاد پرولتاریای کمونیست اروپای باختری با جنبش انقلابی دهقانان در خاور است. او رهنمود می دهد که باید با برپایی شوراهای زحمتکشان پایه های نظام کمونیستی تقویت شود. نکته برجسته دیگر، هشدارش در مورد کسانی است که سعی می کنند به جریان های رهایی بخش بورژوا دمکراتیک در این کشورها رنگ کمونیسم زنند. لنین فقط جنبش هایی را لایق حمایت دانست که مانع اتحاد کمونیست های واقعی در یک حزب واحد پرولتری نشوند و از کمونیست ها نیز خواست که ضمن اتحاد موقتی با دمکراسی بورژوایی در مستعمرات، با آن ها نیامیزند تا استقلال جنبش پرولتری حتی در نطفه ای ترین شکل آن بی چون و چرا محفوظ بماند. در خاتمه نیز تذکر می دهد که باید به احساسات ملی در این کشورها توجه کرد و برای مبارزه با خرافات و تنگ نظری ملی به گذشت های معینی تن داد.

این مفهوم سازی اولیه بی شک راهگشا بود اما کافی نبود. تزه از این زاویه که برای رسیدن به سوسیالیسم در مستعمرات نیازی به عبور از سرمایه داری

نیست، بسیار تعیین کننده بودند. اما لنین تا آن حد از روشن بینی علمی برخوردار بود که در سخنرانی اش پیرامون این ترزا در ارتباط با فرایند انقلاب در مستعمرات تأکید کند که: «ابزار لازم برای این کار را نمی توان از قبل تعیین کرد. این ابزار از طریق تجربه عملی کسب خواهد شد ... این هاست مسائلی که شما حل آن ها را در هیچ کتاب کمونیستی نمی یابید ... از این لحاظ در برابر شما وظیفه ای قرار دارد که سابقاً در برابر کمونیست های جهان قرار نداشت.» به جرئت می توان گفت که تجربه چندماهه اول جمهوری گیلان صحت این گفته ها بود.

هرچند سلطانزاده نسبت به حیدر خان بیشتر به مفهوم سازی های لنین تکیه می کرد اما در حیطه نظری و عملی هر دو نتوانستند به وظیفه ای که لنین جلو نهاد پاسخ دهند. بی شک به درجات متفاوت اشکالات متدیک آن دو مانع دست و پنجه نرم کردن صحیح شان با واقعیت مادی به طریق علمی شد. اما محدودیت های تاریخی شناخت را نیز باید در نظر گرفت. مشکل بتوان با تکیه به یک تجربه (یا طی فرایند کسب یک تجربه کوتاه مدت) به مفهوم سازی های تئوریک همه جانبه ای دست یافت. این محدودیت شناخت، البته شامل لنین نیز می شد.

**بالاخره مرکز ثقل اختلاف ها بین کمیته مرکزی اول و دوم چه بود؟
آیا ترزهای لنین برای پیشبرد امر انقلاب در ایران کافی نبود؟**

واقعیت از خود نشانه های جدیدی بروز داد و طالب خوانش تئوریک صحیح بود. مهم ترین شاخص این نشانه های جدید، ضرورت گذر از مراحل و زیر مراحل مختلف برای رسیدن به اهداف نهایی بود. نیاز به تبیین جامع تری از

وضعیت بود تا هم مراحل، هم ارتباط میان مراحل با یکدیگر و با هدف نهایی روشن شود. تصور اولیه همگان این بود که با همان روش و سرعتی که امر انقلاب در قفقاز پیش رفت می توان در ایران نیز پیشروی کرد. اما صحنه متفاوت تر و پیچیده تر بود. ایران جزئی از امپراتوری تزاری نبود که ارتش سرخ بتواند به راحتی در آن در دفاع از جنگ های انقلابی داخلی دخالت کند. قدرت مرکزی کشور شوراها در منطقه قفقاز (به عنوان بخشی از کشور بزرگ روسیه) نقش تعیین کننده ای در تناسب قوای میان انقلاب و ضدانقلاب داشت. بسیاری از مشکلات با تکیه به این قدرت مرکزی انقلابی حل و فصل شد. به ویژه در مناطقی که پرولتاریا هنوز شکل نگرفته بود و یا کمونیست ها در آن از موقعیت ضعیف تری برخوردار بودند.

زمانی که نمایندگان میرزا در ملاقات با مقامات دولت شوروی برای توجیه مخالفت خویش با انقلاب ارضی، از برخی مشکلات در مورد تقسیم زمین در منطقه گیلان سخن راندند پاولوویچ (از مقامات کمینترن که مدافع خط سلطانه بود) مثال اوکراین و گنجه را آورد که در آن کمونیست ها با شورش ارتجاعی دهقانان تحت رهبری ملاکان روبرو شده بودند و با تکیه به ارتش سرخ این مشکلات را حل کردند. کمونیست های آن دوره فکر می کردند با اعمال دیکتاتوری نظامی می توان سریع به هدف دست یافت. اینکه محتوی طبقاتی این دیکتاتوری در ایران چیست، روشن نبود. مشخص نبود که این دیکتاتوری ادامه و بسط دیکتاتوری پرولتاریا شوروی در ایران است یا نوع دیگری از دیکتاتوری پرولتاریاست و معلوم نبود که چگونه منافع متحدین طبقاتی خود را در نظر می گیرد.^{۳۳}

^{۳۳}. دیکتاتوری پرولتاریا مفهومی بود که مارکس در سال ۱۸۵۱ در کتاب "مبارزه طبقاتی در فرانسه" جلو نهاد. مفهوم سازی او متکی بر جمع بندی علمی از تاریخ و مبارزه طبقاتی بود. برخلاف تصور

لنین و بلشویک‌ها تصویر خاصی از روند پیشروی انقلاب جهانی داشتند. آنان جمهوری شوروی را مرکز موقتی می‌دانستند که انقلاب را به خارج از مرزهایش گسترش می‌دهد یا از نقاط دیگر، جمهوری‌های شورایی بیشتری به آن اضافه خواهد شد. مشکل این مدل فقط این نبود که متکی بر واقعیت روند تکوین انقلاب در سطح جهانی نبود. بلکه فرایند پیشرفت انقلاب در یک کشور با انقلاب جهانی را تقریباً بدون تضاد می‌دید. این دیدگاه موجب شد که همگونی منافع میان شوروی با پیشروی انقلاب در سایر نقاط جهان مطلق شود و تکامل مارپیچی پیشرفت انقلاب جهانی و تضادهای واقعی میان منافع کشور سوسیالیستی با انقلاب جهانی نادیده انگاشته شود. همگونی و مبارزه‌ای در این تضاد موجود بود. نمی‌شد منافع انقلاب در یک کشور را در همه حال و در همه شرایط پایه‌پا و موازی با منافع انقلاب جهانی قلمداد کرد. این درک تا حدی در دوران عقب‌نشینی کامل ارتش سرخ از ایران مشکل‌ساز شد که هنگام بررسی شکست جمهوری‌بدان خواهیم پرداخت.

بر پایه درکی که از پیشرفت انقلاب جهانی موجود بود، گذار کشورهای مستعمره به سوسیالیسم عملاً منوط به کمک دولت شوروی و پرولتاریای کشورهای پیشرفته می‌شد. البته این نظر را زمانی مارکس در ارتباط با دورنمای انقلاب در روسیه پیش‌نهادده بود؛ در دوره‌ای که روسیه هنوز قدم در راه سرمایه

بسیاری، این مفهوم سازی علمی پیش از تجربه کمون پاریس صورت گرفت. کمون پاریس تصدیق تجربی این مفهوم سازی علمی بود. مارکس در سند مانیفست کمونیست اعلام کرد که انقلاب کمونیستی فرایند «رادیکال‌ترین گسست از روابط سنتی مالکیت و رادیکال‌ترین گسست از ایده‌های سنتی» است؛ و در کتاب مبارزه طبقاتی در فرانسه در ۱۸۵۰ نوشت: «سوسیالیسم اعلان مداوم انقلاب، دیکتاتوری طبقاتی پرولتاریا به مثابه نقطه گذار ضروری است به سوی نابودی کلیه تمایزات طبقاتی، نابودی کلیه روابط تولیدی که این تمایزات بر روی آن‌ها بنا شده‌اند، نابودی کلیه روابط اجتماعی که منطبق بر این روابط تولیدی هستند و دگرگون کردن کلیه افکاری که از این روابط اجتماعی نتیجه می‌شوند.»

داری شدن نگذاشته بود. می دانیم که بعدها انترناسیونال دوم تئوری رشد نیروهای مولده را جلو گذاشت. آنان باور داشتند که بدون سطح لازمی از تکنیک و تمدن و صنعتی شدن و غلبه صنعت بر کشاورزی سوسیالیسم امکان پذیر نیست. آنان از این زاویه بر عقب ماندگی روسیه انگشت می نهادند و غیرممکن بودن ساختمان سوسیالیسم در شوروی را نتیجه می گرفتند. لنین علیه این تئوری جنگید. او مشکل را به رسمیت شناخت اما پرسش مهمی طرح کرد چه کسی می تواند تعیین کند که سطح این رشد چقدر باید باشد تا گذر به سوسیالیسم امکان پذیر شود و چرا نتوان پس از کسب قدرت سیاسی این کار را انجام داد؟ علیرغم این مبارزه اغلب کمونیست‌ها من جمله لنین تا حدی سطح رشد نیروهای مولد در هر کشور را برای برقرار سوسیالیسم ضروری می دیدند. سلطانزاده و حیدر خان، هم چنین می اندیشیدند. هر دو از مبارزه طبقاتی و ضرورت انقلاب اجتماعی سخن می راندند اما فقدان صنعت و پرولتاریای صنعتی را معضل جدی برای برقراری سوسیالیسم می دانستند. سلطانزاده در این زمینه کمک کشور شوراها را تعیین کننده می دید و حیدر خان فکر می کرد، در جریان تکامل انقلاب و راندن انگلیسی ها به طور طبیعی و به تدریج ایران به مدار نظام کمونیستی سوق پیدا خواهد کرد.^{۳۴}

از نظر مبانی تاکتیکی نیز تزه‌های لنین با چالش روبرو شده بود. لنین به درستی بر پایان نقش و رسالت تاریخی بورژوازی در زمینه پیشبرد تحولات دمکراتیک انگشت نهاد اما در صحنه عمل بخش هایی از بورژوازی در این کشورها

^{۳۴}. جالب اینجاست که طرفین مبارزه در مورد گذار انقلاب ایران به سوسیالیسم و کمونیسم تأکید می کنند اما هیچیک به مفهوم و محتوی این گذار اشاره ای نمی کنند. این بحث تا حدی شبیه بحثی است که چند سال بعد در حزب کمونیست شوروی در مورد امکان برقراری سوسیالیسم در یک کشور به راه افتاد. به قول باب آواکیان به جای اینکه در مورد چیستی سوسیالیسم بحث کنند در مورد امکان پذیر بودن یا نبودن آن در یک کشور مناقشه کردند. رجوع شود به کتاب فتح جهان اثر باب آواکیان.

در مقاطعی ظرفیت های مبارزاتی معینی از خود نشان می دادند که قابل صرف نظر کردن نبود. زیرا مستقیماً بر تناسب قوای میان انقلاب و ضدانقلاب اثرمی گذاشت. برای ایجاد تناسب قوای مساعد جلب و جذب یا خنثی و بی طرف کردن و گاهها مبارزه جدی با این بورژوازی ضروری بود. شرکت بورژوازی در انقلاب به معنای مقابله بیشتر با نفوذ ایدئولوژیک سیاسی آنان در بین توده ها نیز بود.

در زمینه چگونگی پیشبرد انقلاب ارضی نیز مشکلات و پیچیدگیها متفاوت از روسیه بود. سلطانزاده پس از شکست جمهوری گیلان در یکی از آثارش نوشت که در کمیسیون ملی مستعمراتی دومین کنگره کمینترن با حضور لنین در مورد ایران بحثی درگرفت. اعضای کمیسیون از باکو تحت تأثیر وقایع گنجه استدلال کردند که زمان برای انقلاب دهقانی در ایران مساعد نیست زیرا با توجه به عدم آگاهی دهقانان ممکن است با شورش های ارتجاعی به رهبری مالکان روبرو شویم. لنین پس از شنیدن دقیق اظهارات همه طرف ها گفت: «در کشورهای به عقب ماندگی ایران که بخشی از زمین ها در دست زمینداران است شعار انقلاب دهقانی بزرگترین اهمیت را برای دهقانان دارد و تا آنجا که به خیزش دهقانان مربوط می شود در کشور ما هم رخ می دهد و این بدان معناست که نباید از سیاست ارضی چشم پوشی کنیم.» لنین بر سیاست پایه ای درست تأکید کرد اما این امر هنوز با ارائه سیاست ارضی دقیق منطبق بر اوضاع و احوال مشخص ایران فاصله داشت. همه این واقعیت ها ضرورت عبور از مراحل مختلف و خوانش تئوریک صحیح از آنها را نشان می داد. در مقابل این ضرورت دو گرایش اساسی شکل گرفت. گرایشی به مرحله گرایی کامل در غلتید که در تزه های حیدر خان منعکس است و گرایش دیگر توجهی به این مراحل نمی کرد که تا حدی در آرای سلطانزاده قابل رؤیت است.

با نگاه امروز، چه کمبودها و خطاهایی در تزه‌های حیدر خان و نظرات سلط‌انزاده قابل مشاهده است؟

چند محور اصلی نادرست در تزه‌های حیدر خان عیان است. او با صراحت بر رهایی ملی به عنوان مرحله اول مبارزه تأکید می‌کند و استقلال کامل سیاسی اقتصادی ایران را هدف این مرحله می‌داند تا شرایط برای گذر به مرحله بعدی آماده شود. تزه‌ها تصور اینکه انقلاب می‌تواند بر زمینه مبارزات طبقاتی به وجود آید و از همان آغاز زیر پرچم کمونیستی برود را نادرست می‌داند.^{۳۵}

مهلک‌ترین خطای حیدر خان این است که در این مرحله از انقلاب خرده بورژوازی تجاری را یگانه طبقه قادر به رهبری سیاسی می‌دانست. او علت این امر را عدم توسعه سرمایه داری و فقدان پرولتاریا صنعتی در جامعه ای می‌دانست که در حال عبور از سیستم پدرشاهی - فئودالی و قبیله ای به سرمایه داری بود. از نظر او با ویرانی صنایع محلی و پیشه وری و ورشکستگی دهقانان بی زمین طبقه گسترده ای به نام لومپن پرولتاریا شکل گرفته که هرچند غیر متشکل و فاقد آگاهی طبقاتی است اما بسیار انقلابی است. او معتقد بود که در جریان مبارزه علیه امپریالیست های انگلیس باید این طبقه و دهقانان و مستمندان شهری را متحد و متشکل کرد تا پس از پیروزی بر امپریالیست های انگلیس مبارزه ملی را به مبارزه طبقاتی و نهضت آزادی‌بخش را به نهضت کمونیستی بدل کرد.

حیدر خان در تزه‌ایش برای جلب نظر دهقانان نسبت به مبارزه رهایی بخش ملی از مصادره املاک بزرگ به نفع آنان سخن می‌راند و این اقدام را

^{۳۵} متن کامل تزه‌هایی که به حیدر خان نسبت داده می‌شود در کتاب "حیدر خان عموآوغلی" اثر اسماعیل رائین - انتشارات موسسه تحقیق رائین، ۱۳۵۲ قابل دسترس است.

لطمه ای به منافع خرده بورژوازی و بورژوازی نمی داند. اما در بخش برنامه حداقلی که برای حزب ارائه می دهد هم از شعار ملی کردن زمین های متعلق به مالکان بزرگ و ایجاد ذخیره زمین های ملی دفاع می کند هم از واگذاری املاک خصوصی (که بیش از حد نصاب بوده) به مالکیت کامل دهقانان حمایت می کند. او تحقق این خواست ها و مطالبات اجتماعی دیگر را در چارچوب نظام بورژوا - دمکراتیک قابل اجرا می داند. تزه در زمینه مبارزه با اوهام و خرافات مذهبی در میان دهقانان خواهان حداکثر احتیاط است.

روح حاکم بر تزه و برنامه حداقل حیدر خان، تکامل هر چه بیشتر انقلاب بورژوایی است تا شرایط برای گذر به سوسیالیسم فراهم شود. در این میان نه محتوی طبقاتی دولت آینده مشخص است نه از نقش رهبری کمونیستی بر کل فرایند انقلاب خبری است. تزه در زمینه شکل حکومتی، شکل شورایی را بدون محتوی پرولتری به عنوان مناسب ترین شکل دمکراتیک پیشنهاد می کند.

سپردن رهبری به خرده بورژوازی تجاری پیشاپیش راه را بر گونه تحول قاطع انقلابی حتی در چارچوب بورژوا - دمکراتیک نیز محدود می کند تا چه رسد به اینکه انقلاب به مراحل بالاتری تکامل یابد. آن هم در کشوری که بورژوازی (و حتی خرده بورژوازی) تجاری آن بندهای محکمی با زمین داری داشت. انگار وظیفه کمونیست ها صرفاً حمایت از رهبری خرده بورژوایی و هول دادنش به جلو بود. در همین راستا حیدر خان در تزهایش راه را برای شرکت در انتخابات و ورود به بلوک های انتخاباتی در همکاری با متحدینی چون کوچک خان برای شرکت در مجلس شاه را نیز باز گذاشت.

هرچند حیدر خان خود را طرفدار لنین می دانست اما آشکارا در نظراتش از تزه های لنین فاصله می گیرد. به نظر می رسد در عصر و دوره انتشار کتاب دو تاکتیک لنین متوقف مانده و تغییر اساسی که در روح زمانه صورت گرفته را

هنوز درنیافته است. هرچند از برخی مفاهیم چون ضرورت مبارزه با سرمایه داری جهانی، حکومت شورایی و ورود به مدار نظام کمونیستی سود می جوید اما این مفاهیم یا گواه تجربی صرف دارند (همانند شورا به عنوان دمکراتیک ترین شکل حکومتی بدون محتوی پرولتری) یا بسیار دور از واقعیت امروز (همانند ضرورت گذار به مبارزه طبقاتی و گذار به سوسیالیسم در آینده ای نامشخص) مورد استفاده قرار می گیرند.

آنچه عجیب است حیدر خان و همچنین سلطانزاده اشاره ای به نکته لنین در مورد پان اسلامیسیم و ضرورت مبارزه با آن نمی کنند. حیدر خان در مقابله با عقاید اسلامی محتاط است و تقریباً در همان دوره سلطانزاده در نوشته خود به نام "جنبش کارگری و دهقانی در خاور" (۱۹۲۲) فئاتیسیم مذهبی که به اسلام نسبت می دهند را غلوآمیز می داند. او علیرغم اینکه پان اسلامیسیم و جنبش "تجدید حیات" خلافت اسلامی را ارتجاعی و متعلق به قشرهای بالای اشرافیت فئودالی و روحانیت می داند از آن به عنوان یک نیروی کمکی در مبارزه با سرمایه داری اروپائی نام می برد^{۳۶}

^{۳۶}. سلطانزاده در مقاله نسبتاً مفصلی در مورد اسلام و پان اسلامیسیم که بعدها نگاشته شد متذکر شد: «نظریه خلافت با سلسله مراتب روحانیت و همچنین پان اسلامیسیم مطمئناً عمیقاً ارتجاعی است. اما در اوضاعی که طبقات فوقانی مسلمانان را بر ضد سرمایه داری غرب و در درجه اول سلطه بریتانیا بسیج می کند تا حدی نقشی انقلابی ایفا می کند زیرا از هم گسیختگی سرمایه داری جهانی را تسریع، پایه های سلطه لندن را سست می کند.» او در انتهای مقاله تأکید می کند که «من سه دوست دارم، دوست خودم، دوست دوستم و دشمن دشمنم.» این منطق پراگماتیستی و میراث منفی تا زمان انقلاب ۵۷ در جنبش کمونیستی ایران باقی ماند. کمونیست ها نتوانستند دریابند که چگونه کم بهایی به نقش اسلام به عنوان ایدئولوژی ارتجاعی نقش تعیین کننده در تولید و بازتولید نظام طبقاتی دارد. مبارزه با خرافات و عقاید مذهبی صرفاً امری شخصی و آموزشی نبوده و نیست، مستقیماً ربط دارد به اینکه خواهان تغییر همه جانبه روابط حاکم بر جامعه و متحول کردن ذهنیت توده ها هستیم یا خیر.

برگردیم به آرای سلطانه که در مجموع خطش در مقابل حیدر خان قرار می گیرد. البته سند مشخصی از سلطانه در دسترس نیست که در بحبوحه جمهوری گیلان نوشته شده باشد. به غیر از برخی اظهارات جسته و گریخته از وی در کنگره انزلی و قبل از آن، برنامه کنگره اول حزب که به طور جمعی ارائه شد و همچنین برخی نکات که در جلسات حل اختلاف میان کمیته مرکزی اول و دوم بیان کرده بود.

سلطانه نخستین بار قبل از تصرف باکو در ۲۵ مارس ۱۹۲۰ در مقاله ای در شماره ۲۵ روزنامه "ایزوستیا" استدلال کرده بود که «تقریباً همه کشورهای شرق بسیار به وضع امپراتوری سابق روسیه شبیه اند که صنایع آن عمدتاً به کمک سرمایه خارجی می گردید ... مردم روسیه از آن رو که تحت استثمار کشورهای پیشرفته اروپایی قرار داشتند توانستند آسان تر و سریع تر از دیگران گام در راه انقلاب اجتماعی بگذارند.» از همین رو اصرار می ورزد که انقلاب در خاور همچون روسیه باید سوسیالیستی باشد. در مقاله ای دیگر به نام "درباره کنگره حزب کمونیست ایران (عدالت)" در شماره ۲۸ نشریه کمونیست در ۵ ژوئن ۱۹۲۰ اظهار داشت که "ایران در یک موقعیت انقلابی در بالاترین سطح قرار دارد ... به دلیل انقلاب سوسیالیستی در روسیه شوروی و در حالی که طبقه کارگر سراسر جهان در تدارک مبارزه علیه استثمارگران خود است ... مبارزه حزب کمونیست ایران صد برابر تسهیل شده است. ... ایران نخستین کشور شرقی خواهد بود که پرچم سرخ انقلاب سوسیالیستی را بر فراز ویرانه های سلطنت به اهتزاز در خواهد آورد."

در همان دوران سلطانه در کنگره دوم انترناسیونال مخالف این اظهاریه لنین بود که گفته بود: "نباید دنبال انطباق اصول شوروی به جوامع پدرسالار - دهقانی بود". سلطانه در مقابل تأکید کرد که باید به شورای دهقانان همچون

شوراهای کارگران در مستعمرات فاقد پرولتاریا نگریست. بر مبنای چنین نگرشی بود که برنامه اول حزب خواهان دمکراسی شورایی، دیکتاتوری پرولتاریا به سبک و سیاق شوروی شد.^{۳۷} بر پایه این برنامه حزب استراتژی سیاسی کوتاه مدت سرنگونی شاه؛ اخراج انگلیسیان و مبارزه علیه خان ها و زمینداران بزرگ را اتخاذ کرد. روح کلی حاکم بر برنامه و استراتژی کنگره اول را نمی توان نادرست خواند اما روشن است که هنوز اصطکاکی با صحنه واقعی نبرد پیدا نکرده است. این برنامه بیشتر بیان دیدگاه کمونیست های است که هنوز با مشکلات واقعی دست و پنجه نرم نکرده بودند و فکر می کردند همه چیز روشن است و امور به روال انقلاب روسیه پیش خواهد رفت. جالب اینجاست که لنین با جملات کوتاه و معناداری که در کنار متن پیشنهادی سلطانزاده در ارتباط با مسائل ملی مستعمراتی یادداشت کرد ضعف روش و دیدگاه او را به تیزی آشکار کرد. لنین نوشت: «هنوز "پاسخ مشخص نیست." نه تنها سازمان های شورایی هم چنین

^{۳۷}. برنامه اول حزب شامل ۷ بند است: «۱ - رهاسازی کارگران و دهقانان از قید بهره کشی از طریق برپایی دمکراسی شورایی که برای آن حزب باید سطح فرهنگ و خود - فعالی را ارتقا بخشد؛ ۲ - تشکیل ارتش سرخ با ویژگی طبقاتی به عنوان ابزار اعمال دیکتاتوری پرولتاریا؛ ۳ - حل مشکل حساس گوناگونی ملی و مذهبی با استقرار یک اتحادیه فدرال؛ ۴ - پرهیز از اهانت به باورهای مذهبی توده ها با توجه به عقب ماندگی و جهل آن ها؛ ۵ - ایجاد نظام آموزشی رایگان در سراسر کشور ضمن آنکه سرشت کل سیستم از شیرخوارگاه و کودکستان تا عالی ترین نهادهای آموزشی و پژوهشی باید ملهم از ایدئولوژی کمونیستی باشد؛ ۶ - ملی کردن کلیه کارخانه های عمده تولیدی، منابع کانی سد سازی و آبیاری و نظام بانکی و حمل و نقل عمومی؛ تشکیل یک شبکه حمل و نقل سراسری ترویج نظام تعاونی صنعت گران و تولید کنندگان کوچک و برچیدن مالکیت خصوصی بر زمین، انتقال زمین های وقفی به دهقانان تولید کننده؛ ۷ - تهیه یک طرح کشوری برای خانه سازی که اجرای آن بر عهده دولت مرکزی و شوراهای محلی خواهد بود؛ ساماندهی وضعیت کار و بالابردن سطح بهداشت از طریق تصویب قوانین پیشرفته.» - به نقل از کتاب میلاد زخم، صفحه ۲۰۲

البته نسخه های مختلفی به زبان های مختلف از برنامه حزب کمونیست ایران مصوب کنگره اول در دست است. استناد خسروشاکری به نسخه ای است که به زبان روسی در همان سال منتشر شده بود.

احزاب (در ترکیب و تکالیف خود) باید با سطح کشورهای مستعمراتی شرق مطابقت نمایند. "اصل این است."^{۳۸}

در اسنادی که پس از فروپاشی شوروی قابل دسترس شده اند، مشخص شده که سلطانزاده در جلسات بررسی اختلافات، نظرات خود را تعدیل کرد و قبول کرد که در کشوری عقب مانده همچون ایران باید حزب شکیبیا باشد و «تمام مراحل انقلاب بورژوازی را دنبال کند و امکان ناپذیری گذار فوری به کمونیسم را در نظر داشته باشد.» بعدها نیز در آثار دیگرش مدام بر تزه‌های لنین مشخصاً بر ضرورت رهبری پرولتری تأکید می‌کرد. این تأکید او در مقابل حیدر خان که رهبری را به خرده بورژوازی تجاری می‌سپرد بسیار درست و اصولی بود و این از نقاط قوت او بود. اما قبول رهبری پرولتری امری فرمال نیست. بدون خوانش صحیح از واقعیت مادی و ارائه راه حل صحیح، امر رهبری کمونیستی به ادعایی ایدئولوژیک بدل می‌شود. با هیچ ایدئولوژی (هرچند انقلابی و رو به آینده و ضروری باشد) نمی‌توان ساختار مادی جهان را درک و تغییر داد. تنها برخورد علمی است که توان انجام این کار را دارد.

در عین حال، هنوز نیاز به شواهد و کسب تجارب انقلابی بیشتر بود تا بتوان به مفهوم سازی عمیق تر و همه جانبه تر در زمینه پیشبرد انقلاب در مستعمرات و نیمه مستعمرات دست یافت. سلطانزاده همراه با کمینترن تلاش هایی برای صورت بندی تئوریک مسئله انجام داد اما به موفقیت چندانی دست نیافت.^{۳۸}

^{۳۸}. طی دهه ۲۰ میلادی در کمینترن جدل های زیادی در مورد چگونگی انقلاب در مستعمرات و نیمه مستعمرات صورت گرفت. به طور مشخص در مورد انقلاب چین میان تروتسکی و استالین مباحث حادی در گرفت. استالین با تأکیدیاتی چون ضرورت رهبری انقلاب دمکراتیک توسط پرولتاریا و تشخیص این مسئله که انقلاب چین از آغاز مسلحانه است و از همان ابتدا انقلاب مسلح با ضدانقلاب مسلح می‌جنگد، راه را برای پیشروی انقلابی گشود. هرچند برخی تأکیداتش بر لزوم همکاری با چانکایچک در

مصوبات کنگره های کمینترن به ویژه کنگره ششم در سال ۱۹۲۸ که علیرغم جهت گیری های کلی انقلابی آغشته به اکونومیسم و ماتریالیسم مکانیکی بودند راه را بر تکامل تئوری مسدود کردند. مفهوم سازی تئوریک در این زمینه اساساً در پروسه انقلاب چین اتفاق افتاد. مائو با مفاهیمی چون "انقلاب دمکراتیک نوین تحت رهبری حزب کمونیست"، "اتحاد استراتژیک میان کارگران و دهقانان" و "استراتژی جنگ درازمدت خلق" توانست به پرسش های اساسی که زمانی مقابل حزب کمونیست ایران قرار گرفته بود، پاسخ دهد.^{۳۹}

سرانجام، چگونه باید در مورد این اختلاف خطی در دوران جمهوری گیلان داوری کرد؟

تا حدی داوری نهایی مشکل است. از منظر تاریخی اگر بخواهیم قضاوت کنیم باید بگوییم هنوز رهبران حکا از تجربه کافی برخوردار نبودند. به قول یک

دوره هایی خسران هایی برای انقلاب چین ببار آورد. رجوع شود کتاب استالین درباره انقلاب چین، ترجمه علی برفعی، نشر پژواک ۱۳۵۸.

برای آشنایی با بحث های جاری در کمینترن به کتاب "کمینترن و خاور" به ویژه بخش "تحلیل ساختار اجتماعی جوامع مستعمره در اسناد کمینترن (۱۹۲۷ - ۱۹۲۰) به قلم م. ا. چشکوف رجوع شود. هرچند کتاب عمدتاً از منظر راست رویونیست های خروشچفی صورت بندی و مقاله هایش گردآوری شده، اما حاوی اطلاعات مفیدی است.

"کمینترن و خاور" ویراستار ر. ا. الیانفسکی، مترجم جلال علوی نیا، انتشارات تهران بین الملل، ۱۳۶۰.^{۳۹} برای آشنایی با مفهوم سازی های مائو در این زمینه رجوع شود به کتاب "خدمات فناپذیر

مائوتسه دون" اثر باب آواکیان، ترجمه و تکثیر اتحادیه کمونیست های ایران (سربداران)، پائیز ۱۳۶۵. مطالعه مقاله "مائوئیسم در ایران" نیز برای آشنایی با درک جنبش کمونیستی ایران از مائوئیسم مفید است. رجوع شود به نشریه حقیقت شماره ۱۸ ارگان اتحادیه کمونیست های ایران (سربداران)، شهریور ۱۳۶۹.

ضرب المثل چینی هنوز نیاز بود که "با لمس سنگ زیر پا از رودخانه گذر کنند."

در نگاه کلی می توان گفت زمانی که کمونیست ها دوران‌دیشی را کنار نهند جهت را گم می کنند و زمانی که واقع بین نباشند به موفقیت دست نمی یابند. بدون وسعت نظر سردرگمی ببار می آید و بدون دقت نظر پیروزی حاصل نمی شود. هر دو شکل این اشکالات در حکا موجود بود. می دانیم که مرحله گرای حیدر خان به فاجعه انجامید و توجه نکردن به مراحل، توسط سلطانزاده ناکامی ببار آورد.

از منظر سیاسی - طبقاتی نیز باید گفت که هر یک از این گرایش های خطی پایه اجتماعی خود را در جامعه داشتند. به این معنا که در تحلیل نهایی هر خط یا گرایشی به ناگزیر با آمال و آرزوهای اقشار و طبقات معینی در جامعه منطبق می شود. هرچند که حاملان یا تدوین کنندگان آن گرایش خود نخواهند یا نسبت بدان آگاه نباشند. تزه های حیدر خان کاملاً به تمایلات ناسیونالیستی و بورژوا دمکراتیک انقلابی در جامعه پاسخ می داد. این تزه ها بیشتر بیان آمال و آرزوهای بورژوا دمکرات های انقلابی بود که تمایلی به کمونیسم داشتند یا حداقل در کمونیسم این توان را می دیدند که جامعه را از عقب ماندگی فئودالی برهاند و پیشرفتی حاصل شود.

در مقابل، آرای سلطانزاده نیز در تحلیل نهایی تا حدی تمایلات خرده بورژوایی در جامعه را ارضاء می کرد. خرده بورژواهایی که به دلیل نابسامانی های ناشی از جنگ جهانی اول به سرعت دچار فقر، ورشکستگی و بیکاری شدند و به همین دلیل می خواستند سریع تر به دمکراسی اقتصادی و سیاسی دست یابند. جالب است که سلطانزاده در ارزیابی از عقب گرد میرزا بر ضرورت روی آوری به خرده بورژوای در کنار بخش پیشتاز کارگران و دهقانان برای پیشبرد انقلاب

اجتماعی انگشت نهاد. خط و گرایش که با بی تابی وعده پیروزی سریع می داد، بیشتر به مذاق خرده بورژواهای دمکرات خوش می آمد.

در تحلیل نهایی پایه اجتماعی هر دو گرایش - حتی اگر آن‌ها را چپ و راست یا بورژوایی و خرده بورژوایی نام گذاری کنیم - در تحلیل نهایی هر یک به طریقی به هم می رسیدند یا در مقاطع مختلف به هم تبدیل می شدند. در پیچ و خم های انقلاب فاصله زیادی بین راست روی بورژوا دمکرات‌ها با چپ روی خرده بورژواهای دمکرات نیست. به ویژه اگر خط صحیحی در رهبری انقلاب نباشد.

از نگاه امروز و از منظر تکامل تئوری ها باید گفت عقب ماندگی های اقتصادی - اجتماعی جامعه معضل واقعی بود. وظایف خاصی پیش‌اروی کمونیست‌ها قرار داشت که نمی توانستند نسبت به آن بی تفاوت باشند. این وظایف تاریخا در جنبش کمونیستی وظایف بجا مانده از انقلاب بورژوایی نام گرفت و انجامش بر عهده طبقه کارگر افتاد. هدف و شیوه انجام این وظایف تحت رهبری پرولتری نمی توانست همانند بورژوازی باشد. مفهوم سازی مائو در زمینه "انقلاب دمکراتیک نوین تحت رهبری طبقه کارگر" مهم بود. زیرا نشان داد که مراحل مختلف انقلاب کمونیستی در کشورهای تحت سلطه جزئی از یک فرایند واحد هستند. دیوار چین این دو مرحله را از هم جدا نمی کند. مائو تأکید کرد که به دلیل مبارزه علیه فئودالیسم و سلطه امپریالیسم و به دلیل مبارزه با بورژوازی بزرگ (در قالب سرمایه داری بوروکراتیک) انقلاب از سرشت دوگانه ای برخوردار است و باید به گونه ای هدایت شود که سرشت سوسیالیستی بر سرشت دمکراتیک غلبه کند. در نتیجه انجام وظایف انقلاب در مرحله نخست باید به گونه ای صورت گیرد که راه را بیشتر برای سوسیالیسم هموار سازد نه سرمایه داری. برای مثال آنچه که در طی جنگ طولانی مدت خلق در مناطق پایگاهی و

پس از کسب سراسری قدرت طی سه سال در زمینه انقلاب ارضی و قطع سلطه امپریالیسم در چین انجام شد زمینه را برای گذر سریع به سوسیالیسم فراهم کرد. به همین دلیل بعدها در نیمه اول دهه شصت میلادی مائو در کتاب "نقد اقتصاد شوروی" در جمع‌بندی جدیدش عنوان کرد که "دمکراسی نوین شکلی از دیکتاتوری پرولتاریاست."^{۴۰}

از زمان مارکس تاکنون همواره بر سر محتوی و نام انقلاب جدل‌های زیادی بوده است. مارکس ثابت کرد که در عصر سرمایه داری دردهای گوناگون جامعه تنها یک راه حل دارد این راه حل هم نامش انقلاب کمونیستی است. پس از مارکس به دلایل گوناگون (درست و نادرست)، به تدریج تغییراتی در این نام گذاری‌ها صورت گرفت، انقلاب کمونیستی به انقلاب سوسیالیستی تغییر یافت، انقلاب سوسیالیستی به انقلاب دو مرحله‌ای تقسیم شد، انقلاب دمکراتیک تحت

^{۴۰}. مائو در اثر خود به نام "دمکراسی نوین" در مجموع درک درستی از فرایند انقلاب دمکراتیک تحت رهبری پرولتاریا و گذار به سوسیالیسم ارائه می‌دهد. اما این اثر عناصری بسیار فرعی از مرحله‌گرایی در خود دارد. همان‌طور که تأکید شد مائو در کتاب "نقد اقتصادی شوروی" جمع‌بندی صحیح‌تری از روند انقلاب دمکراتیک نوین در چین ارائه داد و دمکراسی نوین را شکلی از دیکتاتوری پرولتاریا دانست.

درک مائوئیست‌ها در زمینه این خدمت مائو نیز همواره ناموزون بوده است. تاریخاً اغلب مائوئیست‌ها به طریق دگماتیستی یا فرمالیستی به بحث‌های مائو در زمینه انقلاب دمکراتیک پرداخته‌اند و با تکرار توخالی فرمول‌ها، انقلاب دمکراتیک نوین را به مبارزه برای کسب حقوق ملی و دمکراتیک تقلیل داده‌اند. بدون اینکه تلاش کنند به دینامیسم رابطه بین این دو مرحله از انقلاب و تداخل این دو مرحله، و اینکه چگونه به روش متفاوت و متغیری قابل به‌کار بست است، توجه کنند. دو مرحله‌ای کردن انقلاب همراه با سنت فرموله کردن برنامه حداقل و حداکثر در تجارب پیشین و رویارویی با واقعیت‌های جهان امروز با محدودیت‌های خود روبرو شد. در این زمینه نیاز به گسست بود. عملاً مائوئیسم تقسیم به دو شد. هسته انقلابی، صحیح و علمی‌اش با برخی جوانب نادرست آن در تضاد قرار گرفت و عیان شد. با تلاش‌های باب آواکیان چه در زمینه مائوئیسم و چه در زمینه کل تجربه جنبش بین‌المللی کمونیستی درک پیشرفته‌تری زاده شد.

رهبری طبقه کارگر فرموله شد، انقلاب پرولتری به انقلاب کارگری بدل شد، برنامه انقلاب به برنامه حداقل (دمکراتیک) و حداکثر (سوسیالیستی) تقسیم شد و دیوار چین میان آن‌ها کشیده شد، انواع و اقسام برنامه‌های انتقالی و دوران گذار دمکراتیک به سوسیالیسم طراحی شدند. قطعاً برخی از این نام‌گذاری‌ها آشکارا غلط بودند، برخی دیگر غلط مصطلح بودند و برخی دیگر ناشی از رویارویی با ضرورت‌های عینی پیش‌پای‌کمونیست‌ها در انقلاب‌های گوناگون در قرن بیستم بود. از همان نوع ضرورت‌های تاکتیکی متفاوتی که مانیفست کمونیست مارکس و انگلس نیز بدان توجه داشت. اما آنچه که به‌مرور به‌ویژه پس از شکست سوسیالیسم در قرن بیستم کمرنگ شد، محتوی انقلاب کمونیستی و نام حقیقی‌اش است. نه به این معنای کودکانه که فردای کسب قدرت سیاسی فوراً کمونیسم برقرار خواهد شد بلکه تأکید بر دورنما و افقی است که باید مدام در بین توده‌ها به عنوان تنها راه حل انقلابی ضروری و ممکن طرح شود و تمامی اقدامات و گام‌ها با آن سنجیده شود. انقلاب کمونیستی، یعنی تأکید بر اهداف و جهت‌گیری‌های پایه‌ای و نهائی علی‌رغم مراحل و موقعیت‌هایی که این انقلاب با آن روبرو است، اینکه هر کشور در چه سطح از تکامل سرمایه‌دارانه قرار داشته باشد، تغییری در این واقعیت نمی‌دهد که تنها راه برای حل معضلات تمامی کشورهای جهان پیشبرد انقلاب کمونیستی است. این امر برخاسته از یک واقعیت عینی است. کلیه واقعیت‌های سیاسی اقتصادی جهان امروز در پرتو تضاد اساسی عصر – تضاد میان مالکیت خصوصی و تولید اجتماعی – قابل توضیح و تغییر هستند. ضرورت رهبری کمونیستی بر هر فرایند انقلابی از این واقعیت مادی کلان در سطح جهانی بر می‌خیزد و ربطی به کمیت پرولتاریا در این یا آن کشور مشخص ندارد. بدون تکیه به این پایه مادی و نقش

تعیین کننده آن نمی توان ملاحظات تاکتیکی در هر کشور را به درستی تعیین کرد و از مرحله گرای فاصله گرفت.

درک از امپریالیسم و رابطه آن با ساخت اقتصادی - اجتماعی ایران چه نقش و جایگاهی در مناقشات درون حزب کمونیست ایران داشت؟

می توان گفت این موضوع پس زمینه اختلاف ها بوده اما سندی در دست نیست که نشانه بحث و جدل جدی در این زمینه باشد. در تزه های حیدر خان اشاراتی کوتاه به امپریالیسم می شود. اما از سلطانه آثر مدون تری بجا مانده است. فرموله ترین اثر او "خطوط انکشاف ایران" نام دارد که سال ها بعد در سال ۱۹۲۸ برای مقابله با نظرات غلطی که رضاشاه را بورژوازی ملی می دانستند، نگاشته شد. ناگفته نماند خود وی در شکل گیری این اشتباه نقش داشت.^{۴۱} رهبری حکا و کمینترن در ابتدا نتوانستند ماهیت طبقاتی رضاخان را درست تشخیص دهند.

^{۴۱} سلطانه در اثر خود به نام "اقتصاد و مسائل انقلاب ملی در کشورهای خاور دور و نزدیک" در سال ۱۹۲۲ کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ را به تلاش گروهی از دمکرات های چپ نسبت می دهد که مخالف قرار داد ۱۹۱۹ بودند. او سید ضیا و همکارانش را نمایندگان بورژوازی ایران معرفی می کند که علیه اشراف متکی به انگلستان به پا خاسته اند. همچنین در "کتاب ایران" به سال ۱۹۲۴ به هنگام جانبداری از جنبش جمهوری خواهی علیه سلطنت قاجار که در سال های ۱۹۲۳-۱۹۲۲ در تهران به راه افتاده بود، نوشت: «امپریالیست های انگلیسی نمی خواهند دولتی از ناسیونالیست ها را که بر مبنای ماهیتش ضد انگلیسی خواهد بود و اگر از راه غیر قانونی به وجود آید را به رسمیت شناسد. چنین وضعی ظاهرا برخی از جمهوری خواهان را نیز سخت وادار می سازد از اعلام فوری جمهوری درگذرند. دولت جمهوری بر ارتش آفریده وزیر جنگ رضاخان تکیه خواهد داشت. خود رضا خان از محبوبیت کلانی برخوردار است و نه تنها به مثابه آفریننده ارتش ملی ایران بلکه همچنین سیاستمداری با ارزش». از آن جنبش رضاخان

حیدر خان و سلطانزاده هر دو جامعه ایران را در مرحله گذار از فئودالیسم به سرمایه داری و سلطه امپریالیسم را مانعی برای این گذار می دانستند. حیدر خان رخنه سرمایه داری جهانی را عامل محو صنایع پیشه وری ایران می دانست و انحصار مالی توسط بانک های خارجی را موجب ورشکستگی تجار قلمداد می کرد. سلطانزاده (البته در آثار پسینی تر) نظرات متفاوت تری ارائه می دهد. او نیز امپریالیسم را بزرگ ترین مانع رشد سرمایه داری در ایران می دانست ولی از نقطه نظر تئوریک قبول داشت که ممکن است ایران زمانی سرمایه داری شود اما بین انکشاف سرمایه داری توسط سرمایه داخلی با توسعه آن تحت سلطه سرمایه خارجی تفاوت می گذاشت. او صدور سرمایه به ایران را عاملی برای تقویت پایه رهایی ملی می دانست زیرا از یکسو باعث شکل گیری طبقه سرمایه دار بود و از سوی دیگر با احداث کارخانجات به تشدید تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی کمک می کرد. در مجموع او ویژگی اصلی ساخت اقتصادی - اجتماعی ایران را " پیوند میان سرمایه تجاری - ربایی با اقتصاد فئودالی و توسعه بسیار بسیار آهسته سرمایه داری " می داند. به نظر او سرمایه تجاری - ربایی برخلاف غرب قادر به تحول شیوه تولیدی نبوده و بورژوازی تجاری ایران فقط نقش واسطه با سرمایه داران خارجی را ایفا می کند. زیرا نقشی در اتصال حلقه های مختلف بازار داخلی با هم ندارد. این کار بر عهده خرده بورژوازی تجاری است که به سرمایه داران خارجی وابسته نیست.

سلطانزاده فرصت آن را داشت که مبانی تئوریک بحث هایش را روشن کند. او با تکیه به فراهایی از کتاب کاپیتال و تئوری های ارزش اضافی مارکس باور داشت که سرمایه اروپائی برای تحقق ارزش اضافی می کوشد کشورهای دارای

حداکثر استفاده را کرد و خود را قهرمان آن جلو داد. - به نقل از جلد چهارم اسناد جنبش کارگری، سوسیال دمکراسی و کمونیستی - به کوشش خسرو شاکری

مناسبات فئودالی و پدرسالارانه را به عرصه مبادلات کالایی و اقتصاد کالایی بکشاند و آنان را به خریداران کالاهای فرآورده های صنعتی و فروشندگان مواد خام بدل سازد. امری که موجب نابودی تولید خانگی از اقتصاد دهقانی و صنایع پیشه وری می شد.

سلطانزاده علیرغم برخی نظرات خاصی که داشت در مجموع مدافع تزه‌های اقتصادی کنگره ششم کمینترن بود. در آن کنگره بر پایه تئوری "بحران عمومی" مطرح شد که امپریالیسم نه می خواهد و نه می تواند نیروهای مولد را در کشورهای تحت سلطه رشد دهد. هرچند این تئوری به ظاهر با برخی شواهد تجربی همراهی داشت و منطبق بر توسعه محدود سرمایه دارانه در آن دوران در اغلب کشورهای تحت سلطه بود. اما از نظر تئوریک کاملاً نادرست بوده و خلاف قوانین حرکت سرمایه بود که مارکس کشف کرده بود.^{۴۲}

مارکس در مورد ساختار اقتصادی مستعمرات کار زیادی صورت نداده بود. او در کاپیتال نشان داد که چگونه فرآورده هایی که تحت شرایط ماقبل سرمایه داری (مشخصاً در مناطق عقب مانده جهان) تولید شده زمانی که وارد مدار تولید کالایی کشورهای پیشرفته می شوند، قوانین تولید کالایی شامل آنها می شود. برای سرمایه دار مهم نیست که یک محصول تحت چه شرایطی تولید شده است. زمانی که محصولی وارد مدار کالایی شد قانون ارزش (یعنی زمان کار اجتماعاً لازم برای تولید یک کالا) بر آن اعمال می شود. البته مارکس توضیح نداد که این عملکرد چه تأثیر مشخصی بر خود شیوه های تولیدی ماقبل سرمایه

^{۴۲}. برای نقد تئوری بحران عمومی کمینترن رجوع شود به کتاب "آمریکا در سراسیم" و همچنین مقاله "درباره دینامیسم امپریالیسم و سد کردن تکامل اجتماعی" اثر ریموند لوتا. در مجموعه "از اقتصاد تا سیاست" از انتشارات حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست)، ۱۳۹۷.

داری در مستعمرات می گذارد و فشار قانون ارزش عامل چه تغییراتی در آن شیوه ها می شود. او فقط بر تخریب شیوه های قبلی انگشت گذاشت.

رجوع سلطانزاده به مباحث مارکس تا حدی شبیه تزه های رزا لوکزامبورگ است که به مستعمرات صرفاً از زاویه بازتولید سرمایه داری توجه می کند. یعنی گسترش مدام بازار جهانی تا ارزش اضافی تولیدشده در کشورهای پیشرفته متحقق شود. این تئوری توجه عمده را به مسئله گردش در حیطه جهانی معطوف می کرد و درک ناقصی از رابطه تولید و گردش ارائه می داد. اما باید توجه داشت که این مباحث ناظر بر دوره خاصی از تکامل سرمایه داری یعنی تکامل از رقابت آزاد به سرمایه داری انحصاری است. در آستانه قرن بیستم این مسئله بیان ادغام جهان در سطح کیفیتاً متفاوت تری بود. به این معنا که گستره جهانی شدن سرمایه داری شامل مدار تولید نیز شد. تا قبل از آن فقط مدارهای پول و کالا جهانی شده بودند. به دلیل این ادغام دیگر اقتصاد ملل تحت ستم تابع دینامیک دیگری شده بود. اکنون دیگر کشورهای مختلف اجزا یک کلیت را تشکیل می دادند کلیتی که با تقسیم پایه ای جهان به تعدادی کشورهای پیشرفته سرمایه داری با اکثریتی از ملل تحت ستم رقم می خورد. موضوعی که به درستی لنین بر آن تأکید نهاد.

بر پایه این دینامسم کلی دیگر تحولات یک کشور بر پایه تضادهای درونی آن رقم نمی خورد. در اثر این ادغام هم تضادهای داخلی دچار تغییراتی شد هم تضادهای جدیدی بدانها افزوده شد. دیگر نمی شد که مسیر تکاملی یک کشور را به گذار از فئودالیسم به سرمایه داری تقلیل داد و در این چارچوب تنگ به حل تضادهای مختلف پرداخت.

در همین راستا پرسشی بنیادین تر طرح می شود که آیا اقتصاد ایران قبل از نفوذ سرمایه های خارجی واقعاً در آستانه گذار از فئودالیسم به سرمایه داری

بود؟ اگر ایران به کشوری نیمه مستعمره تبدیل نمی شد الزاماً سرمایه داری می شد؟ با توجه به ویژگی هایی که فئودالیسم در ایران داشت تا چه حد این گذار در خود و برای خود امکان پذیر بود؟ فئودالیسمی که شکل ایلی در آن برجسته بود و نزدیک به ۸۰ درصد جمعیت آن را ایلات تشکیل می دادند. ساختار ایلی ارتش نیز به نوبه خود مانعی برای ظهور قدرت مرکزی نسبتاً قدرتمند و ایجاد ثبات و امنیت نسبی می شد. رشد محدود نیروی مولد و ویژگی های نظام مالکیت بر زمین و آب و دیگر منابع و ضعف مالکیت خصوصی بر این منابع ویژگی هایی به مناسبات ماقبل سرمایه داری در ایران بخشید که مانع از حرکت به سمت سرمایه داری شدن و رشد و تکامل آن می شد. تاریخ الزاماً مسیر از قبل تعیین شده ای را طی نمی کند. انواع و اقسام تضادهای کوچک و بزرگ در سیر تکاملی هر کشور مؤثر بوده و هستند و در کند یا تند کردن سرعت تحولات مؤثرند. برای مثال تا زمانی که در اروپا ثبات و امنیت نسبی حاصل نشد و ارتش های سازمان یافته تری شکل نگرفتند، اقتصاد فئودالی تکامل نیافت و تضاد میان تولید برای مصرف مستقیم تولیدکنندگان (و اربابان) و تولید برای مبادله جهش کیفی نیافت. سلسله قدرتمند صفوی نیز به جز دوران کوتاهی نتوانست بر ناامنی ها رایج که تمام وجوه زندگی ایرانیان را دربرمی گرفت فائق آید.^{۴۳}

^{۴۳}. کتاب "ایران، تاریخ دوران نوین" اثر عباس امانت از انتشارات دانشگاه ییل که به زبان انگلیسی در سال ۲۰۱۷ منتشر شده تا حدی این محدودیت های تاریخی را به تصویر می کشد. بخش های عمده ای از این کتاب به فارسی در اینترنت قابل دسترس است.

همچنین رمان "روزگار سیاه کارگر" اثر محمد علی خدابنده، توصیف بسیار دقیقی از موقعیت بی ثباتی و ناامنی روستاهای ایران و نظام فئودالی در ابتدای قرن بیستم در منطقه کرمانشاه و همدان ارائه می دهد. این کتاب با پیش گفتار و پانویس هایی از ناصر مهاجر و اسد سیف توسط نشر نقطه در پائیز ۱۳۹۵ منتشر شده است.

فراتر از این پرسش که خود موضوع کتاب ها و کنکاش های تاریخی زیادی بوده و هست. در هر صورت واقعیت تاریخی به گونه ای دیگر رقم خورد. در عرصه جهانی بین اروپا که نظام سرمایه داری نخستین بار به هر دلیلی در آنجا شکل گرفته بود با باقی جهان برخوردی حاصل شد. درست است که به قول مارکس غارت مستعمرات در کنار دیگر ستم ها و غارت ها، نقش مهمی در شکل گیری انباشت اولیه سرمایه داشت اما این رخداد تاریخی از قبل برنامه ریزی نشده بود ولی تأثیر عمیق و کیفی بر تکامل اقتصادی تمامی کشورها به ویژه کشورهای تحت سلطه گذاشت. عملاً شکل گذار به سرمایه داری دیگر نه با تکامل درونی بلکه با تکامل سرمایه جهانی و به شیوه خاص گره خورد. ورود سرمایه کالایی و پولی به این کشورها موجب شد که فئودالیسم، به نیمه فئودالیسم گرایش یابد و با توجه به شکل های متفاوت فئودالیسم در گوشه و کنار جهان (یا در هر منطقه از یک کشور واحد)، اشکال گوناگون استثمار هیبریدی (ترکیبی یا دورگه) و فوق استثمار پدید آید. همه این اجزا با ظهور امپریالیسم معنای دیگری یافتند و نمی شد همه این ها را در آن مقطع تاریخی در چارچوب عبور از فئودالیسم به سرمایه داری توضیح داد. عملکرد تضاد اساسی عصر - تضاد میان مالکیت خصوصی با تولید اجتماعی - در سطح بین المللی محرک تمامی تضادهای بجا مانده از قبل در هر کشور شد. دیگر گذار از فئودالیسم به سرمایه داری از امری در خود و برای خود خارج شده و این امر تأثیر بلا واسطه بر نقش و جایگاه نیروهای اجتماعی - طبقاتی مختلف گذاشت.

در آن دوران تاریخی به واسطه این تغییر، نقش دهقانان در انقلاب به کلی دگرگون شد. تا قبل از ظهور امپریالیسم اغلب کمونیست ها نقشی برای دهقانان در انقلاب قائل نبودند. آنان دهقانان را غیرانقلابی می دانستند. حداکثر وظیفه

ای که برای خود در قبال دهقانان قائل بودند حمایت از خواست های عادلانه شان بود نه رهبری آنان.

از منظر تاریخی، دهقانان - حتی در اوج شورش های مسلحانه شان - قادر به از بین بردن مناسبات فئودالی و برقراری روابط پیشرفته تر نبودند. دهقانان نمی توانستند نماینده نیروی تولیدی و روابط تولیدی نوین باشند زیرا اقشار مختلف آن علیرغم تضاد با مالکان به درجات متفاوت از مالکیت بر ابزار تولید (هرچند محدود) برخوردار بودند. دهقانان به مثابه یک طبقه اجتماعی نیز بسیار ناهمگون بودند. از یکسو خود به اقشار فقیر، میانه و ثروتمند تقسیم می شدند اما در مقابل مالکان بزرگ، همچون طبقه، یکپارچه بودند. این موقعیت متناقض موجب شد که تاریخا دهقانان علیرغم شدت استثمار و ستم وارده بر آنان و مقاومت های خونین شان نتوانند به مثابه سوژه تاریخی نقش ایفا کنند. پراکندگی شان مانع تمرکز و سازماندهی شان و مالکیت محدودشان بر ابزار تولید موجب محافظه کاری شان می شد. تنها زمانی که بورژوازی پا به عرصه حیات نهاد و امکانی برای حل تضاد تولید کالایی با فئودالیسم به وجود آمد نقش دهقانان در پیروزی انقلاب بورژوایی برجسته و تعیین کننده شد.^{۴۴}

اما با ظهور امپریالیسم در این زمینه تغییرات کیفی صورت گرفت. از یکسو سرمایه داری بدون اعمال ستمگری ملی و فلاکت دهقانان در سطح جهانی (مشخصاً در کشورهای تحت سلطه) به امپریالیسم بدل نمی شد. از سوی دیگر بورژوازی دیگر قادر نبود همچون گذشته این نیرو را رهبری کند. سرنوشت

^{۴۴}. در این زمینه به اثر بسیار ارزشمند و در دست انتشار رفیق امیر حسن پور به نام "شورش دهقانان مکریان ۱۳۳۲ - ۱۳۳۱ / ۱۹۵۳ - ۱۹۵۲" رجوع شود. زنده یاد امیر حسن پور در فصل اول این کتاب با دقت علمی بی نظیر و از نقطه نظر ماتریالیسم تاریخی به نقش و جایگاه تاریخی دهقانان و جنبش های دهقانی پرداخته و نظرات مختلف مارکسیستی و غیر مارکسیستی در این زمینه را مورد بررسی قرار داده است.

دهقانان به حل تضاد اساسی عصر گره خورد. این امر امکان آن را فراهم کرد که پرولتاریا (علیرغم شمار کم در این یا آن کشور) بتواند به دهقانان به عنوان نیروی ضربت انقلاب تکیه کند و آنان را رهبری کند. نخستین بار لنین در ابتدای قرن بیستم و در جریان انقلاب ۱۹۰۵ اهمیت و جایگاه کمی دهقانان در انقلاب را درک کرد و سپس در جریان انقلاب اکتبر به اهمیت اتحاد استراتژیک کارگران و دهقانان برای حفظ قدرت سیاسی پی برد. لنین از ایده غالب بر انترناسیونال دوم که دهقانان را غیرانقلابی می دانست گسست کرد و نشان داد که دهقانان تحت چه شرایطی می توانند انقلابی شوند. به همین دلیل لنین در جریان جنگ داخلی و بعدها مائو در سطح کیفیتا متفاوت تر و تکامل یافته تری در جریان جنگ طولانی مدت خلق قادر شدند این نیروی اجتماعی را در جهت تحقق اهداف انقلاب کمونیستی هدایت کنند.

بدون شک حزب کمونیست ایران - علیرغم تأکیدش بر حل مسئله ارضی - از درک پایه ای فوق دور بود و قادر نشد به اهمیت عامل ذهنی - رهبری کمونیستی - در انقلابی و متحول کردن دهقانان به عنوان نیروی عمده انقلاب در آن شرایط تاریخی پی ببرد و آنان را به روش رادیکالی بسیج کند. متأسفانه پس از شکست جمهوری گیلان حزب کمونیست ایران به کلی این دغدغه اساسی را کنار نهاد.

خلاصه کنیم، اگرچه از نظر مشی سیاسی و مرحله بندی انقلاب آشکارا میان حیدر عموآوغلی و سلطانزاده تفاوت موجود بود اما درک تئوریک شان از امپریالیسم مشابه بود. هر دو تضادهای جامعه را در چارچوب دوران گذار و موانع سرمایه داری شدن ایران می دیدند. از همین رو قادر نشدند به درک صحیحی از رابطه میان مبارزه طبقاتی با رهایی از سلطه امپریالیسم و نیروی عمده انقلاب و

چگونگی اعمال رهبری پرولتاریا بر کل پروسه انقلاب، رشد ناموزون انقلاب و مسیر تکاملی جامعه دست یابند.

شکست جمهوری، مسیر آتی

چگونه شکست جمهوری شوروی گیلان رقم خورد؟

سه روند اصلی مرحله آخر عمر جمهوری گیلان را شکل داد:

- تلاش های حیدر خان برای سروسامان بخشیدن به جمهوری گیلان از طریق اتحاد سیاسی با میرزا کوچک خان و گسترش نیروی نظامی و ایجاد فرماندهی واحد.
- کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ توسط سید ضیا و رضاخان برای ایجاد اراده سیاسی - نظامی واحد در تهران.
- و سرانجام آغاز روابط دیپلماتیک میان شوروی و دولت ایران و خروج قوای ارتش سرخ شوروی از گیلان.

این سه روند تقریباً پا به پای هم پیش رفت.

زمستان و بهار (۱۲۹۹ و ۱۳۰۰) با صبر و انتظار گذشت. اردوی انقلاب و ضدانقلاب هر یک به شکلی در حال تدارک سیاسی - نظامی برای نبرد بودند. نبردی که برای همگان نبرد نهایی تصور می شد. در ۷ اردیبهشت ۱۳۰۰ حیدرخان با هزار رزمنده قفقازی وارد گیلان شد. ورود حیدرخان با این نیروی تازه نفس در زمانی صورت گرفت که جمهوری هم در زمینه نظامی و هم در

سطح تبلیغات سیاسی در حال تجدید سازمان بود. شمار ارتش سرخ ایران در گیلان تا اوایل اسفند به ۷ هزار نفر رسیده بود. از این عده تنها ۴۰۰ تن از ارتش سرخ شوروی بودند. حیدرخان کمیته ای به نام "کمیته مرکزی انقلاب برای آزادی ایران" بنیان نهاد تا میرزا کوچک خان را نه به نام حزب کمونیست بلکه تحت لوای این کمیته با خود متحد کند. هدف فوری نظامی کمیته کماکان فتح تهران بود.

کمیته برای تحقق هدف فوق تلاش کرد با برخی از رهبران ایلات به غیر از جنگلی ها ملاقات کند و متحدشان کند. برای مثال در فروردین ۱۳۰۰ نمایندگان این کمیته با ضرغام السلطنه رهبر یکی از بزرگ ترین ایلات تالش ملاقات و گفتگو کردند تا نیروهای تحت فرمان خود را در اختیار ارتش سرخ قرار دهد و موفق شدند او را با خود هم رأی کنند.

میرزا در نامه ای به حیدرخان از "تاکتیک ها و تزهایش" ابراز رضایت نموده و اعلام کرد: «سازگاری آن ها با دیدگاه های انقلابیون محلی مرا بر آن می دارد تا آن ها را بپذیرم و همان راه را دنبال کنم.»^{۴۵}

با تلاش کمیته جدید و توافق با دولت های شوروی روسیه، آذربایجان و گرجستان (که به تازگی تشکیل شده بود) قرار شد «ولایت گیلان پایگاه انقلاب در ایران باشد و از آنجا برای آزادی بقیه ایران تدارک دیده شود؛ هیچ کشور خارجی اجازه داده نخواهد شد که در امور داخلی ایران دخالت کند؛ کمک شوروی فقط در مواقع اضطراری طلب خواهد شد.»^{۴۶} علاوه بر این کمیته انقلابی اعلام کرد دهقانان به مدت سه سال از تحویل محصول خود به دولت به عنوان مالیات و سهم زمین دار معاف خواهند شد. پس از پایان این دوره از

۴۵. میلاد زخم، صفحه ۳۹۸.

۴۶. میلاد زخم، صفحه ۳۹۹.

دهقانان فقط ۱۰ درصد از محصول به عنوان مالیات جنسی به دولت خواسته خواهد شد.

به رغم این تصمیمات و اقدامات، تردیدها و بدگمانی های میرزا کوچک خان ادامه یافت. میرزا حاضر نشد به رشت بیاید و دولت ائتلافی تشکیل دهد. عملاً پیشنهاد ۱۶ اردیبهشت حیدرخان برای احیا کمیته انقلابی قدیمی با شرکت حیدرخان، کوچک خان، احسان الله خان و خالو قربان و میرزا محمدی (از همکاران نزدیک میرزا) شکل نگرفت. میرزا شرط همکاری را خروج نیروهای باقیمانده شوروی در خاک ایران گذاشته بود. او عملاً مخالف اتحاد و ادغام نیروی های نظامی بود و تمایل داشت هر نیروی سیاسی منطقه نظامی از آن خود را داشته باشد. اصطکاک بین جنگلی ها با طرفداران کمونیست ها همچون احسان الله خان و خالو قربان تشدید شد و به تدریج به فروپاشی جبهه انقلاب انجامید.^{۴۷}

ظاهراً تغییراتی در نقشه و استراتژی نظامی برای فتح تهران صورت گرفت. البته مشخص نیست که در اساس نقشه واحد و متمرکزی وجود داشته یا خیر. مسیر مازندران برای فتح تهران انتخاب شد. احسان الله خان با ساعد الدوله فرزند بدنام سپهسالار و داماد وثوق الدوله متحد شد.^{۴۸} او روابطی با احسان الله خان و ارتش

^{۴۷}. در این اوضاع، میان احسان الله خان و خالو قربان نیز اختلافاتی پیش آمد. در اوایل مرداد در شهر رشت به دلیل فقدان انضباط در میان افراد خالو قربان که به قتل و غارت دو خانه در رشت منجر گردید اختلاف میان این دو بسیار حاد شد.

^{۴۸}. ساعد الدوله با وقوع کودتای سوم اسفند همراه با پدرش به دستور سید ضیاء دستگیر شده بود. او توانست از زندان فرار کرده و به املاک خانوادگی خود در تنکابن برود. احسان الله خان با ورودش به مازندران فرمان تقسیم اراضی در میان دهقانان را داد. اما سریعاً برای حفظ اتحاد با او عقب نشست و فرمان خود را تغییر داد و خواهان تقسیم محصول تقریباً به سه قسمت مساوی (برای مالک، هزینه های نظامی کمیته انقلابی و دهقانان) شد. این امر نیز نتوانست مانع پیوستن او به دولت شود.

سرخ ایجاد کرد و قول همکاری نیروی ۲۵۰۰ نفر خود با آنان را داد. احسان در تیرماه ۱۳۰۰ با ۲۰۰ نفر به نواحی جنوبی مازندران رفت تا حمله به تهران را سازمان دهد. او به پیروزی های نظامی اولیه دست یافت. در جریان عملیات مازندران، مجدداً در تاریخ ۸ تیر میان نیروهای احسان الله خان و خالو قربان درگیری نظامی پیش آمد و منجر به کشته شدن ۸ تن از افراد احسان الله خان شد. احسان الله خان مجبور شد از نقاط استراتژیک نظامی که فتح کرده بود عقب نشیند. در اواخر مردادماه با پیوستن ساعد الدوله به دولت عملاً جبهه مازندران فروپاشید. عملیات نظامی قزاقان در جبهه ها با موفقیت هایی همراه شد و نومیدی نیروهای نظامی وابسته به جمهوری را فراگرفت. احسان به سختی نیروهای خود را ترمیم کرد و با ۵۰۰ نفر توانست لنگرود را از دست قزاقان بیرون کشد اما نیروهای دولتی دست به ضد حمله زدند و نیروهای وابسته به احسان الله خان را با ۱۵۰ اسیر و ۲۰۰ کشته به عقب راندند.^{۴۹}

«کوچک خان در ۱۲ شهریور یکی از همکاران نزدیک خود را نزد ساعد الدوله در لاهیجان فرستاد تا ظاهراً وی را تشویق به تجدیدنظر در تصمیم خود مبنی بر پناهندگی کند. ساعد الدوله گفت که از سیاست پدرش، سپهسالار، در تهران حمایت می کند، زیر خاندان وی در صورت مخالفت با دولت، املاک زیادی را از دست خواهد داد.» به نقل از کتاب میلاد زخم، صفحه ۴۰۷.

^{۴۹}. در مورد این عملیات روایت دیگری نیز موجود است. بنا به اسناد جدید، ارژنیکیدزه و گیکالو (فرمانده وقت بریگاد مختلط مرزی هدایت قوای شوروی در ترک ایران را بر عهده داشت) احسان الله خان را تشویق به این عملیات کردند. احسان الله خان نیز بعدها عنوان کرد که او "با انجام این کار دستورات رفیق ارژنیکیدزه را اجرا کرد. و کاملاً از حساس بودن آخرین عملیات آگاه بود." او با کمک گیکالو و کاملاً مستقل از کمیته انقلابی در ۱۱ خرداد با تکیه به نیروی ۳۰۰۰ نفری پیاده و سوار نظام در منطقه لاهیجان به سوی قوای قزاق یورش برد و توانست در ۲۴ خرداد شهسوار یا تنکابن را به تصرف در آورد. گیکالو تدارکات جبهه مازندران را شروع کرد. و در اوایل تیرماه به وسیله یک کشتی ۳۰۰ نفر از نیروهای ارتش سرخ را با تجهیزات کامل همراه با یک واحد توپخانه به شهسوار اعزام کرد. این پیشروی نظامی در مازندران در روزنامه ایروسیتیا منعکس شد. در اوایل تیرماه احسان الله خان از طریق ارتفاعات کوهستانی راه خود را به سوی دشت تهران باز کرد و به ۶۰ کیلومتری تهران رسید. اما به دلیل فقدان شناسایی

در چنین شرایطی حیدرخان تلاش کرد ائتلاف کمونیست ها و میرزا را دوباره احیا کند. از همین رو اعلامیه ای به نام کمیته انقلابی ایران در رشت منتشر شد و طی آن تشکیل دولت جدید جمهوری شوروی ایران اعلام شد. حیدرخان کابینه جدیدی تشکیل داد و احسان را از این جرگه به دلیل عدم هماهنگی و "به دلیل حمله غیرمجاز به تنکابن" اخراج کرد.^{۵۰}

اما این واپسین تلاش حیدر نیز نتوانست موجب نجات ائتلاف شود. کماکان چگونگی برخورد به مسئله ارضی مشکل ساز بود. زمانی که کوچک خان از انتشار برنامه ارضی پیشنهادی حیدرخان خودداری کرد، حیدر خود در مقام

جدی نتوانست ظهور ناگهانی نیروهای قزاق را به موقع ردیابی کند. نیروهای ۲۰۰۰ نفره قزاق به واحدهای پشتی که تحت رهبری افسران ارتش سرخ شوروی بود حمله کردند و آنان وادار به عقب نشینی شدند. احسان الله خان که خود را در انزوای کامل دید به سختی توانست عقب نشینی کند. او عدم توفیق واحدهای پشت جبهه را "خیانت روس ها" دانست و با پریشانی تمام عملیات را شکست خورده اعلام کرد و دست به عقب نشینی طولانی تا لاهیجان زد.

طبق این روایت کمیته انقلابی از ابتدا با عملیات مازندران مخالف بود زیرا ارزیابی شان این بود که برای تسخیر تهران حداقل به دو لشکر مجهز کامل (یعنی ۲۰ هزار نفر) نیاز بود که قابل دسترس نبود. کمیته در ۱۸ خرداد از احسان خواسته بود تا به رشت بازگردد اما او از این کار امتناع کرد. بر این اساس در ۸ مرداد پس از شکستن عملیات کمیته انقلابی احسان را از عضویت خود برکنار کرد.

رجوع شود به کتاب "بلشویک ها و نهضت جنگل" مویسی پرسیتس، مترجم حمید احمدی، نشر شیرازه، پائیز ۱۳۷۹.

^{۵۰} ترکیب کابینه جدید از این قرار بود: «کوچک خان سرکمیسر و کمیسر امور مالی، حیدرخان کمیسر امور خارجه، خالو قربان کمیسر جنگ، میرزا محمدی کمیسر امور داخله و سرخوش به عنوان کمیسر دادگستری معرفی شدند. کمیسرهای جدید با رأی مخفی ۶۰۰ افسر، رهبر چریکی و ستاد اجرایی ائتلاف جنگلیان و کمونیست ها انتخاب شدند. جالب این است که در پایان این سند ائتلاف جدید کمونیست های با جنگلیان، برای نخستین بار از توسل و ابراز "وفاداری مطلق به پروردگار" گفتگو شد.» - میلاد زخم، صفحه ۴۰۸.

کمیسر امور خارجه آن را منتشر کرد و تلاش کرد نیروی نظامی ویژه و مستقل تحت رهبری حزب ایجاد کند.

درست در همین دوران کوچک خان به مذاکره با دولت کودتا روی آورده بود، هرچند تلاش هایش حاصلی نداشت اما آشکارا در پروسه مذاکره از "جمهوری خواهی" دست کشید و خواهان برگزاری انتخابات جدید برای مجلس شد. تنش میان جنگلیان و کمونیست ها رفته رفته شدیدتر می شد. میرزا در جبهه داخلی به فکر سازمان دادن کودتایی علیه حزب کمونیست و متحدینش افتاد. در شهریورماه ترورهایی توسط نیروهای هوادار میرزا علیه وفاداران به جمهوری در رشت و انزلی صورت گرفت. شهردار انزلی که منصوب خالو قربان بود کشته شد. توطئه چینی های میرزا در ۶ مهر در واقعه ملاسرا به اوج خود رسید. او خالو قربان و حیدرخان را برای مذاکره فراخواند، در حین مذاکرات خانه محل ملاقات آتش زده شد و حیدرخان و یارانش هدف تیراندازی قرار گرفتند. در جریان اتفاقاتی که هرگز جزئیاتش به دقت روشن نشده، چند تن از یاران حیدرخان درجا کشته شدند. خالو قربان و حیدرخان توانستند فرار کنند ولی حیدرخان به دلیل ناآشنایی با راه های جنگلی توسط متحدین میرزا اسیر و چند روز بعد تیرباران شد. در شب ۹ مهر نیروهای کوچک خان به رشت حمله بردند و مقر حزب کمونیست ایران را در هم کوبیدند. در انزلی زدوخورده کوتاهی صورت گرفت که منجر به مجروح شدن یکی از حامیان خالو قربان و حاکم بندر شد. روز ۱۰ مهر نیروهای خالو قربان و احسان الله خان توانستند افراد میرزا را از رشت بیرون برانند. ولی فردای آن روز دوباره میرزا شهر را باز پس گرفت. چند صد نفر در این درگیری ها کشته شدند. جبهه های جنگ از هم پاشیده شد و فشار نیروهای نظامی دولتی افزایش یافت. خالو قربان در ۲۹ مهر خود را به

نیروهای دولتی تسلیم کرد و احسان الله خان در ۱۶ آبان راه تبعید به باکو را در پیش گرفت.

در ادامه نیروهای قزاق با همکاری افراد خالو قربان با نیروهای میرزا وارد جنگ شدند و سرانجام در یکم آبان پایگاه اصلی او را به تصرف درآوردند. کوچک خان همراه با ۳۰۰ تن از افرادش تا ۲۰ آبان به درگیری های پراکنده ادامه داد اما سرانجام نیروهایش به کلی از هم پاشیده شدند و خود وی در ۱۵ آذر در منطقه کوهستانی از سرما یخ زد. خالو قربان سر بریده او را به رضاخان تقدیم کرد. بدین سان حکومت مرکزی توانست به یاری رضاخان جمهوری را در خون خفه کند و استان گیلان را به کنترل درآورد.

نقش کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ در این شکست چه بود؟

بی شک کودتای سوم اسفند نقش مهمی در به شکست کشاندن جمهوری گیلان داشت. مارکس می گوید در مقابل انقلاب فشرده، ضدانقلاب فشرده نیز شکل می گیرد. هرچند انقلاب آن طور که باید فشرده می شد، نشد. اما خطرش آن میزان جدی و فوری بود که امپریالیسم انگلیس و طبقات حاکم دنبال راهکار اساسی باشند. مهمترین نتیجه کودتای سوم اسفند، تولد ارتش واحد ضدانقلابی بود. امپریالیسم انگلیس دریافت که نمی تواند مانند گذشته با تکیه به ارتش ایلی، ایران را کنترل کند و از پس عوارض انقلاب اکتبر در ایران - مشخصاً ارتشی که در گیلان در حال شکل گیری بود - بربیاید.

هدف فوری کودتا، ایجاد اراده سیاسی، نظامی واحد و ضروری در مرکز برای مقابله با جمهوری گیلان بود. کودتا اهداف سیاسی خرد و کلان دیگری نیز داشت. قبلاً گفته شد که به واسطه تجدید ساختار جهانی سرمایه در اثر جنگ

جهانی اول و تأثیرات انقلاب اکتبر، شکل جدیدی از اعمال سلطه اقتصادی - سیاسی - نظامی امپریالیسم بر ایران آغاز شد. کودتا به طور قطع بر یک دوره از حیات دولت ارتجاعی در ایران پایان نهاد و آغازگر دوران نوین شد. این روند جدید نرم و راحت پیش رفت. بخش هایی از هیئت حاکم ایران و انگلیس مخالف کودتا بودند. کودتا باید کارایی و مفید بودنش را در عمل اثبات می کرد. کودتای سوم اسفند گنجی و سردرگمی هایی را نیز در میان مردم و به ویژه انقلابیون و حتی حزب و دولت شوروی ببار آورد. مقاصد کودتاچیان شناخته شده نبود. این مقاصد تکامل یابنده بودند و به مرور روشن شدند. به ویژه زمانی که سید ضیا به عنوان عامل مشهور انگلیسی کنار نهاده شد، بر این ناروشنی ها افزوده گشت. مانورهای ماهرانه رضاخان بر ابهام ها می افزود. مشخص نبود که او دقیقاً چه می خواهد و چگونه می خواهد به اهداف خود دست یابد.

فراموش نکنیم که کودتاچیان چهار روز بعد از قبضه کردن قدرت سیاسی، معاهده مودت ایران و شوروی را امضا کردند و تصویب نهایی آن را به مجلس سپردند. آنان وعده تقسیم املاک و زمین های دولتی میان دهقانان را دادند؛ قرارداد ۱۹۱۹ را لغو کردند؛ خواهان رهایی کشور از الزام به وام گرفتن از خارج و لغو نهایی حقوق و قضاوت کنسولی قدرت های خارجی شدند و با تأکید بر تشکیل ارتش واحد خواهان بازسازی و پیشرفت مملکت گشتند و خود را مشروطه خواه جا زدند و برخی مواقع زمزمه جمهوری خواهی سر دادند.

برخلاف آنچه شایع است، حزب و دولت شوروی و منجمله کمونیست ها و انقلابیون ایرانی به کودتاچیان خوش بین نبودند. زیرا سید ضیا بشدت بدنام بود و خیلی زود مجبور شد با اشراف قاجار از در سازش برآید. کابینه اش سه ماه بیشتر به درازا نکشید و رضاخان به عنوان وزیر جنگ او را وادار به استعفا کرد. خطاهایی که در تحلیل طبقاتی از رضاخان به عنوان بورژوازی ملی رخ داد،

اساساً پس از شکست جمهوری گیلان صورت گرفت. اما دو موضوع خاص، یعنی قرارداد دوستی با شوروی و "اخراج" مربیان انگلیسی در لشکر قزاق و برچیده شدن پلیس جنوب به دستور کابینه قوام در ۱۸ سپتامبر ۱۳۰۰ تأثیرات بلا واسطه و مشخصی بر جنبش گیلان به دلیل سیاست ها و تاکتیک های دولت شوروی داشت که در ادامه به آن می پردازیم.

با کودتا صحنه نظامی به نفع ضدانقلاب چرخید. قزاقان که به دنبال شکست مفتضحانه شان در تابستان ۱۲۹۹ به شکل تحقیرآمیزی از منجیل تا قزوین با پای پیاده فرار کرده بودند، دوباره روحیه خود را به دست آوردند. با کمک افسران انگلیسی و پول انگلیس پیشرفت بزرگی در نحوه تمرین و تجدید سازمان نیروهای قزاق ایرانی حاصل شد و تعدادشان به ۶۰۰۰ نفر رسید. رضاخان که در نبردهای ضدانقلابی دوران مشروطیت آبدیده شده بود تمامی استعدادهای خود را بکار گرفت. او تلاش کرد استراتژی نظامی خود را با استفاده از ضعف های سیاسی نیروی مقابل طراحی کند. او هم به توطئه چینی دست یازید، هم به حداکثر از تفرقه های سیاسی موجود در جمهوری گیلان سود جست. نقشه های وی متکی بر جداسازی نیروهای مقابل خود بود. او سعی می کرد با هر یک از نیروهای مقابل مجزا از هم برخورد کند و برای مثال با پیش بردن مذاکراتش با میرزا او را از ساعد الدوله جدا کند یا به روی تزلزل یا تسلیم طلبی برخی دیگر نیروها حساب باز کند. همه این توانایی ها به لحاظ تاکتیکی برای او موفقیت ببار آورد.

آیا برقراری روابط دیپلماتیک میان شوروی و دولت ایران نقش اساسی در شکست جمهوری گیلان داشت؟

شاید لفظ "اساسی" زیادی باشد اما بی‌شک برخی سیاست‌های دولت شورواها نقش منفی ایفا کرد. می‌دانیم که دولت شوروی در ۱۶ مارس ۱۹۲۱ (اواخر اسفند ۱۲۹۹) با انگلیس قرارداد تجاری بست. از زمانی که این قرارداد بسته شد نقش عنصر دیپلماسی در سیر رویدادها پررنگتر شدند. از قبل نیز در جریان کمک به جنبش گیلان دولت شوروی در برخی زمینه‌ها ملاحظات دیپلماتیک را رعایت می‌کرد و کمک‌ها به نام دولت آذربایجان ارسال می‌شد. تا جایی که شواهد نشان می‌دهد پس از برقراری روابط مجدد با دولت ایران و تعیین روتشتاین به عنوان سفیر شوروی، تلاش شد تا این دیپلماسی هم جهت با منافع جنبش گیلان به کار برده شود. روتشتاین تقریباً همزمان با ورود حیدرخان وارد تهران شد. (۷ اردیبهشت ۱۳۰۰) سیاست او به تعویق انداختن حمله دولت مرکزی به گیلان بود. دولت شوروی می‌خواست تا حد امکان فرصتی برای حیدرخان فراهم شود تا بتواند بر نابسامانی‌های جمهوری فائق آید. آنان احتمالاً منتظر نتایج نهایی عملیات نظامی جمهوری علیه تهران بودند.

روتشتاین چندان برای برکناری سید ضیا همراهی نشان نمی‌داد. از سوی دیگر تلاش می‌کرد خروج نیروهای ارتش سرخ شوروی را تا حد امکان به عقب اندازد. طبق قرارداد مودت ایران و شوروی این نیروها می‌بایست در اسرع وقت ایران را ترک کنند. او به لحاظ تاکتیکی اخراج مرییان انگلیسی از لشکر قزاق را پیش شرط خروج قوای شوروی قرار داده بود. برای این منظور او حتی به رضاخان وعده داد که اگر مرییان انگلیسی را از لشکر قزاق اخراج کند، می‌تواند با جلب توافق مسکو ۳ میلیون تومان در اختیار او قرار دهد. در هر صورت او مدام بر

رضاخان فشار می آورد تا همه راه های سیاسی را امتحان کند. روتشتاین از این طریق می خواست عملیات نظامی علیه گیلان به تعویق افتد. رضاخان نیز در مقابل مدام بر خروج قوای شوروی تأکید داشت تا بتواند حملات خود را آغاز کند.

سرانجام خروج نیروهای انگلیس از ایران در نیمه دوم خرداد ۱۳۰۰، بهانه های دیپلماتیک را از دست روتشتاین خارج کرد. قرار بود در ۲۸ اردیبهشت ۱۳۰۰ نیروهای روس از کشور خارج شوند. اما روتشتاین به دلیل برکناری سید ضیا و برقراری "ثبات بیشتر" در تهران این تصمیم را به حال تعلیق درآورد. پس از آن نیز مدام از این "به تعویق انداختن ها" اظهار بی اطلاعی می کرد و عدم خروج را به تک روی دولت باکو نسبت می داد با این توجیه که مسکو "مشکل زیادی در کنترل آن" دارد.

همزمان از نظر لجستیک توسط دولت آذربایجان پول و سلاح در اختیار نیروهای جمهوری گیلان قرار گرفت. سرانجام در ۲۷ تیر همه نظامیان شوروی (جز یک گروه کوچک طبق قرارداد) گیلان را ترک کردند. آنان بخشی از فشنگ و مهمات خود را به خالو قربان و احسان الله خان تحویل دادند.

به هر حال قرارداد دوستی میان ایران و شوروی در میان ناسیونالیست هایی نظیر میرزا کوچک خان، بدگمانی هایی را دامن زد. همچنین خروج ارتش سرخ شوروی نه تنها موازنه قوا را به هم زد بلکه بسیاری از هواخواهان جمهوری و متحدین وفادار حکا (همچون احسان الله خان و خالو قربان) را به تردید انداخته و موجب دلسردی آنان شد.

زمانی که قزاقان عزم جنگ کردند و حیدرخان نیز در پیشبرد سیاست های خویش ناکام ماند، سیاست دولت شوروی از طریق روتشتاین، به حداقل رساندن کشت و کشتارها در گیلان بود. به همین خاطر او فراخوان مصالحه و حل مشکل

از طریق مسالمت آمیز را داد. پیام معروف روتشتاین به میرزا مبنی بر کنار آمدن با دولت بر متن چنین اوضاع و دورنمایی ارسال شد. او در پیامش به میرزا متذکر شد که به دلیل وضعیت جدید بین المللی، جنبش نتوانسته است دولت مرکزی را مرعوب کرده و مجبور به تغییرات کند و مملکت را از نفوذ و حضور انگلیسی ها برهاند و دیگر برای شوروی امکان ندارد که از قوای انقلابی ایران در مقابل دولت حمایت کند.^{۵۱} پیغام و پسونام های میان روتشتاین و میرزا از اوایل شهریور

^{۵۱}. نکات مهم پیام روتشتاین به میرزا کوچک خان از این قرار است: «من سعادت ایران را می خواهم و از برای استقلال و آزادی داخلی و خارجی این مملکت می کوشم ... لازم نیست من برای شما شرح دهم که وضع سال گذشته چقدر نفوذ (انگلیس) را زیاد کرد و به نام نیک مان لطمه زد ... به واسطه اوضاع (جدید) بین المللی، برای تان امکان نیافت با تاکتیک های خودتان دولت را مرعوب و مجبور به تغییرات کنید و یا مملکت را از نفوذ و حضور (انگلیس) آزاد نمایید. تکرار می کنم تقصیر شما نیست، بلکه به علت وضعیت بین المللی است ... از آن جا که ما، یعنی دولت شوروی، در این موقع، نه تنها عملیات انقلابی را بی فایده و بلکه مضر می دانیم، این است که سیاست مان را تغییر داده و طریق دیگری اتخاذ کرده ایم ... بنا به مفاد قرارداد فوریه ۱۹۲۱ (اسفند ۱۲۹۹) ما مجبوریم دولت ایران را از وجود انقلابیون و عملیات آنها راحت کنیم. اجبار ما منحصر است به خارج کردن قوای روس و آذربایجان از گیلان. از طرف دیگر طبق همان قرارداد ما مکلف نشده ایم که در مقابل دولت از قوای انقلابی ایران حمایت کنیم.» - میلاد زخم، خسرو شاکری، صفحه ۴۱۴

شاکری در ادامه می نویسد: «روتشتاین انتظار داشت کوچک خان عقب نشینی و نیروهایش را خلع سلاح کند و خود را با سیاست جدید شوروی "همهانگ" سازد. از نظر روتشتاین گشایش راه تجاری به روسیه شوروی "یک وظیفه ملت دوستانه" و "وطن پرستانه" بود. وی هشدار داد فرمانده کل قوای کابینه قوام رضاخان قصد داشت تا مسئله گیلان را از راه زور پایان دهد، اما وی (روتشتاین) تا کنون از آن جلوگیری کرده و امیدوار بود که این مشکل را به طور مسالمت آمیز حل کند. وزیر مختار شوروی تکرار کرد که کوچک خان بایستی با یک نیروی حداقلی به جنگل های گیلان عقب نشینی می کرد و دولتی در گیلان با مشورت سه جانبه (دولت مرکزی و سفارت شوروی) برمی گزید. وظیفه حفظ نظم و قانون بر عهده یک نیروی کوچک ژاندارمری گذاشته می شد.» - همانجا صفحه ۴۱۵.

تا اوایل مهر ادامه یافت. جنایت ملاسرا و اقدامات ضد انقلابی میرزا، نقطه اتمامی بر همه این تلاش ها بود.

برخلاف تبلیغاتی که ناسیونالیست ها و به ویژه بعدها بنیادگرایان دینی در ایران به راه انداختند "خیانتی" از جانب شوروی صورت نگرفت. افسانه خیانت دولت شوروی در کنار افسانه چپ روی حزب کمونیست ایران ساخته شد تا ضدیت با کمونیسم در ایران تبلیغ و ترویج شود. اما این امر به معنای آن نیست که خطایی از جانب دولت شوروی صورت نگرفت.

چه خطایی از زاویه دیپلماسی و سیاست خارجی از جانب دولت شوروی در ارتباط با جنبش انقلابی در گیلان صورت گرفت؟

هر انقلاب یا جنبش انقلابی در روند پیشروی و تکامل خود ناگزیر است درگیر دیپلماسی یا روابط دیپلماتیک با دولت های دیگر شود. این امر در عین اینکه ضروری است، محدودیت هایی را نیز برای پیش برد انقلاب در سایر نقاط ببار می آورد. در دوران کمون پاریس، کمونیست ها فکر می کردند، شرط دیپلماسی انقلابی، علنی بودن آن است. اما تجربه نشان داد که در همه زمینه ها نمی توان این اصل را به راحتی به کار بست. دیپلماسی (یا مذاکره و گفتگو) ابزاری است برای ایجاد اعتماد موقتی یا میان مدت، بین نیروها یا دولت هایی که با هم

در کتاب سردار جنگل اثر فخرائی اشارات دیگری به نامه روتشتاین شده است: مبنی بر اینکه چگونه اقدام خود سرانه احسان الله خان موجب تأخیر کار جمهوری شد. او مجزا شدن گیلان را برای آزادی و ترقی ملت مضر دانست و ضعف دولت مرکزی را به نفع بیگانگان ستمگر اعلام کرد. جالب اینجاست که میرزا در پاسخ به نامه روتشتاین توافق اصولی خود را با مفاد آن اعلام می دارد. این نکته اغلب توسط کسانی که به شوروی و حزب کمونیست ایران اتهام خیانت می زند آگاهانه پنهان نگاه داشته می شود.

مخالفند یا تضاد آشتی ناپذیری با هم دارند. به همین دلیل در بسیاری از زمینه ها در عرصه روابط دیپلماتیک نمی توان با دست باز، ورق بازی کرد. زیرا برای پیشبرد دیپلماسی نیاز به مانور دهی، تهدید، فریب و وقت خریدن است. قطعاً هر دولت یا نیروی سیاسی این کار را بر مبنای اصول، پرنسیپ ها و منافع طبقاتی خود انجام می دهد. برای کمونیست ها مهم است که در این مورد نیز در مقابل کشش های خودبه خودی هشیار باشند و مدام روابط دیپلماتیک شان را بر پایه اهداف نهایی و استراتژی سیاسی پایه ای شان بسنجند تا خطا نکنند. تبلیغات بورژوائی همواره سیاست و دیپلماسی را هنر انتخاب از میان گزینه های ممکن می داند و نه انتخاب ناممکن ها. مسئله این است که ممکن و ناممکن بودن صرفاً امری ذهنی یا آرمانی نیست، بلکه امری واقعی است و مستقیماً به درک صحیح از واقعیت عینی که تضادمند بوده و امکان تحقق "ناممکن" ها را نیز در بطن خود می پروراند، ربط دارد. از این رو تحلیل از درستی یا نادرستی روابط دیپلماتیک، مستقیماً به خط سیاسی وابسته است که ناظر بر تحلیل مشخص از اوضاع مشخص است. دیپلماسی نیز همانند جنگ، ادامه سیاست به طرق دیگر است. طرقی که ظرافت های خاص خود را داراست.

خطاهایی که بلشویک ها از لحاظ دیپلماتیک در ارتباط با جمهوری گیلان صورت دادند در درجه اول ماهیت سیاسی داشت. ای اچ کار مورخ برجسته انگلیسی به نکته مهمی اشاره دارد. او می گوید «پائیز ۱۹۲۰ در ایران، مانند سراسر خاورمیانه، دوره تردید سیاست خارجی شوروی بود.»^{۵۲} از نظر او دولت شوروی با این پرسش ها روبرو شده بود که آیا بایستی از اقتدار میرزا کوچک

^{۵۲} "تاریخ روسیه شوروی، انقلاب بلشویکی، ۲۳ - ۱۹۱۷" - ای اچ کار، ترجمه نجف دریابندری، انتشارات بهمن ۱۳۷۱، جلد سوم صفحه ۳۰۰.

خان دفاع کند؟ آیا باید حزب کمونیست ایران را که خواهان سرنگونی شاه بود تشویق کند یا به جلب نظر دولت ایران پردازد؟

پیش از این گفته شد بلشویک ها برای پیشبرد انقلاب جهانی به شرق روی آورده بودند. آن هم در دوره ای که تناسب قوا میان انقلاب و ضدانقلاب در عرصه جهانی در حال رسیدن به تعادل استراتژیک بود. نیاز به عقب نشینی های معینی بود و این امر پایه اصلی چنین تردیدهایی بود. این دودلی از زمان برپایی جمهوری گیلان وجود داشت. در ۲۰ سپتامبر ۱۹۲۰ (شهریور ۱۲۹۹) در پلنوم کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه با حضور لنین حول نامه کاراخان کمیسر امور خارجه پیرامون پرونده ایران بحثی درگرفت. در آن نامه به دو امکان در سیاست خارجی در ارتباط با ایران اشاره شده بود: افزایش تعداد سربازان شوروی برای سرعت بخشیدن به مداخله و سرنگونی مسلحانه و سریع شاه ایران و یا به شیوه ای متفاوت از طریق اعمال نفوذ طولانی و مسالمت آمیز در ایران برای تقویت نیروهای انقلابی و کمونیست در درازمدت. انتخاب گزینه دوم متضمن عقب نشینی سربازان شوروی و برقراری روابط دوستانه با حکومت شاه و همچنین حمایت همه جانبه شوروی از نیروهای ملی دمکراتیک داخل و به ویژه نیروهای کمونیستی بود. پلنوم تمایل داشت تا گزینه دوم را برگزیند اما راه را برای گزینه اول نبست. از زاویه حفظ ظاهر دیپلماتیک تحقق امکان اول به دولت آذربایجان سپرده شد و ابتکار امکان دوم را دولت مرکزی در دست گرفت. البته دولت مرکزی برای مدتی درخواست برقراری روابط دیپلماتیک از سوی دولت ایران را به تعویق انداخت. به نوعی آنان منتظر سرنوشت نهایی نبرد بودند.

آنچه قابل مکت است نوع تفکر رهبران شوروی است. از نظر آنان یا باید مسیر انقلاب مسلحانه از طریق کمک مستقیم ارتش سرخ شوروی در پیش گرفته شود یا مسیر مسالمت آمیز طی شود. گویا شق دیگری ممکن نبوده است. البته

سیاست "یا این یا آن" دست و پای دیپلماسی آنان را نیز می بست. بی جهت نبود که علیرغم نقش تعیین کننده شان در برپایی جمهوری گیلان از به رسمیت شناختن آن سرباز زدند و روتشتاین نیز سیاست دولت خود را "مبهم و دو پهلو" خواند. چیچرین نیز به عنوان معاون اول کمیساریای خلق در امور خارجی در ملاقات با نمایندگان دولت ایران مجبور بود هم زمان دو نقش ایفا کند. هم به عنوان وزارت خارجه روسیه خواهان برقراری روابط مستمر و حسن همجواری با ایران شود و هم خود را میانجی مذاکرات میان باکو-تهران برای عقب نشینی فوری سربازان آذربایجانی نشان دهد.

لازم به اشاره است که تاریخا در جنبش کمونیستی ایران، برخی ها این تناقضات را به اختلاف های خطی درون حزب بلشویک، یا سابقه منشویکی برخی افراد دست اندرکار در وزارت خارجه شوروی نسبت دادند که واقعیت ندارد. در مجموع سیاست ها واحد بودند و لنین شخصاً این سیاست ها را رهبری می کرد. هنوز اختلاف میان گرایش های مختلف رو نیامده بود. هرچند که در آن مقطع برخی مانند تروتسکی برای مؤلفه انقلاب در غرب و افرادی چون استالین (و به درجاتی زیادی خود لنین) برای انقلاب در شرق اولویت بیشتری قائل می شدند و یا در مورد نحوه پیشبرد سیاست ها راهکارهای متفاوتی ارائه می دادند. برای مثال پس از شکست جمهوری گیلان، استالین به روش روتشتاین برای حل مسئله گیلان اعتراض کرد.^{۵۳}

^{۵۳}. چیچرین در گفتگو با فیشر نویسنده زندگی نامه لنین اشاره دارد که استالین به دلیل به شکست کشاندن تلاش هایش در شوروی کردن ایران از دست روتشتاین خشمگین بود و او را در حضور لنین در دفتر سیاسی حزب نکوهش کرد. لنین که چندان از جزئیات امور و شخصیت های درگیر در جمهوری گیلان آشنا نبود در پاسخ به انتقاد استالین گفت: "توبیخ جدی رفیق روتشتاین به خاطر کشتن کوچک خان." که یک عضو دفتر سیاسی با اعتراض گفت "نه رضاخان کوچک خان را کشت" لنین در موافقت گفت "توبیخ جدی رضاخان برای کشتن کوچک خان." استالین به میان حرف او پرید و گفت: "اما ما

نسبت دادن سیاست های اتخاذ شده به سوابق سیاسی مسئولین مانع از آن است که پیچیدگی های واقعی امور در هر دوره درک شوند. اوضاع واقعاً دشوار و غامض بود و راه حل های مختلف و متضاد به اذهان می رسید. هر دو امکان مطروحه طرفدارانی داشت. ولی سازش دادن این راه ها با یکدیگر ممکن نبود و لذا بایستی سرانجام یک راه برگزیده می شد.

با نگاه امروز عناصر نادرست نامه روتشتاین به میرزا کوچک خان آشکار است. این عناصر غلط بعدها پایه ای شد برای اتخاذ خط اپورتونیستی راست در سیاست خارجی شوروی در برخورد به رضاخان که مستقیماً بر خط مشی حکما نیز تأثیر گذاشت.

روتشتاین در نامه خود به نوعی از تلاش های دولت مرکزی برای پایان دادن به ملوک الطوائفی حمایت می کند و آن را مخالف سیاست انگلیس قلمداد می نماید. این امتیاز بزرگی برای رضاخان بود و راه را برای عروج بیشتر او باز کرد. او در نامه خود به رابطه اقتصادی ایران با شوروی پر بها می دهد و آن را کمکی به استقلال ایران وانمود می کند. این نیز پیش کشی بود به طبقات ارتجاعی تا از وجهه شوروی برای مشروعیت بخشیدن به خود سو استفاده کنند. حکما همواره در تحلیل هایش برقراری رابطه سیاسی - اقتصادی دولت ایران با شوروی را ناشی از فشار توده ها قلمداد می کرد. گویا از این طریق تغییری در ماهیت نظم اقتصادی کشور ایجاد می شد. نظمی که کنترلش در دست بورژوا - ملاکان بزرگ بود.

از همه بدتر دعوت روتشتاین به سازش با دولت مرکزی تحت عنوان اوضاع نامساعد بین المللی، راه را برای تسلیم طلبی باز می کرد و مانع تفکر در مورد

نمی توانیم رضاخان را توبیخ کنیم وی شهروند روسیه نیست." که لنین به خنده افتاد. - به نقل از کتاب میلاد زخم، صفحه ۴۲۹.

چگونگی ادامه مبارزه و کشف راه های جدید می شد. در نهایت مجموع این عناصر غلط عوارضی ببار آورد که گریبان حکا را گرفت و دست و پایش را برای پیشبرد سیاست انقلابی مستقل بست.

از دید کلان تر این مسائل خاص به تضاد بنیادی تری که در اثر پیروی انقلاب اکتبر به وجود آمده بود، ربط داشت. "تضاد بین تحکیم و پیشروی انقلاب در یک کشور با گسترش انقلاب جهانی". درک روشن و صحیحی از چگونگی برخورد به این تضاد و پیچیدگی هایش در بین رهبران انقلابی آن دوران موجود نبود.

این تضاد دقیقاً چه بود و چه تأثیراتی بر روند اوضاع داشت؟

بگذارید از یک مثال ساده آغاز کنیم. شاید این مثال به نظر مضحک و خنده دار بیاید اما واقعیتی را نشان می دهد. زمانی که جمهوری گیلان برپا شد. سررشته داری ارتش سرخ آذربایجان به منظور خرید اسب وارد رشت شد. در اثر صدمات ناشی از جنگ های داخلی در روسیه ارتش سرخ شوروی نیاز به اسب داشت. این سررشته داری شروع به خرید اسب های منطقه کرد. احسان الله خان معترض شد و گفت با این خریده ها اسبی در منطقه باقی نمی ماند، در حالی که ما برای لشکرکشی به تهران نیاز به اسب داریم. از چند و چون بحث ها و تصمیمات اطلاعاتی در دست نیست. ظاهراً قرار شد سررشته داری به مازندران برود ولی امکان خرید اسب در آنجا به دلیل حاکمیت دولت مرکزی چندان آسان نبود.

این مثال مینیاتوری و ساده شده در عرصه لجستیک، تضاد واقعی میان تحکیم و پیشروی انقلاب در شوروی و گسترش انقلاب در ایران را نشان می دهد. روشن بود که هم ارتش سرخ شوروی نیاز به تقویت خود داشت هم ارتش جمهوری

گیلان، هر دو در تقویت هم ذینفع بودند؛ اما تضاد منافع هم واقعی بود. در عرصه گسترده تر و کلی تر نیز نمی توان گفت که منافع دولت شوراها با منافع پیشروی همه جانبه انقلاب در ایران (و همین طور انقلاب جهانی) مطلقاً یکسان و همگون بودند و تضادی میان منافع پرولتاریای صاحب قدرت دولتی و پیشروی انقلاب در کشور دیگر وجود نداشت. نمی شد منافع ساختمان سوسیالیسم در اتحاد شوروی را همان منافع انقلاب در ایران (یا جهان) جا زد. این تضاد منافع نه تنها موجود بود بلکه همان طور که دیدیم در مقطعی بشدت حاد و به درجاتی آشتی ناپذیر شد. در آن دوره همه کمونیست ها در شوروی و ایران این منافع را همگون می دیدند.

بحث بر سر این نیست که شوروی می توانست (و می بایست) به پیشروی نظامی در ایران ادامه دهد. مسئله چگونگی حل تضاد میان ضرورت عقب نشینی برای تحکیم انقلاب در شوروی با حفظ دستاوردهای انقلابی در ایران بود. زمانی که دولت شوراها برای حفظ و تحکیم قدرت خود نیاز به عقب نشینی هایی در عرصه داخلی و خارجی داشت، این عقب نشینی در تضاد آشکار با پیشروی انقلاب در ایران قرار گرفت. برخورد نادرست به این تضاد، به فرایند انقلاب ایران صدمه زد. کسی به این فکر نکرد یا اگر هم این مسئله مورد توجه قرار گرفت هنوز روشن نبود که چگونه می توان خسران های ناشی از مقتضیات تناسب قوای بین المللی نامساعد و ملاحظات دیپلماتیک ضروری را به حداقل رساند. حل تضاد میان پیشروی و عقب نشینی ارتش سرخ به ایران به سادگی پیشروی و عقب نشینی از مناطقی در خود روسیه نبود؛ عوارض جانبی خاص و شدیدتر خود را داشت.

با نگاه امروز، لزومی نداشت که همه امور از ابتدا به حضور ارتش سرخ شوروی گره بخورد و عملاً تلاش جدی برای ایجاد نیروی مسلح مستقل تحت رهبری

حزب کمونیست ایران صورت نگیرد. لازم نبود بر کسب پیروزی سریع از طریق فتح تهران تأکید شود. ضرورتی نداشت که این عقب نشینی به تمام جبهه ها تحمیل شود و به خاطر مراودات اقتصادی سیاسی با دولت ایران، فراخوان عقب نشینی به کمونیست های ایرانی داده شود. نیازی نبود که شوروی دیپلماسی خود را به پایان جنگ مسلحانه در گیلان گره زند، می توانست مبارزه مسلحانه در ایران به شکل دیگری ادامه یابد و ...

می دانیم که اوضاع بشدت متراکم و اضطراری بود و کل این پروسه ۱۸ ماه بیشتر به طول نکشید. همچنین می دانیم مسائل خطی عدیده ای - به ویژه در زمینه پیشبرد انقلاب در مستعمرات - موجود بود که هنوز حل و فصل نشده بودند. اما در مجموع روشی که اتخاذ شد فرصت کافی برای حل معضلات را در اختیار آنان قرار نداد. سیاست یا "انقلاب مسلحانه سریع" یا "تحولات مسالمت آمیز" ذهن را از جستجوگری برای کشف راه حل های دیگر بازداشت.

پرسشی که می بایست طرح می شد، این بود که چگونه می توان دستاوردهای آخرین پیشروی انقلابی را حفظ کرد و در عین حال مبارزه انقلابی را در ایران ادامه داد. می دانیم که صرفاً با نگاه به توازن قوای داخلی نمی شد به این پرسش اساسی پاسخ داد. همانطور که ورود ارتش سرخ شوروی نقش تعیین کننده در شکل گیری تناسب قوای مساعد به نفع انقلاب داشت، خروج آن نیز تأثیرات منفی بسیار به جای گذاشت. اما کاملاً امکان پذیر بود که حفظ دستاوردها و اهداف سیاسی در آن منطقه از نو تعریف شود و آمادگی های لازم در بین حزب، متحدین حزب و اهالی فراهم شود.

تضاد میان ضرورت های پیشبرد دیپلماسی انقلابی شوروی با میزان کمک به جمهوری گیلان تأثیر بلا واسطه بر روحیات و رفتار متحدین باقی گذاشت و بر تردیدها و تزلزل های آنان نیز افزود. متحدینی که به میزان توان مادی طرفین

جنگ چشم دوخته بودند و روحیات شان بر این مبنا افت و خیز می کرد. در شرایطی که جمهوری پشتوانه بین المللی خود را از دست می داد دشوار بود که افرادی چون میرزا کوچک خان و جنگ سالاری چون خالو قربان را با خود متحد نگه داشت. اما حداقل می شد چرخش های ناگهانی و احتمالی شان به سمت ضدانقلاب را پیش بینی کرد. دست کم لازم بود که حزب تدابیری برای مقابله با این چرخش های ضد انقلابی اتخاذ می کرد و مانع از به دام افتادن رهبر انقلابی چون حیدرخان می شد.

حیدرخان علیرغم اشتباهاتی که داشت وجودش با توجه به نفوذ و اعتبار انقلابی اش در آن مقطع کلیدی بود. امتیاز رهبری چون حیدر خان این بود که حداقل دریافته بود حزب نیاز به نیروی مسلح مستقل خود دارد. اگر نیروی مسلح تحت رهبری حزب قوی تر می شد و حفظ می گردید، شانس این نیز بیشتر می شد که اشتباهات پراتیک رخ داده تصحیح شود. شبیه این مشکلات را بعدها حزب کمونیست چین نیز از سرگذراند. اما آنان توانستند اهرمی به نام ارتش سرخ تحت رهبری حزب شکل دهند و جلوی ضربات بیشتر را بگیرند و توان شان برای حل و فصل مسائل خطی را نیز افزایش دهند.

در مجموع نمی توان گفت که در آن شرایط کسب سراسری قدرت میسر بود اما با قطعیت می توان گفت که برپایی مناطق سرخ پایگاهی در شمال ایران ممکن بود، به شرط آن که کمونیست ها به جای کسب پیروزی سریع به جنگ طولانی مدت می اندیشیدند. هنوز در تفکر و عمل جنبش بین المللی کمونیستی به ویژه رهبران حزب بلشویک چنین راه و روشی جا باز نکرده بود. حتی ممکن بود ادامه چنین جنگی مشکلاتی برای دیپلماسی شوروی به وجود آورد اما حتماً مانع سقط انقلاب در ایران می شد. همچنین از زاویه دیپلماسی انقلابی شوروی هم

می توان گفت که ادامه جنبش انقلابی و جنگ انقلابی در درازمدت فضای مانور بیشتری برای دولت شوروی فراهم می کرد.

از منظر تاریخی باید گفت که در مجموع کمونیست ها در آن مقطع حساس نتوانستند به خوانش صحیحی از عینیت در سطح داخلی و بین المللی دست یابند. تناسب قوای نامساعد، پیچیدگی شرایط، بروز برخی خطاهایی که ناشی از محدودیت تاریخی بودند و برخی خطاهای دیگر که ناشی از اتخاذ متد و تفکر نادرست بودند، جمهوری گیلان را به شکست قطعی کشاند. علیرغم این خطاها، بهیچوجه نباید از موضع ناسیونالیست ها به وقایع آن دوران نگریست. می دانیم که بلشویک ها چه تلاش هایی برای به پیروزی رساندن جمهوری گیلان صورت دادند. اغلب مورخین که عینک ناسیونالیستی بر چشم دارند قادر به تحلیل درست از مشکلات، تلاش ها و خطاهای اتفاق افتاده در آن دوران نیستند.

پس از گذشت صد سال روشن شد علیرغم روایت های مختلفی که از آن دوران موجود است، بلشویک ها عمیقاً به ضرورت و امکان انقلاب جهانی باور داشتند و بر آن پایه عمل کردند، این را حتی مورخان ضد کمونیست نیز اذعان کرده اند.^{۵۴}

^{۵۴}. نویسنده ناسیونالیست و ضد کمونیست کتاب بلشویک ها و نهضت جنگل که به اسناد جدید دسترسی داشته در نتیجه گیری پایانی کتابش می نویسد: «بدین ترتیب ملاحظه می شود که آرشیوهای شوروی سه روایت متفاوت به ما عرضه می کنند. این روایات از نظر اهمیت، طرح و موقعیت و طول زمان با هم متفاوت اند اما در اساس، معنی و شیوه خشونت اعمال شده یا طراحی شده به هم شباهت دارند. همه آنها بیانگر پایداری ایمان بلشویک ها به ضرورت، امکان و اجتناب ناپذیری انقلاب سوسیالیستی جهانی و اراده شکست ناپذیر آن برای انجام آن به هر قیمتی، از جمله به قیمت جان فرزندان بی شمار مردم روسیه می باشند.» - "بلشویک ها و نهضت جنگل" مویسی پرسیتس، مترجم حمید احمدی، نشر شیرازه، پائیز ۱۳۷۹، صفحه ۱۰۷.

حزب کمونیست ایران پس از شکست جمهوری گیلان چه مسیری را طی کرد؟

پس از شکست گیلان، حزب به کلی مشی انقلاب مسلحانه را کنار نهاد. اگر چه حزب جهت گیری انقلابی اش را حفظ کرد اما به شدت به رفرمیسم آغشته شد. اکثریت اعضای کمیته مرکزی حزب به تهران منتقل شدند. حزب به فعالیت اتحادیه ای و تا حدی فعالیت در زمینه زنان روی آورد و همزمان فعالیت سیاسی علنی در تهران را کانون توجه خویش قرار داد. افرادی چون پیشه وری قبل از شکست گیلان در تهران ساکن شدند و روزنامه "حقیقت" را طی سال های ۱۳۰۱ - ۱۳۰۰ منتشر کردند. به نظر می رسد با توجه به چند شقه شدن حزب تا مدت ها هر جناحی سیاست خویش را پیش می برد. پیشه وری در نوشتارهایش در نشریه حقیقت صحبتی از انقلاب و کسب قدرت سیاسی نمی کند. به عنوان یک تریبون علنی خود را مدافع حفظ دستاوردهای انقلاب مشروطه و قانون اساسی قلمداد می کند و سیاست های ارتجاعی هیئت حاکم به ویژه وثوق الدوله و امپریالیست ها را افشا می کرد. او در دفاع از حقوق کارگران و شوروی سوسیالیستی قلم می زد و خواهان گسترش روابط اقتصادی با شوروی بود و گاهگاهی از اقدامات رضاخان حمایت به عمل می آورد. در آن دوره برخی از کادرهای حزب - عمدتاً در گیلان - برای شرکت در انتخابات مجلس کاندید می شدند اما حکومت با دستگیری و تبعیدشان مانع از حضورشان در انتخابات می شد.

دو مقاله از روزنامه "حقیقت" به اوضاع گیلان پس از شکست جمهوری اختصاص دارد که به شدت رفرمیستی و سازشکارانه است. پیشه وری در آن مقالات ضمن افشای اعمال وثوق الدوله و ملاکین محلی، دولت را نصیحت می

کند «اصول مشروطه و قانون را مراعات نماید. از آزادی اجتماعات، آزادی کلام و مطبوعات جلوگیری نکند. عفو عمومی که داده بود، عملی نماید تا این که ملت دوره انقلاب را فراموش کند و این دوره را به آن دوره ترجیح دهد.»^{۵۵} این سیاست زمانی تبلیغ می شد که هنوز تهران قادر به تثبیت قدرت خود در گیلان و کلاً صفحات شمالی ایران نشده بود. پس از نافرجامی قیام شیخ محمد خیابانی در تبریز در نیمه اول سال ۱۲۹۹ و قیام کلنل محمد تقی خان پسیان در مشهد و ابوالقاسم لاهوتی در تبریز در اواخر سال ۱۳۰۰ کماکان گیلان عرصه شورش های دهقانی بود. در برخی از این شورش ها زنان نقش برجسته ای ایفا کردند. سلطانزاده در کتاب "انکشاف اقتصادی ایران و امپریالیسم انگلستان" شرح مفصلی از چند شورش گسترده در گیلان، سلماس و خراسان طی سال های ۱۹۲۶-۱۹۲۱ ارائه می دهد که همگی به خون در غلطیدند.

در اواخر سال ۱۳۰۰ پس از شکست جمهوری، محمد تقی خان شورش مسلحانه خود را آغاز کرد. عمده نیروهایش را دهقانان فقیر گیلان تشکیل می دادند که از زمین های شان بیرون رانده شده بودند. به دنبال این شورش در بسیاری نقاط دهقانان از پرداخت بهره مالکانه خودداری کردند.

در ماه ژوئن سال ۱۹۲۶ در سلماس قیام مسلحانه سربازان رخ داد. که با بیرحمی تمام سرکوب شد و ۱۵۰ سرباز از ۷۰۰ سرباز شورشی به تیرباران محکوم شدند. در مراوه تپه خراسان عده ای از افسران که سابقه انقلابی داشتند، قیامی سازمان دادند و توانستند بجنورد و شیروان را به تصرف خود در آورند. این قیام مورد پشتیبانی دهقانان قرار گرفت و به خواست دهقانان یکی از بزرگترین

^{۵۵}. به نقل از کتاب "آخرین سنگر آزادی - مجموعه مقالات میر جعفر پیشه وری در روزنامه حقیقت، ارگان اتحادیه عمومی کارگران ایران ۱۳۰۱ - ۱۳۰۰" - به کوشش رحیم رئیس نیا، نشر شیرازه، ۱۳۷۷، صفحه ۳۳۶.

اربابان منطقه که ظلم زیادی در حق آنان کرده بود، همراه با ۴ افسر دولت با حضور دهقانان محاکمه و اعدام شدند. این قیام با حمایت انگلیس و بمباران قوچان توسط هواپیمایی های انگلیسی شکست خورد و پراکنده شد. در همان مقطع در منطقه جنگلی فومن، آتش شورش ابراهیم خان برافروخته شد. منطقه ای که ۷۵ درصد آن را دهقانان بی زمین تشکیل می دادند. ابراهیم خان سربازانی که با اسلحه از ارتش فرار کرده بودند را به دور خود جمع کرد و به مأموران و اداره های دولتی حمله برد و از دهقانان خواست که از پرداخت بهره مالکانه خودداری کنند. شورش نزدیک به شش ماه دوام داشت علیرغم پایه گیری در میان مردم شهر، شورش نتوانست در برابر لشکرکشی دولت تاب بیاورد و اکثریت شرکت کنندگان آن کشته و اسیر شدند. در اکتبر ۱۹۲۶ به مدت یک هفته در شهر رشت چوبه های دار برپا بود. ۲۲ سرباز و دهقان شورشی در ملأ عام در شهر رشت اعدام شدند. ابراهیم خان و اطرافیانش نیز چند ماه بعد اعدام شدند. شورشیان با شعار مرگ بر شاه و زنده باد انقلاب به پیشواز مرگ رفتند.^{۵۶} از خاطرات آوانسیان بر می آید که حزب در آن دوران تنها وظیفه ای که در قبال دهقانان برای خود قائل شده بود، حمایت از دهقانان شورشی، پناه دادن به فعالین آن بود. حزب هیچ برنامه و سیاستی برای سازماندهی چنین شورش هایی

^{۵۶}. اجرای قانون نظام وظیفه اجباری در سال ۱۳۰۵ خود موجب جنبش های اعتراضی مختلف در گوشه و کنار کشور شد.

هراس مالکان محلی و مسئولین دولتی چنان بود که در سال ۱۳۰۹، ۱۵ - ۱۰ نفر از دهقانان اردبیل و سراب را به جرم "خواب دیدن" در رشت زندانی کردند. زیرا یکی از آنان خواب دیده بود که کسی آمده و به او گفته این وضع پایدار نخواهد ماند و به زودی دهقانان از ظلم ارباب و ژاندارم رهایی خواهند یافت. دهقانان این خواب را برای هم نقل کردند تا اینکه به گوش مالک و ژاندارم رسید. "جرم سیاسی" این دهقانان رویای رهایی بود. رجوع شود به کتاب "زندگینامه شمیده، از بنیانگذاران سازمان جوانان کمونیست و اتحادیه های کارگری توده ای در ایران" به کوشش و ویرایش بهرام چوبینه، چاپخانه مرتضوی در آلمان، اسفند ماه ۱۳۷۳، صفحه ۹۹.

نداشت. بین حمایت از امری عادلانه با رهبری کردن آن زمین تا آسمان فاصله است. تا مدت ها حزب در قطعنامه هایش از خود به دلیل کم کاری در میان دهقانان انتقاد می کرد، اما قادر نبود اقدام اساسی در این زمینه صورت دهد. حزب در نیافته بود که دهقانان را نمی توان با کار آرام سیاسی بسیج و سازماندهی کرد. سلطانزاده در کلاس های آموزشی خود به رفقای جوانتر می گفت "چینی ها یواش یواش راه می روند اما تند تند انقلاب می کنند." اما خودش به عنوان یکی از مسئولین کمینترن، نگاه عمیقتری به تجربه کمونیست های چینی نکرد. او حتی دریافت که عمدتاً مناطق شمالی کشور هستند که دستخوش شورش های انقلابی اند. اما از این امر نتیجه نگرفت که اوضاع انقلابی در کشورهای تحت سلطه عمدتاً ناموزون رشد می کند و قبل از ظهور بحران های انقلابی سراسری در مناطقی از کشور مبارزات توده ای شکل مبارزه قهر آمیز به خود می گیرند. این ناموزونی با اقدامات رضا شاه برای اعمال قدرت مرکزی وسعت بیشتری یافت و به مناطق فارس، لرستان و کردستان نیز سرایت کرد.

سلطانزاده کمتر از دیگر رهبران حزب به رفرمیسم آغشته بود و بیشتر از هر فردی در آن دوران به اهمیت مسئله ارضی و نقش دهقانان در انقلاب تأکید می کرد و در این عرصه نیز آثار تحقیقی ارزنده ای از خود باقی گذاشت. اما تصویر او از استراتژی انقلاب کماکان تکرار انقلاب اکتبر بود. او می خواست از طریق افشاگری سیاسی و کار سازمانی درازمدت زمینه را برای شورش عمومی فراهم کند.^{۵۷} امری که منطبق بر عینیت جامعه ایران نبود.

^{۵۷}. رجوع شود به "دو سند از فرقه کمونیست ایران" شامل "بیانیه فرقه کمونیست ایران (۱۳۰۱)" و "کنگره حزب کمونیست ایران (۱۳۰۸)" انتشارات علم، ۱۳۵۹.

اما آنچه حزب را از تکالیف انقلابی اش بازداشت خط اپورتونیستی راستی بود که تمامی نکات منفی فوق را به هم متصل می کرد. خطی که رضاخان را نماینده بورژوازی ملی می دانست و او را مترقی ارزیابی می کرد و اصلاحاتش در جهت ایجاد دولت "متمرکز" و جامعه "مدرن" را قابل دفاع می دانست. پس از شکست جمهوری گیلان ناروشنی و ابهامات اولیه در مورد ماهیت طبقاتی رضاخان به یک خط کاملاً غلط جهش یافت. این خط عمدتاً توسط کمینترن فرموله شد. اقداماتی چون مقابله رضا خان با سید ضیاء، تشکیل ارتش مرکزی، از بین بردن ملوک الطوائفی و مقابله با سیاست سنتی انگلیس مبنی بر ایجاد نفاق و تفرقه میان عشایر و عشایر با دولت مرکزی و مهمتر از همه ژست جمهوری خواهی رضاخان زمینه ساز بروز این خطا شد. البته این خطا ریشه در درک های تئوریک غلط از امپریالیسم داشت. زمانی که امپریالیسم مانع عمده رشد نیروی مولد و رشد مناسبات سرمایه داری قلمداد شود، به ناگزیر به هر جریانی که پرچم این رشد را در دست گیرد، امتیاز داده می شود. این خط موجب شد که عملاً توافق اعلام نشده ای بین رضاخان و حزب برقرار شود و تا حدی حق فعالیت علنی حزب به رسمیت شناخته شود. نیازهای دولت شوروی برای بسط بیشتر روابط اقتصادی با دولت ایران این خط غلط را بیشتر توجیه می کرد. این خطا تا زمانی که رضاخان، رضا شاه شد و اقدامات خصمانه ای علیه دولت شوروی انجام داد و مشخصاً کارزار سرکوب و پیگرد اعضای حزب در سال ۱۳۰۴ را به راه انداخت، بر حزب غلبه داشت.

سلطانزاده مبارزه نظری جدیی علیه این درک در کمینترن و حکا براه انداخت. سرانجام در کنگره دوم حزب در آذرماه ۱۳۰۶ به طور رسمی این خط مورد انتقاد قرار گرفت. کنگره دوم بر ایجاد ساختار تشکیلاتی مخفی حزب و پیشبرد امر انقلاب تأکید کرد. البته کنگره هنوز خواهان آن بود که حزب از سوی دولت

به رسمیت شناخته شود. این نکته نیز چند سال بعد در نشریه "ستاره سرخ" مورد نقد قرار گرفت.

سلطانزاده با تحلیل نسبتاً همه جانبه ماهیت ارتجاعی طبقاتی رضاخان را نشان داد، همدستی اش با امپریالیسم انگلیس را آشکار کرد و دفاعش از مناسبات فئودالی را برجسته کرد. اگرچه چارچوب و جهت گیری مصوبات کنگره در این زمینه درست بود اما تمایلی موجود بود تا اهمیت رفرم های بورژوازی در دستگاه دولتی نادیده انگاشته شود. مصوبات تلاش می کرد با تکیه به زمین خواری رضاشاه او را یک فئودال نشان دهد که همکار و نوجه امپریالیسم انگلیس است و صرفاً مورد حمایت بورژوازی فوقانی تجاری قرار دارد. حال آنکه رضاشاه هم در ایجاد کارخانه های صنعتی و کلاً رشد مناسبات سرمایه داری - به ویژه رشد سرمایه داری بوروکراتیک - ذینفع بود و هم به دلیل تغییرات در ساخت و آرایش قدرت در سطح داخلی و بین المللی امکان مانوردهی در برابر انگلیس را هم داشت و یک نوکر بی اختیار نبود.

دستاوردها و کمبودهای حزب در زمینه فعالیت در بین کارگران و زنان چه بود؟

فعالیت های حزب قبل از بازداشت های گسترده در سال ۱۳۰۴ در بین کارگران، زنان و بخشا محصلین موفقیت هایی به بار آورد. حزب توانست در تهران ده اتحادیه کارگری علنی با ده هزار عضو سازمان دهد. آن زمان برای شهر ۲۵۰ هزار نفری تهران این کمیت قابل توجهی بود. مشابه این سازماندهی در شهرهای تبریز، رشت و انزلی نیز صورت گرفت و در تهران و اغلب شهرهای فوق چندین

اعتصاب موفقیت آمیز سازمان دهی شد. برای نخستین بار حزب کمونیست ایران توانست اول ماه مه را در سال ۱۳۰۱ برگزار کند و این روز را به یک سنت مبارزاتی در تاریخ ایران بدل کند. ولی بعد از پیگردهای سال ۱۳۰۴، در این فعالیت ها اختلال به وجود آمد.

پس از کنگره دوم، حزب از فعالیت علنی اتحادیه ای صرفنظر کرد و مجبور شد به فعالیت مخفی در بین کارگران روی آورد. این فعالیت ها سودمند بودند اما نقش کمی آنان بسیار محدود بود. آن دوره کل شمار طبقه کارگر ایران صد هزار نفر بود که نیمی از آنان در صنعت نفت در جنوب مشغول به کار بودند. پس از کنگره دوم توجه حزب به کار در بین کارگران صنعت نفت جلب شد و توانست با کار مستمر، پیگیر و مخفی حدود ۳ هزار نفر را در اتحادیه کارگران نفت متشکل کند و بزرگترین و فراگیرترین اعتصاب کارگری تا آن زمان را در ۴ اردیبهشت ۱۳۰۸ حول خواست های اقتصادی سازمان دهد. هرچند اعتصاب به خواست های خود نرسید اما فرصتی برای حضور کارگران در صحنه سیاسی جامعه و قدرت نمایی حزب شد و در سطح بین المللی نیز انعکاس گسترده ای یافت. این فعالیت ها مهم و مثبت بودند اما در کشوری که هنوز ۸۵ درصد جمعیت آن در روستاها زندگی می کرد و اکثریت شان اسیر مناسبات ارباب رعیتی بودند، تأثیر این فعالیت های انقلابی از زاویه تحول کلی جامعه محدود بود. به ویژه آنکه این مبارزات عمدتاً در چارچوب مبارزات اقتصادی کارگران به پیش می رفت و اهمیت کافی به ارتقا آگاهی سیاسی همه جانبه کارگران در جهت کسب قدرت سیاسی و تحقق کمونیسم داده نمی شد. حزب در این زمینه اساساً تحت تأثیر تره های کنگره پنج و شش کمینترن قرار داشت که به اکونومیسم چپ گرائیده بود. گرایشی که مبارزه اقتصادی کارگران را اصلی ترین عرصه مبارزه طبقاتی می دانست.

این گرایش را باید بر بستر آن دوره تاریخی نیز قرار داد. عملاً جدایی میان جنبش کمونیستی و جنبش کارگری در سطح جهانی شکل گرفته بود. تا قبل از انقلاب اکتبر جنبش کمونیستی به نادرست عمدتاً با جنبش کارگری معنی می شد. کمونیسم با جنبش اتحادیه گرایی یکسان انگاشته می شد. کمونیست ها اتحادیه های کارگری را پایگاه اصلی و ستون فقرات انقلاب و سوسیالیسم به حساب می آوردند. این جدایی زمانی آغاز گشت که مشخص شد، از درون دینامیک های اتحادیه های کارگری، نیروی پیش برنده و نیروهای اصلی مبارزه برای انقلاب بیرون نخواهد آمد. دلایل عینی و ذهنی متعددی باعث این جدایی شدند. هم به دلیل شکل گیری اشرافیت کارگری و انشعاب در میان طبقه کارگر در کشورهای امپریالیستی و هم انتقال مرکز انقلاب از غرب به شرق و همچنین خدمت بزرگ کتاب "چه باید کرد" لنین و تبعات ناشی از انقلاب اکتبر. لنین نه تنها محدودیت های تاریخی مبارزات اقتصادی را نشان داد بلکه بر اهمیت توجه به مبارزات دیگر اقشار و طبقات و فعالیت در میان آنان تأکید کرد.

درست است که انقلاب در روسیه اساساً با تکیه به پرولتاریا در مناطق شهری و سربازان و ملوانان متشکل در ارتش آغاز شد اما برای تحکیم پیروزی اولیه آنان مجبور شدند به دهقانان روی آورند. به کسانی روی آورند که از قبل فعالیت چندانی در میان شان انجام نداده بودند. این کمبود در جریان جنگ داخلی و پس از آن مشکلات حادی برای بلشویک ها به وجود آورد.

مسئله جدایی جنبش کمونیستی از جنبش کارگری در انقلاب چین به شکل حادثه جری جلوه گر شد. مائو با دیدگاه هایی که محرک انقلاب را صرفاً در جنبش کارگری می دیدند مقابله کرد و نشان داد انقلاب پرولتری مفهومی در چارچوب جنبش کارگری نیست بلکه مبارزه ای است برای سرنگونی کلیت سیستم سرمایه داری و حرکت به سوی کمونیسم. به این معنا انقلاب کمونیستی صرفاً

انقلابی برای پرولتاریا نیست و صرفاً با اتکا به پرولتاریا به پیش نمی رود. در این انقلاب نیروهای اجتماعی مختلف می توانند برای رهایی بشریت نقش ایفا کنند. زیرا همگی تحت تأثیر تضاد اساسی عصر سرمایه داری یعنی تضاد میان مالکیت خصوصی و تولید اجتماعی قرار دارند. از این رو نیاز به تجزیه و تحلیل مشخص از هر جامعه است تا به نقش نیروی اصلی و دیگر نیروهای اجتماعی متفاوت که می توانند به درجات گوناگون پایه پیشبرد انقلاب در هر جامعه باشند، پی برد.^{۵۸}

حزب کمونیست ایران با الگوبرداری از انقلاب اکتبر نتوانست به ضرورت های ناشی از این جدایی که در حال شکل گیری بود، پاسخ صحیح دهد. هرچند حزب فعالیت هایی در بین محصلین و روشنفکران و زنان سازمان داد. اما نه درک روشنی از نقش و جایگاه مهم این فعالیت ها در استراتژی انقلاب داشت نه خط درستی در ارتباط با پیشبرد این فعالیت ها اتخاذ کرد.

یکی از دستاوردهای حزب سازماندهی اعتصاب ۱۳ روزه شاگردان دارالفنون در سال ۱۳۰۶ بود. ولی حزب در مجموع علاقه زیادی به فعالیت در بین روشنفکران جامعه از خود نشان نمی داد. تاریخاً در اساسنامه اولیه حزب کمونیست ایران آمده بود که تنها کسانی که در نتیجه کار خود زندگی می کنند مانند کارگر، دهقان، پزشک، معلم، کارمند، کارآموز و خدمه منازل و ... می توانند به عضویت حزب درآیند. طبق اساسنامه مدت زمان کاندیداتوری برای کارگران دو ماه و برای روشنفکران ۶ ماه در نظر گرفته شده بود. اطلاعی در دست نیست که اساسنامه حزب در طول زمان دچار چه تغییراتی شد. اما کلاً با توجه به خط حاکم بر کمونیست های آن دوران در سطح جهانی دید چندان مثبتی نسبت به

^{۵۸} برای بحث بیشتر در این زمینه رجوع شود به کتاب "کمونیسم نوین" - باب آواکیان، گروه مترجمان حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست)، ۱۳۹۷. بخش جدایی جنبش کمونیستی از جنبش کارگری.

روشنفکران وجود نداشت.^{۵۹} در عرصه فکری روشنفکران تا حدی مزاحم قلمداد می شدند و در عرصه عملی بخشا عامل تزلزل طبقاتی محسوب می شدند. منشأ کارگری داشتن اعضا امتیاز به حساب می آمد و به منشا طبقاتی نسبت به خط فکری اولویت داده می شد.

حزب در زمینه زنان اما نقش پیشرویی ایفا کرد. با توجه به عقب ماندگی مفرط جامعه در این زمینه، نقش روشنگرانه حزب کمونیست ایران برجسته بود. برای اولین بار در ۱۷ اسفند ۱۳۰۰ (۸ مارس ۱۹۲۲) به ابتکار حزب مراسم روز جهانی زن برگزار شد. تا زمانی که فعالیت های علنی امکان پذیر بود، حزب چندین جمعیت سازمان داد و حول نشریات این تشکل ها به تبلیغ و ترویج آزادی زن در جامعه پرداخت. جمعیت "پیک سعادت نسوان" در رشت و "جمعیت بیداری زنان" در تهران از جمله این تشکل ها بودند. تا اندازه ای که

^{۵۹}. برای مثال می توان به برخوردی که آوانسیان با نیما داشت اشاره کرد. آوانسیان در خاطراتش می نویسند که طبق خواست لادین (برادر نیما) هنگام ورود به ایران به دیدار نیما رفت. نیما از اهمیت کاری که در زمینه شعر مشغول به انجامش بود با او سخن راند که چه تحولی در ادبیات ایران به وجود خواهد آورد. نیما حتی کار خود را با کار انقلابی لنین مقایسه کرد. آوانسیان را از این قیاس خوش نیامد و آن را به حساب خودشیفتگی نیما گذاشت و کلاً اهمیتی به وی نداد. قیاس نیما (به ویژه از زاویه برد و تأثیر اجتماعی در جهان) درست نبود اما او داشت بر اهمیت نوآوری کارش تأکید می کرد. به طور قطع آوانسیان نمی توانست کمکی به نیما کند. حتی در حد کمکی که لادین به برادرش می کرد و مدام با فرستادن آثار مارکسیستی و کتاب های دیگر سعی می کرد افق دیدش را گسترش دهد. اما آوانسیان می توانست به ابداع و نوآوری اش توجه کند و حتی در این زمینه از او الهام گیرد. مگر انقلاب خود بزرگترین ابداع و قوه خلاقانه بشر نیست؛ امری که بیش از هر امر دیگری نیاز به تقویت روحیه نوآوری در جامعه در عرصه های مختلف دارد.

روشن است حزب عمدتاً این فعالیت ها را از طریق سیاست جبهه واحدی به پیش می برد.^{۶۰}

حزب با کمک تعیین کننده متحدین، مجلاتی را نیز منتشر کرد. این مجلات عمدتاً از زاویه بورژوا دمکراتیک به افشای ستم بر زن می پرداختند و تمایلی نداشتند که ستم بر زن را به کل سیستم سیاسی - اقتصادی مسلط بر جامعه ربط دهند. حتی برخی مواقع از زاویه اهمیت سهم مادرها در ترقی و تجدد ایران قلم زده می شد. به نظر می رسد این متحدین دمکرات بودند که حزب را در این زمینه رهبری می کردند به جای اینکه حزب آنان را رهبری کند. بی شک این محدودیت ها ناظر بر محدودیت های کلی جنبش بین المللی کمونیستی در آن زمان در برخورد به مسئله زنان بود که مسئله زن را موضوعی صرفاً بورژوا دمکراتیک قلمداد می کردند. هنوز ترکیب احزاب کمونیست به ویژه در سطوح

۶۰. حزب تلاش کرد با زنان پیشرویی که برای آزادی زنان تلاش می کردند و لزوماً تعلق حزبی نداشتند، متحد شود. عمده ابتکار عمل ها دست این گروه از زنان بود. نشریه "نسوان شرق" در بندر انزلی و "پیک سعادت نسوان" (به مدیریت روشنگر نوع دوست) به ترتیب در سال های ۱۳۰۵ و ۱۳۰۶ منتشر شدند و نقش مهمی در ارتقا آگاهی زنان ایفا کردند. در نشریه "پیک سعادت نسوان" بر اهمیت آموزش دختران و نیاز به تأسیس مدرسه های دخترانه تأکید می شد؛ با عقایدی که نابرابری های اجتماعی میان زن و مرد را به تفاوت جسمی زن و مرد ربط می دادند، مقابله می شد و به "اوضاع اسفناک و رقت آور حیاتی و معارفی نسوان ایران" پرداخته می شد و "سلطه نفوذ ظالمانه عادات و آداب و رسوم" افشا می گردید و با رجوع به تجربه افغانستان کشف حجاب تبلیغ می شد. در نخستین شماره نشریه در مقاله ای عنوان شد: "ملتی که با زنان خود مثل بهائم و جانوران وحشی معامله کند، حق دعوی آزادیخواهی ندارد." به دستور دولت این نشریه در سال ۱۳۰۷ توقیف شد.

برای اطلاعات بیشتر رجوع شود به کتاب "پیک سعادت نسوان - مجله پیک سعادت نسوان (۱۳۰۷) - (۱۳۰۶)" - به کوشش بنفشه مسعودی و ناصر مهاجر، نشر نقطه، زمستان ۱۳۹۰. مقدمه کتاب حاوی اطلاعات ارزنده ای در مورد تاریخ این مجله و فعالیت های روشنگر نوع دوست است.

رهبری مردانه بود و در گزارش های سیاسی و جمع‌بندی های نظری از فعالیت های حزبی کمتر به مسئله زنان پرداخته می شد.

از اسنادی که موجود است تنها در یکی از مقالات است که از منظر جنبش کمونیستی، رهایی زنان به مبارزه علیه نظام سرمایه داری و انقلاب ربط داده می شود و بر رهبری کمونیستی برای انقلاب و رهایی زنان تأکید می شود. جالب اینجاست که در این مقاله برای نخستین بار "دور انداختن جوال ننگین سیاه" و کشف حجاب به عنوان اولین گام برای محو و نابودی رژیم سلطنتی طرح می شود.^{۶۱} این مقاله به نام "نسوان و فرقه کمونیست" در شماره سوم و چهارم نشریه "ستاره سرخ" در خرداد/ تیرماه ۱۳۰۸، یعنی سال ها قبل از کشف حجاب اجباری توسط رضاشاه منتشر شد. با توجه به اینکه اغلب مقالات "ستاره سرخ" به قلم سلطان زاده بوده، احتمال اینکه "نسوان و فرقه کمونیست" را او نوشته باشد بسیار است. اگر چنین باشد مقایسه این مقاله با اولین مقاله ای که او در سال ۱۹۲۱ به نام "موقعیت زن ایرانی" نگاشته بود پیشرفتی در تفکر او را نشان می دهد. البته در مقاله سال ۱۹۲۱ از فرهنگ اسلامی (در زمینه هایی چون حق داشتن چهار زن عقدی توسط مرد، مسئله صیغه، حجاب زن و فقدان حق طلاق) و همچنین عدم دسترسی زنان به آموزش انتقاد می شود. سلطانزاده

^{۶۱} مقاله "نسوان و فرقه کمونیست" در مجموعه "ستاره سرخ - ارگان مرکزی فرقه کمونیست ایران ۱۳۱۰ - ۱۳۰۸" قابل دسترس است. این مجموعه به کوشش حمید احمدی توسط نشر باران در سال ۱۳۷۳ منتشر شده است. شعر زیر پیوست این مقاله بود:

بنگر که به ملک ما چسان باشد زن / در کیسه گه ای سیه نهان باشد زن
محکوم شریعت و قوانین و رسوم / پیوسته اسیر این و آن باشد زن
ای دختر رنجبر! چه تأخیر کنید! / هان بهر نجات خویش تدبیر کنید!
آزاد شوید وگر بد اخلاق شدید / چون شیخ مدام مرا تکفیر کنید!
به نظر می رسد حزب کمونیست تحت تأثیر کارزار ضد حجابی که در سال ۱۳۰۶ در جمهوری های آسیایی به راه افتاده بود، اهمیت مقابله با حجاب را بیش از پیش دریافت.

در آن مقاله از حق فعالیت جمعیت های زنان و انتشار نشریات شان دفاع می کند اما به گونه ای معترض است که: "جنبش آنها محافل زنان توانگر را در بر می گیرد و عناصر پرولتری در حال حاضر در آن شرکتی ندارند."^{۶۲}

حزب سرانجام به چه سرنوشتی دچار شد؟

پس از سازماندهی اعتصاب کارگران صنعت نفت و همچنین کارگران نساجی اصفهان فعالیت های حزب بسیار محدود شد. حزب در فاصله ۱۳۰۸ تا ۱۳۱۰ اقدام به انتشار ارگان تئوریکی به نام "ستاره سرخ" در اروپا کرد. به نظر می آید انتشار این نشریه برای ارتقا درک تئوریک همه جانبه اعضا و همچنین جلب نظر دانشجویانی ایرانی در خارج از کشور بوده که شمارشان در حال افزایش بود. "ستاره سرخ" به مسئولیت سلطانزاده نشریه ای وزین کمونیستی بود که به مسائل سیاسی، نظری جنبش کمونیستی می پرداخت. در سطح بین المللی از خط کمینترن در برابر فاشیسم رو به رشد در اروپا دفاع می کرد. نشریه بحث فلسفی ماتریالیسم و ایده آلیسم را آغاز می کند. هر چند مشخص نیست این مقالات تا به کی ادامه یافت اما نسبتاً عمیقتر از آثار فلسفی بود که بعدها منبع مطالعاتی حزب توده و حتی نسل های بعدی جنبش کمونیستی ایران شد. آثار سطحی و سرشار از ماتریالیسم مکانیکی مانند "اصول مقدماتی فلسفه - ژرژ پولیتزر" که سرمنشأ بسیاری از بد آموزی های فلسفی در میان کمونیست های ایرانی شد.

^{۶۲}. مقاله موقعیت زن ایرانی در "اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیالیستی و کمونیستی ایران - جلد چهارم" قابل دسترس است.

متأسفانه این فعالیت ها به دلیل سرکوب ادامه نیافت. رضاشاه در سال ۱۳۱۰ قانون منع فعالیت اشتراکی در مجلس را گذراند. در پی این قانون یورش گسترده به صفوف حزب آغاز شد و صدها تن از رهبران، کادرها، اعضا و فعالین اتحادیه های کارگری بازداشت شدند و به حبس های طولانی مدت محکوم شدند. اغلب آنان تا شهریور ۱۳۲۰ در زندان بودند. عملاً حزب نتوانست در مقابل این سرکوب تاب بیاورد. تشکیلات حزب در داخل کشور به کلی متلاشی شد. برخی از ارتباطات حزب که ضربه نخورده بودند، جلب فعالیت های گروه ارازی (معروف به گروه ۵۳ نفر) شدند که اغلب دانشجویان ایرانی خارج از کشور بودند و یا دانشجویان داخل ایران که جلب ایده های کمونیستی شده بودند.

تراژیک آن است که بخشی از اعضای کمیته مرکزی حزب که دستگیر نشده بودند و در شوروی زندگی می کردند، بعدها در جریان تصفیه های دوران استالین، بازداشت و تبعید شدند و برخی از آنان همچون سلطانزاده متأسفانه به قتل رسیدند. سلطانزاده در سال ۱۳۱۷ به اتهام "جاسوسی" اعدام شد. شوربختانه احسان الله خان نیز علیرغم وفاداریش به نظام شوروی در جریان این تصفیه ها اعدام شد. هیچگاه مشخص نشد که "جرم" سلطانزاده یا احسان الله خان چه بود. به نظر نمی رسد اتهام سلطانزاده دفاع از تروتسکی بوده باشد. زیرا از نظر صف بندی های سیاسی آن دوران سلطانزاده با جریان تروتسکیستی درون حزب بلشویک و کمینترن مرزبندی داشت. این مرزبندی در نشریه "ستاره سرخ" نیز منعکس است.

این قبیل تصفیه های فیزیکی ناشی از درک غلط و مکانیکی استالین از مبارزات درون حزبی و مبارزه طبقاتی تحت سوسیالیسم بود. استالین فکر می کرد در جامعه شوروی طبقات از میان رفته در نتیجه هر مخالفتی در جامعه و حزب ناشی از دخالت های بورژوازی بین المللی است. به همین علت به بسیاری از

مخالفان اتهام جاسوسی برای بیگانه زده شد و عملاً مرز میان تضادهای درون خلق با تضاد خلق با دشمن مخدوش شد. بعدها مائو این خطاها را به شکل همه جانبه ای در دهه پنجاه و شصت میلادی مورد انتقاد قرار داد و از آنها جمع بندی کرد.

در اثر این خطاها هم جامعه شوروی از بهترین کمونیست های خود محروم شد و هم جنبش کمونیستی ایران از رهبر انقلابی چون سلطانزاده برای همیشه محروم ماند. با متلاشی شدن تشکیلات حزب کمونیست ایران و از بین رفتن رفقایى چون سلطانزاده، کمونیسم تا مدت ها در ایران قد راست نکرد. صحنه برای رفرمیسم حزب توده باز شد که هیچ ربطی به سنن انقلابی حکا - به ویژه تجربه دوران جمهوری گیلان - نداشت.

پس از گذشت صد سال و در پرتو عقب گردی که در شوروی صورت گرفت، اصلی ترین نکته در جمع بندی از آن تجربه چیست؟ به ویژه آنکه بسیاری باور دارند که اگر حزب کمونیست ایران در آن مقطع پیروز می شد، ایران حداکثر شبیه جمهوری های آسیای شوروی سابق می شد.

در جریان این بحث ها تلاش شد نشان داده شود که به دلیل تناسب قوای میان انقلاب و ضدانقلاب کسب پیروزی امکان پذیر نبود. چرخش هایی که در اوضاع عینی - در سطح ملی و بین المللی - صورت گرفت، نقش تعیین کننده ای در شکست جمهوری گیلان داشتند. علاوه بر این نمایان شد که چگونه خطاها و اشتباهات کمونیست ها در مواجهه با معضلات عظیم به نامساعدتر کردن اوضاع یاری رساند. آنچه که به قطعیت می توان گفت این است که ضعف ها و خطاهای

جنبش کمونیستی عامل اصلی شکست نبودند، اما به شرایط شکست یاری رساندند.

فراموش نکنیم که در آن مقطع تاریخی جامعه ایران بر سر یک دو راهی بزرگ و تاریخی قرار گرفته بود. یا می بایست جامعه بر مبنای منطق دیکتاتوری پرولتاریا از نو سامان می یافت یا بر پایه منطق سرمایه در سطح جهانی بازسازی می شد. یعنی یا از طریق راه حل انقلابی و از پائین تغییراتی همه جانبه در زیربنا و روبنا جامعه صورت می گرفت یا از طریق راه حل بورژوا - ملاکی با رفرم های ارتجاعی از بالا روبرو می شد. یا انقلاب پرولتری یا حفظ، بازتولید و بخشا تغییر روابط عقب مانده در چارچوب نیازهای انباشت سرمایه در سطح بین المللی. نبرد بر سر این دو راه بود. راه سومی موجود نبود. تمام کسانی که در جستجو راه سومی برآمدند در تحلیل نهایی دنباله رو رضاخان شدند. راه رضاخان با سرکوب خونین راه اول هموار شد.

اینکه اگر راه اول پیروز می شد، چه اتفاقی می افتاد؟ پرسش چالش برانگیزی است. برای پاسخ به این پرسش می توان به دور از هر گونه پیشداوری روابط سیاسی - اقتصادی - اجتماعی حاکم بر جامعه رضاشاهی را با روابط حاکم بر جمهوری های آسیایی آن دوران قیاس کرد. در آن مقطع، مردم جمهوری های آسیایی حاکم بر سرنوشت خویش شدند. آنان حق تشکیل دولت های ملی خود را کسب کردند. ستم ملی از میان برداشته شد. آموزش به زبان مادری در این جوامع آزاد شد، بودجه قابل توجهی برای مکتوب کردن زبان ها از طریق انتشار انبوهی کتاب، مجلات، روزنامه و توزیع فیلم برای رشد زبان و هنر و فرهنگ ملی اختصاص یافت. تئاتر سینما، سالن های موسیقی در اختیار مردم قرار گرفت. کارزارهای مهم مبارزه با بیسوادی صورت گرفت و در مدت کوتاهی اکثریت مردم باسواد شدند. مردم در جامعه ای زندگی می کردند که کتاب ها به ۴۰ زبان غیر

روسی چاپ می شد. دست مذهب از زندگی مردم کوتاه شد و از اذیت آزار مذهبی دیگر خبری نبود. فقر، نابرابری و ستم و استثمار به شکل تعیین کننده ای در آن جوامع محدود شد، مردم به کار، بهداشت و مسکن رایگان یا ارزان دسترسی پیدا کردند، در مدت کوتاهی بیماری های واگیر دار و اعتیاد از بین رفت. زنان از زنجیر اسارت هزاران ساله رها شدند؛ حجاب از سر برداشتنند و از حق رأی و حق سقط جنین برخوردار شدند. با ازدواج های از پیش تعیین شده و سنت مهریه مقابله شد. مقامات اداری و دولتی دنبال ثروت اندوزی شخصی و زمینخواری نبودند. می توان این لیست را تا بی نهایت ادامه داد.^{۶۳}

علیرغم برخی اشتباهاتی که حاکمیت سوسیالیستی در آن دوران داشت، دستاوردها و شرایط زندگی مردم آن دیار قابل مقایسه با زندگی مردم ایران تحت حاکمیت رضا شاه نبود. فقط کفایت نگاهی به موقعیت ملیت ها و زنان در دوران رضاخان بیندازیم تا شکاف آشکار شود. استثمار کارگران و دهقانان و سرکوب ملیت ها و ستم بر زنان رکن های اساسی حکومت رضا شاه بودند. در دوران این حکومت ستم بر اقلیت های مذهبی (به ویژه بهایی ها) ادامه یافت و به ابزاری برای جلب نظر روحانیت شیعه بدل شد. به "همت" رضاشاه ملیت ها از هر گونه حقی منجمله آموزش به زبان مادری ممنوع شدند. با "تلاش" های دولت "شهر نو" افتتاح شد و تا دهه اول حکومتش زنان بی حجاب با آزار و اذیت نظمیه اش روبرو می شدند. می توان حتی بر محتوی، کیفیت و شیوه انجام رفرم های رضاخانی تمرکز داد و آن را با اقدامات انقلابی و رادیکال در جمهوری های آسیایی مقایسه کرد و دریافت چگونه رفرم های ارتجاعی او به

^{۶۳}. برای اطلاع بیشتر از دامنه و عمق تحولات انقلابی در شوروی سوسیالیستی در آن دوران رجوع شود به کتاب "تاریخ واقعی کمونیسم" - اثر ریموند لوتا، مترجم منیر امیری، ناشر حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست)، ۱۳۹۴.

دلیل جزئی و گند بودن هم بازگشت پذیر بودند و هم بر درد و رنج‌ها می افزودند. برای مثال به زور از سر زنان حجاب برداشته شد اما همزمان با کشف حجاب دولت اعلامیه صادر کرد و چگونگی رفتار زنان در ملاً عام و مجامع خصوصی را تعیین کرد و به زنان توصیه کرد که وقتی مرد غریبه ای در خانه هست نباید کلاه، دستکش و نیمه تنه را در بیاورند.^{۶۴}

با ادامه این قیاس‌ها می توان به تفاوت زندگی هیجان انگیز مردم در جمهوری های آسیایی با زندگی خفقان زده و فقر زده ایران دوران رضا شاه پی برد. بدون شک رضا شاه اصلاحاتی در نحوه زندگی ایرانیان انجام داد. اما این اصلاحات را باید بر بستر تاریخی و ضرورت های پیشاروی آن دوره از تاریخ ایران و جهان قرار داد؛ به نسبت آنچه در آن مقطع برای بشر امکان پذیر بود، مورد قضاوت قرار داد نه در مقایسه با دوران قاجاریه. وظیفه اصلی رضاشاه مقابله با تحقق افق های متعالی و رهاییبخش بود. او با سرکوب جنبش های آزادی بخش - مشخصاً جمهوری گیلان - و خون ریزی از پیکر مردم مانع از آن شد که ضرورت های زمانه به آزادی بدل شوند. اینکه وضعیت جمهوری های آسیایی بعدها تغییر یافت و دوباره نظم کهنه بر آنها حاکم شد، ذره ای از حقانیت تاریخی اهدافی که حزب کمونیست ایران در آن مقطع دنبال می کرد، نمی کاهد.

از منظر دیگری نیز می توان به این پرسش چالش برانگیز پرداخت. در نظر بگیرید اگر جمهوری گیلان شکست نمی خورد یا حداقل موفق می شد جنگ انقلابی درازمدت تری را به پیش می برد. فضای سیاسی منطقه و دنیا دچار چه تغییراتی می شد. این خود کمک بزرگی بود به اولین دولت سوسیالیستی جهان بود که در آن مقطع در انزوا و محاصره کامل قرار داشت. این امر تأثیر بلاواسطه

^{۶۴}. "رضا شاه و شکل گیری ایران نوین، دولت و جامعه در دوران رضا شاه" - استفانی کرونین، ترجمه مرتضی ثاقب فر، نشر جامی، ۱۳۸۲ صفحه ۲۵۲.

بر تناسب قوای میان انقلاب و ضدانقلاب در سطح جهانی می گذاشت و می توانست امکانی به وجود آورد که خطاهای کمتری در شوروی صورت گیرد.

چرا جنبش کمونیستی ایران به جمعبندی از تجربه جمهوری گیلان اهمیتی نداد و این امر چه تأثیرات منفی از خود به جای گذاشت؟

نمی توان با قطعیت به این پرسش پاسخ داد. پیش از هر چیز و تاریخا اسناد قابل دسترس بسیار محدود بودند. به نظر می رسد علت عمده، برخورد حزب و دولت شوروی به ماجرا بود. شکست کمونیست های ایرانی حالت استخوان لای زخم را پیدا کرده بود. تا مدت ها به دلیل اختلاف میان گرایش های مختلف در حزب بلشویک این مسئله مسکوت گذاشته شد. این مسئله تا حدی هم تابع سیاست های دیپلماتیک شوروی در ایران نیز شده بود. گرایش راست به دلیل ادامه روابط با رضاشاه، چندان تمایلی به جمعبندی از خود نشان نمی داد و گرایش چپ نیز توان جمعبندی درست را نداشت. بعد از گذشت چند سال، راست ها "چپ روی" کمیته مرکزی اول به ویژه "چپ روی" شخص سلطانزاده را علم کردند و بیشتر دنبال توجیه روابط با رضاشاه بودند. سلطانزاده هم با احتیاط به مسئله برخورد می کرد و غیر از اشاره به چند نکته کلی چندان به اشتباهات حزب و شوروی در دوره جمهوری نمی پردازد و بیشتر تلاش می کند توضیح دهد که چرا رضاخان ارتجاعی است.

بعدها نیز تاریخنگاران رسمی شوروی مانند م. س. ایوانوف تصمیم گرفتند که روایت دلخواه خود را ارائه دهند. بدین ترتیب افسانه "چپ روی" حکا ساخته شد و حیدرخان به اسطوره ای بدل شد که نماینده تام و تمام خط درست بود. البته این گرایش در دوره کمینترن (به ویژه در فاصله کنگره ششم و هفتم و پس

از آن) منطبق بر فراخوان اتحاد احزاب کمونیست با بورژوازی ملی در این کشورها بود و در دوران پسا استالین منطبق بر راه رشد غیر سرمایه داری بود که رویزیونیست های خروشچفی فرموله کرده بودند.^{۶۵}

با تشکیل حزب توده به عنوان جبهه متحد ضد فاشیستی تجربه جمهوری گیلان به کلی کنار نهاده شد. زیرا آن تجربه انقلابی به گروه خونی و رفرمیسم حزب توده نمی خورد.

درک اهمیت تجربه های پیشین انقلابی در درجه اول مسئله ای خطی است. اینکه کمونیست ها سراغ کدام تجربه می روند و کدام تجربه را برجسته می کنند یا الگو قرار می دهند کاملاً با خط ایدئولوژیک - سیاسی شان مرتبط است. در تفکر اکثریت غالب کمونیست های دوران انقلاب ۱۳۵۷، تجربه جمهوری گیلان جایگاهی نداشت. جدا از فاصله زمانی ۵۰ ساله اغلب کمونیست ها در آرزوی تکرار مدل حزب توده در دوره ۳۲ - ۱۳۲۰ به عنوان حزبی توده ای با پایگاه گسترده کارگری بودند. آنان ظاهراً حزب توده را بدون رفرمیسم می خواستند. اما هر مدلی محتوی و فرم خود را دارد. غرض تأکید این نکته است که

^{۶۵}. از سال ۱۹۵۶ و به ویژه ۱۹۶۰ رویزیونیست ها خروشچفی نظریه ای تحت عنوان "راه رشد غیر سرمایه داری" تدوین کردند، مبنی بر اینکه کشورهای جهان سوم با کمک های فنی و اقتصادی شوروی می توانند راه دیگری را طی کنند. این تئوری ربطی به تزه های لنین در ارتباط با انقلاب در مستعمرات و نیمه مستعمرات نداشت که می گفت این کشورها می توانند مرحله سرمایه داری را دور بزنند. اولین شرطی که لنین گذاشت. سرنگونی دولت های ارتجاعی حاکم بر این کشورها از طریق انقلاب بود. ولی تئوری راه رشد سرمایه داری و کمک های فنی اقتصادی شامل هر حاکم مرتجع می شد. شوروی از زمانی که در آن سرمایه داری احیا شد از این طریق می خواست به تدریج در کشورهای تحت سلطه نفوذ اولیه اقتصادی - سیاسی بدست آورد و زمینه را برای ایجاد کودتاهای درون قصری توسط احزاب برادر خویش در ارتش فراهم کند. کودتا در افغانستان و سومالی نمونه هایی از این عملکرد بودند. حزب توده بر پایه همین تئوری به دفاع از روابط اقتصادی شوروی با شاه پرداخت و با حمایت از جمهوری اسلامی سعی می کرد توجه سران جمهوری اسلامی را به راه رشد غیر سرمایه داری جلب کند.

رجوع به تاریخ و انتخاب از میان تجربه های مختلف تاریخی عمیقاً به دورنما و افق امروزی نیروهای کمونیستی مرتبط است.

در هر صورت عدم جمع‌بندی درست از آن تجربه انقلابی تأثیرات منفی بلاواسطه ای بر حیات جنبش چپ ایران گذاشت. تقریباً دو دهه و نیم پس از جمهوری گیلان، بسیاری از اشتباهات قبلی به شکل دردناک تر و تراژیک تری در جمهوری آذربایجان به رهبری فرقه دمکرات رخ داد. پیشه‌وری به عنوان رهبر فرقه، هیچ درسی از تجربه قبلی حکما نگرفته بود و اتحاد جماهیر شوروی نیز این بار به مراتب کیفیتاً ناپسندتر از گذشته عمل کرد. بسیاری از تضادها و پیچیدگی‌ها در آن مقطع مشابه دوران پیشین بودند. ولی چارچوب خط حاکم بر حزب و دولت روسیه و آذربایجان بشدت به رفرمیسم و ناسیونالیسم آغشته شده بود.

مطمئناً اگر کمونیست‌های شرکت‌کننده در انقلاب ۱۳۵۷ با تجربه جمهوری گیلان آشنا بودند با چشمان بازتری در انقلاب شرکت می‌کردند و بهتر عمل می‌کردند. به طور قطع مسائل خطی و پیچیدگی‌های اوضاع عینی در دوران ۵۷ کیفیتاً متفاوت تر از گذشته بود. اما تداوم برخی درک‌ها و متدهای غلط کمونیست‌های آن دوره را در مقابل خطوط راستی که در جنبش کمونیستی - به ویژه در جریان شکست چین سوسیالیستی در سال ۱۹۷۶ - سربلند کرده بود، ضربه پذیر کرد.

به عنوان مثال اتحادیه کمونیست‌های ایران تشکیلات نظامی ۲۰۰ نفره خود به نام "تشکیلات پیشمرگه زحمتکشان" را در سال ۱۳۵۹ به بهانه "کارگری شدن سازمان" منحل کرد و کادرهای نظامی خود را از کردستان به کارخانه‌ها منتقل کرد. در آن مقطع اگر رفقایی که مخالف با این تصمیم بودند و یا حداقل نادرستی آن را حس می‌کردند با تجربه شکست جمهوری گیلان آشنا بودند با

هشیاری و جدیت بیشتری می توانستند در مقابل خط اپورتونیستی راستی که در اتحادیه کمونیست های ایران سربلند کرده بود، ایستادگی کنند. شبیه این واقعه در کومه له نیز اتفاق افتاد. در سال ۱۳۶۹، فراكسیون کمونیسم کارگری تحت رهبری منصور حکمت، با مزاحم دانستن مبارزه مسلحانه برای رشد جنبش کارگری پوششی برای هزیمت طلبی خود ایجاد کرد و با انتقال اکثریت پیشمرگان به خارج از کشور این مبارزه را به تعطیلی کشاند. آنان در مقابل مشکلات راحت ترین راه را انتخاب کردند و چهره چپ به این اقدام تسلیم طلبانه خود دادند. زمانی که تجربه های تاریخی درست جمع بندی نشوند، به اشکال تراژیک یا کمدی دوباره تکرار خواهند شد و انقلابیون به راحتی می توانند توسط چهره نمایی های "چپ" فریب بخورند.

و کلام آخر؟

پژوهش ما به پایان رسید. بی شک مانند هر پژوهشی کمبودهای خود را داراست که باید توسط دیگر رفقا و صاحب نظران و با طرح پرسش های دیگر تکمیل شود. انجام پژوهش تاریخی بدون رنج میسر نیست. منظور از رنج صرفاً تلاش و زحمت مادی نیست. بلکه فشار معنوی است که مدام در جریان تحقیق با آن روبرو می شویم.

از یکسو باید هرگونه پیشداوری و پیش قضاوتی و جانبداری را کنار گذاشت و مدام در جستجوی حقیقت بود. از سوی دیگر کشف حقیقت به ناگزیر، انسان را جانبدار می کند. ما مجبور بودیم، مدام به این فکر کنیم که اگر ما به جای آنها بودیم چگونه عمل می کردیم. حتی با تکیه به شناخت کنونی جنبش کمونیستی چگونه می شد در آن شرایط مشخص تاریخی بهترین راه را برای رویارویی با پیچیدگی های اوضاع عینی ارائه داد و صحیح ترین متد را برای حل تضادهای گوناگون بکار برد. این همذات پنداری بار مسئولیتی گران بر عهده پژوهشگر و حتی خواننده این اثر پژوهشی می گذارد. این بار به اندازه خود موضوع پژوهش سنگین و مهم است.

فشار دیگر، دست یابی به قضاوت های جدید در مورد شخصیت های تاریخی است. قضاوت هایی که لزوماً منطبق بر تصویری که از پیش داشتیم، نبود. به

ویژه در مورد حیدر عمواوغلی که حداقل الگوی سه نسل از کمونیست های ایران بود. رهبری که بی عیب و نقص شناسانده شده بود و به قهرمان اسطوره ای بدل گشته بود. در جریان تحقیق دریافتیم که مانند هر کمونیستی او نیز نقاط قوت و ضعف خود را داشت. برخورد علمی به واقعیات تاریخی همچون واقعیات اجتماعی و طبیعی انسان را وادار می کند که دیالکتیکی تر نسبت به گذشته و گذشتگان برخورد کند. اما این امر به معنای کاستن از ارج و قرب آنان نیست. فهم دیالکتیکی تر از نقش و جایگاه رهبران موجب می شود که اهمیت آنان بیشتر درک شود. زیرا انسان، عظمت تلاش این رفقا برای انجام وظایف شان را بهتر از قبل در می یابد. آنان انسان های بزرگی بودند که به انجام کارهای عظیم همت گماشتند. رفقائی که با همان شدت و با همان جدیتی مورد انتقاد ما قرار گرفتند که کار عظیم شان کمتر از آن نمی طلبید.

با نقد علمی، آنان دوست داشتنی تر و محبوب تر از هر زمانی بر صحنه تاریخ می درخشند. به همین دلیل باید بارها گفت:

یاشاسین گُزل عمواوغلی

یاشاسین گُزل سلطان زاده

یاشاسین جان های شیفته و زیبایی که پرچم کمونیسم را با خون سرخ خود رنگین کردند و آن را به ما سپردند تا بر فراز قله های پیروزی فردا به اهتزاز در آوریم.

گاهشمار رویدادها

۱۹۰۴ / ۱۲۸۳

- مهر تا اسفند انتشار نشریه همت ارگان "گروه سوسیال دمکرات مسلمان - همت" در قفقاز
- اعلام موجودیت مرکز غیبی در تبریز

۱۹۰۵ / ۱۲۸۴

- جنگ روسیه با ژاپن (۸ فوریه ۱۹۰۴ تا ۵ سپتامبر ۱۹۰۵)
- انقلاب روسیه (۲۲ ژانویه ۱۹۰۵ - ۱۶ ژوئن ۱۹۰۷)

۱۹۰۶ / ۱۲۸۵

- آغاز انقلاب مشروطیت
- ۱۴ مرداد، امضاء و صدور فرمان مشروطیت توسط مظفرالدین

شاه

- مهر، آبان تشکیل فرقه اجتماعیون عامیون
- آذر، انتشار اولین برنامه اجتماعیون عامیون
- دی، شورش دهقانان لشت نشا

۱۹۰۷ / ۱۲۸۶

- شهریور، تاسیس فرقه اجتماعیون عامیون در مشهد و انتشار
برنامه آنان

۱۹۰۸ / ۱۲۸۷

- به توپ بستن مجلس اول و کودتای محمد علی شاه
- آغاز قیام مسلحانه در تبریز به رهبری ستارخان و باقرخان
- تسخیر قدرت در رشت توسط مشروطه خواهان

۱۹۰۹ / ۱۲۸۸

- فتح تهران و پایان استبداد صغیر
- تشکیل حزب دمکرات ایران توسط بخشی از اجتماعیون
عامیون

۱۹۱۱ / ۱۲۹۰

- حمله مشترک روس و انگلیس به ایران و انحلال مجلس دوم

۱۹۱۲ / ۱۲۹۱

- اشغال نظامی نواحی مختلف ایران توسط نیروهای نظامی روس و انگلیس و به رسمیت شناختن قرارداد ۱۹۰۷ روس و انگلیس

۱۹۱۴ / ۱۲۹۳

- تاجگذاری احمدشاه
- آغاز جنگ جهانی اول
- مهر، آغاز عملیات میرزا کوچک خان علیه نیروهای روس
- دی، ورود ترکان هم پیمان آلمان به ایران و بیرون راندن روسها

۱۹۱۵ / ۱۲۹۴

- گسترش درگیری های نظامی میان قوای جنگل و قزاقان روس

۱۹۱۶ / ۱۲۹۵

- تاسیس گروه عدالت توسط فرقه اجتماعیون عامیون در قفقاز

۱۲۹۶ / ۱۹۱۷

- انقلاب فوریه و انقلاب سوسیالیستی اکتبر در روسیه
- اردیبهشت، تشکیل حزب عدالت
- احیای دوباره سازمان همت
- تیر، استقرار نیروهای میرزا کوچک خان در رشت
- شورش دهقانان لشت نشا علیه مالکان محلی
- بهمن، اعلام لغو قرارداد ۱۹۰۷ انگلیس و روسیه توسط تروتسکی از جانب دولت شوروی و الغای کلیه امتیازات دولت تزاری در ایران

۱۲۹۷ / ۱۹۱۸

- خروج نیروهای روسیه از ایران
- تابستان، چیرگی نظامی انگلیسیان بر جنگلیان
- مرداد، پیوستن حزب عدالت به سازمان همت و شرکت در جنگهای انقلابی قفقاز

۱۲۹۸ / ۱۹۱۹

- فروردین، برچیده شدن آخرین مقر جنگلیان و عقب نشینی میرزا کوچک خان به اعماق جنگلهای تنکابن

- تسلیم دکتر حشمت از یاران میرزا به نیروهای دولتی و اعدام

وی

- عقد قرارداد ۱۹۱۹ ایران - انگلیس توسط وثوق الدوله

- آغاز قیام شیخ محمد خیابانی در آذربایجان

- تیر، تجدید فعالیت‌های میرزا کوچک خان

- پائیز، عروج دوباره جنبش جنگل

- بهمن، ترک مخاصمه جنگلیان با دولت مرکزی

- دوم مارس تشکیل انترناسیونال کمونیستی

۱۹۲۰ / ۱۳۹۹

- ۱۵ فروردین، نشست نهایی حزب عدالت در تاشکند برای

انتقال به ایران

- تشکیل دفتر ایران در شاخه قفقاز انترناسیونال سوم به منظور

گسترش انقلاب در ایران

- اردیبهشت، تشکیل ارتش سرخ ایرانی در قفقاز توسط حزب

عدالت

- ۲۹ اردیبهشت، ورود ارتش سرخ شوروی به بندر انزلی

- ورود جنگلیان به انزلی و تظاهرات و شادی چند روزه مردم با

خواندن سرود انترناسیونال و مارسی یز

- ۳۱ اردیبهشت، توافق جنگلیان با بلشویکها

- ۱۵ خرداد، اعلام جمهوری شوروی سوسیالیستی ایران

- ۲۷ خرداد، خلع سلاح نیروی قزاق در رشت

- ۲ تا ۵ تیر، برگزاری اولین کنگره حزب کمونیست ایران و انتشار برنامه و اساسنامه حزب
- ۱۳ تیر نخست وزیری مشیرالدوله
- ۱۹ تیر، ترک رشت توسط میرزا کوچک خان
- مذاکره میرزا کوچک خان با کابینه مشیرالدوله
- ۱۰ مرداد، کودتای سرخ در رشت و تشکیل کابینه جدید
- نیمه دوم مرداد، لشکر کشی قوای جمهوری گیلان به تهران و ناکامی آن

- انتشار تزه‌های لنین در باره مسئله شرق
- شهریور، برگزاری کنگره ملل شرق در باکو
- اواخر شهریور، برگزاری نشست مهم کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی در مورد ایران
- ۲۴ دی، اعلان مواضع جدید حزب کمونیست ایران توسط حیدرخان به عنوان دبیر کمیته مرکزی دوم
- شکست قیام شیخ محمد خیابانی
- کودتای سوم اسفند سید ضیاء و رضاخان
- امضا قرارداد تجاری میان شوروی و انگلیس

۱۹۲۱ / ۱۳۰۰

- انتصاب رضاخان به ریاست وزارت جنگ و تجدید قوای قزاقان
- امضاء عهدنامه دوستی ایران و شوروی
- گشایش مجلس چهارم

- ۷ اردیبهشت، ورود حیدرخان با هزار رزمنده قفقازی به گیلان
- ۱۶ اردیبهشت، پیشنهاد حیدرخان برای احیای کمیته انقلابی قدیم با شرکت میرزا کوچک خان
- اعلام لغو پرداخت مالیات دهقانان به دولت انقلابی و عدم پرداخت سهم زمینداران به مدت سه سال
- نیمه دوم خرداد، خروج نیروهای انگلیس از ایران
- تیر، لشکرکشی احسان الله خان به مازندران به قصد فتح تهران
- ۸ تیر، درگیری میان نیروهای وفادار به خالو قربان و نیروهای احسان الله خان
- پناه بردن ساعد الدوله متحد احسان الله خان به دولت مرکزی و عقب نشینی احسان الله خان از مازندران و فتح لنگرود توسط قزاقان
- مذاکره نافرجام میرزا کوچک خان با دولت کودتا
- تشکیل کمیته مرکزی سوم حزب کمونیست ایران در باکو
- ۲۷ تیر، خروج قوای شوروی و آذربایجان از ایران
- ۲۸ شهریور، صدور فرمان در مورد بازگرداندن املاک شهری به صاحبان پیشین توسط جمهوری گیلان
- ششم مهر، واقعه ملا سرا و حمله به حیدرعمواوغلی
- نهم مهر، کودتای خونین میرزا کوچک خان علیه حزب کمونیست و به قتل رساندن حیدرعمواوغلی و تصرف رشت
- درگیری خونین میان نیروهای احسان الله خان و خالو قربان با قوای میرزا کوچک خان
- پیشروی قوای قزاق و سقوط جمهوری گیلان

- ۲۹ مهر، تسلیم شدن خالو قربان به قوای دولتی
- ۱۶ آبان ماه، تبعید احسان الله خان به باکو
- ۱۵ آذر، مرگ میرزا کوچک خان
- شورش مسلحانه دهقانی در گیلان تحت رهبری محمد تقی

خان

- قیام کلنل محمد تقی خان پسیان و سرکوب آن
- قیام ابوالقاسم لاهوتی در تبریز
- انتشار نشریه حقیقت در تهران به سردبیری پیشه‌وری
- تشکیل و گسترش اتحادیه‌های کارگری در تهران و برخی شهرهای دیگر توسط حزب کمونیست ایران
- برگزاری اولین مراسم روز جهانی زن در رشت

۱۹۲۲ / ۱۳۰۱

- ۲۵ ژانویه ۱۹۲۲ تشکیل کمیته مرکزی جدید حزب کمونیست ایران از میان اعضای کمیته مرکزی اول و سوم
- برگزاری اولین اول ماه مه در تهران
- توقیف نشریه حقیقت

۱۹۲۳ / ۱۳۰۲

- انتصاب رضاخان به نخست‌وزیری توسط احمدشاه

۱۹۲۵ / ۱۳۰۴

- دستگیری عده کثیری از اعضای حزب کمونیست ایران و اتحادیه های کارگری و توقیف جراید ملی و چپ
- تشکیل مجلس موسسان و اعلام آغاز سلطنت پهلوی

۱۹۲۶ / ۱۳۰۵

- قیام سربازان در سلماس
- قیام افسران در مراوه تپه خراسان و تصرف بجنورد و شیروان
- شورش ابراهیم خان در فومن گیلان
- انتشار نشریه نسوان شرق

۱۹۲۷ / ۱۳۰۶

- برگزاری کنگره دوم حزب کمونیست ایران
- سازماندهی اعتصاب ۱۳ روزه شاگردان دارالفنون توسط حزب کمونیست ایران
- کارزار حجاب سوزان در جمهوری های آسیایی شوروی
- انتشار نشریه پیک سعادت نسوان

۱۹۲۹ / ۱۳۰۸

- ۴ اردیبهشت، اعتصاب بزرگ کارگران صنعت نفت در جنوب
- انتشار نشریه تئوریک ستاره سرخ

۱۹۳۰ / ۱۳۰۹

- بازداشت پیشه وری و یورش سراسری به تشکیلات حزب
کمونیست ایران توسط دولت رضا شاه

۱۹۳۱ / ۱۳۱۰

- تصویب قانون سیاه ضد اشتراکی در مجلس هشتم علیه
سوسیالیستها و کمونیستها و تعیین دهسال حبس برای معتقدین به
عقاید اشتراکی

۱۹۳۸ / ۱۳۱۷

- شانزدهم ژوئیه، اعدام آوتیس سلطانزاده در شوروی

منابع و مراجع

ایران، تاریخ دوران نوین - عباس امانت - انتشارات دانشگاه پیل، ۲۰۱۷

تاریخ مشروطه ایران جلد اول و دوم - احمد کسروی - انتشارات امیر کبیر،

۱۳۵۷

تاریخ هجده ساله آذربایجان، بازمانده تاریخ مشروطه ایران - احمد کسروی -

انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۴

تاریخ ایران مدرن - پرواند آبراهامیان - ترجمه محمد ابراهیم فتاحی - نشرنی،

۱۳۸۹

ایران بین دو انقلاب - پرواند آبراهیمیان - مترجمان احمد گل محمدی،

محمد ابراهیم فتاحی نشرنی، ۱۳۷۷

موانع تاریخی رشد سرمایه داری در ایران (دوره قاجاریه) - احمد اشرف -
انتشارات زمینه ۱۳۵۹

استبداد، مساله مالکیت و انباشت سرمایه در ایران - دکتر احمد سیف - نشر
رسانش، ۱۳۸۰

اقتصاد ایران در قرن نوزدهم - دکتر احمد سیف - نشر چشمه، ۱۳۷۳

رشد روابط سرمایه داری در ایران (مرحله انتقالی ۱۳۴۰ - ۱۳۰۴) محمد رضا
سوداگر

تکوین سرمایه داری در ایران (۱۷۹۶-۱۹۰۵) - محمد رضا فشاهی - انتشارات
گوتنبرگ، ۱۳۶۰

مقاومت شکننده، تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سالهای پس از انقلاب
اسلامی - جان فوران - ترجمه احمد تدین - موسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۷

فروپاشی نظام سنتی و زایش سرمایه داری در ایران - احسان طبری، نشر
اینترنتی

ایران پیش از سرمایه داری - عباس ولی - ترجمه حسن شمس آوری - نشر
مرکز، ۱۳۸۰

تکامل فئودالیسم در ایران - فرهاد نعمانی - انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۸

تاریخ صد ساله احزاب و سازمانهای سیاسی ایران (۱۳۸۴ - ۱۲۸۴) جلد اول (از)
انقلاب مشروطیت ۱۲۸۵ تا انقلاب بهمن ۱۳۵۷) - یونس پارسابناب - انتشارات
راوندی، ۱۳۸۳

انقلاب مشروطیت ایران نیروها و هدفها - بیژن جزنی - انتشارات سازمان اتحاد
فدائیان خلق ایران، ۱۳۸۸

انقلاب مشروطه ایران (۱۲۸۵ - ۱۲۹۰) - ژانت آفاری - ترجمه رضا رضایی -
نشر بیستون، ۱۳۸۵

رضا شاه و شکل گیری ایران نوین، دولت و جامعه در دوران رضا شاه - استفانی
کرونین - ترجمه مرتضی ثاقب فر - نشر جامی، ۱۳۸۲

استقرار دیکتاتوری رضاخان در ایران - آ.س.ملیکف - ترجمه سیروس ایزدی -
انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۸

روابط ایران و شوروی در دوره رضا شاه - محمود طاهراحمدی - مرکز چاپ و
انتشارات امور خارجه

غرب و شوروی در ایران سی سال رقابت (۱۹۴۸ - ۱۹۱۸) - ژرژ لنچافسکی -
ترجمه حورا یاوری - انتشارات روزنامه سحر، ۱۳۵۱

سوسیال دمکراسی و انقلاب مشروطیت - ژانت آفاری - ایران نامه سال یازدهم

اجتماعیون عامیون - سهراب یزدانی - نشر نی، ۱۳۹۱

فرقه عدالت ایران، از جنوب قفقاز تا شمال خراسان (۱۹۲۰ - ۱۹۱۷) - محمد
حسین خسروپناه و الیور باست - نشر شیرازه، ۱۳۸۸

انقلاب ایران و بلشویکهای ماورای قفقاز - ک.س. آروتونیان - ترجمه محمد نایب
پور - موسسه تحقیقات و علوم انسانی، ۱۳۸۵

شوق یک خیز بلند، نخستین اتحادیه های کارگری در ایران (۱۳۲۰ - ۱۲۸۵)
- جلیل محمودی، ناصر سعیدی - نشر قطره، ۱۳۸۱

پیشینه های اقتصادی - اجتماعی جنبش مشروطیت و انکشاف سوسیال
دمکراسی - خسرو شاکری - نشر اختران، ۱۳۸۴

نقش ارامنه در سوسیال دمکراسی ایران (۱۹۰۵ - ۱۹۱۱) - خسرو شاکری و
دیگران به کوشش محمد حسین خسرو پناه - نشر شیرازه، ۱۳۸۲

میلاذ زخم، جنبش جنگل و جمهوری شوروی سوسیالیستی ایران - دکتر خسرو شاکری - مترجم شهریار خواجیان - نشر اختران، ۱۳۸۶

اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیال دمکراسی و کمونیستی ایران جلد اول - به کوشش خسرو شاکری - انتشارات مزدک، ۱۹۷۰

آثار سلطانزاده - اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیال دمکراسی و کمونیستی ایران، جلد چهارم - به کوشش خسرو شاکری - انتشارات مزدک، ۱۹۷۴

اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیال دمکراسی و کمونیستی ایران جلد نهم - به کوشش خسرو شاکری - انتشارات پادزهر، ۱۹۷۰

انکشاف اقتصادی ایران و امپریالیسم انگلستان - آ. سلطانزاده - به کوشش ف. کشاورز و خ. شاکری - نشر اینترنتی

اولین جرقه سرخ شرق، زندگی، اندیشه و مبارزات آواتیس سلطانزاده - نشر پروسه، ۱۳۹۲

حیدر عمواعلی در گذر از طوفانها - رحیم رئیس نیا - انتشارات دنیا، ۱۳۶۰

چکیده انقلاب، حیدرخان عمواعلی - رحیم رضازاده ملک - نشر روزبه، ۱۳۵۱

حیدر خان عمواوغلی - اسماعیل رائین - انتشارات موسسه تحقیق رائین، ۱۳۵۲

اسناد و خاطره های حیدرخان عموغلی، جلد دوم - اسماعیل رائین، ۱۳۵۸

پیدایش حزب کمونیست ایران - ت.ا. ابراهیموف (شاهین) - مترجم ر. رادنیا -
نشر گونش، ۱۳۶۰

دو سند از فرقه کمونیست ایران - انتشارات علم، ۱۳۵۹

ستاره سرخ، ارگان مرکزی فرقه کمونیست ایران (۱۳۱۰ - ۱۳۰۸) - به کوشش
حمید احمدی - نشر باران، ۱۳۷۳

آخرین سنگر آزادی، مجموعه مقالات میرجعفر پیشه وری در روزنامه حقیقت
ارگان اتحادیه عمومی کارگران ایران (۱۳۰۱ - ۱۳۰۰) - به کوشش رحیم رئیس نیا -
نشر شیرازه، ۱۳۷۷

پیک سعادت نسوان، مجله پیک سعادت نسوان (۱۳۰۷ - ۱۳۰۶) - به کوشش
بنفشه مسعودی و ناصر مهاجر - نشر نقطه، ۱۳۹۰

زندگینامه شمیده، از بنیانگذاران سازمان جوانان کمونیست و اتحادیه های
کارگری توده ای در ایران - به کوشش و ویرایش بهرام چوبینه - چاپخانه مرتضوی،
۱۳۷۳

خاطرات اردشیر آوانسیان - انتشارات حزب دمکراتیک مردم ایران، ۱۳۶۹

خاطرات احسان الله خان دوستدار - فصلنامه مطالعات تاریخی، ۱۳۸۶ شماره ۱۶

نظری به جنبش کارگری و کمونیستی در ایران - عبدالصمد کامبخش -
انتشارات حزب توده ایران

روزگار سیاه کارگر - محمد علی خدابنده - نشر نقطه، ۱۳۹۵

مجموعه کامل نامه های نیما - گردآوری و نسخه برداری و تدوین سیروس
طاهباز - انتشارات علمی، ۱۳۷۶

بلشویکها و نهضت جنگل - مویسی پرسیتس، مترجم حمید احمدی -
نشر شیرازه، ۱۳۷۹

سردار جنگل - ابراهیم فخرائی - انتشارات جاویدان، ۱۳۵۷

نهضت میرزا کوچک خان جنگلی و اولین جمهوری شورایی در ایران - دکتر
شاپور رواسانی - نشر شمع، ۱۳۶۸

جنبشهای انقلابی شمال ایران - جعفر مجیدی، ردآکتور احسان طبری -
انتشارات حزب توده ایران

جنبشهای انقلابی ایران - احمد رناسی، ۱۳۶۶

شوروی و نهضت انقلابی جنگل - مصطفی شعاعیان - نشر ارژنگ، ۱۳۴۹

شوروی و جنبش جنگل، یادداشت های یک شاهد عینی - گریگور یقیکیان - به
کوشش برزویه دهگان - انتشارات نوین، ۱۳۶۳

کمینترن و جبهه متحد ضد ژاپنی در چین (۱۹۴۳ - ۱۹۳۵) -
ک.و.کوکوشکین - انتشارات سازمان چریکهای فدایی خلق ایران (اکثریت)، ۱۳۵۹

تاریخ روسیه شوروی، انقلاب بلشویکی (۲۳ - ۱۹۱۷) جلد سوم - ای اچ کار -
ترجمه نجف دریابندری - انتشارات بهمن، ۱۳۷۱

کمینترن و خاور - ویراستار ر.ا. الیانفسکی - مترجم جلال علوی نیا - انتشارات
تهران بین الملل، ۱۳۶۰

نبردهای طبقاتی در فرانسه - کارل مارکس - ترجمه باقر پرهام - نشر مرکز،

۱۳۷۹

مارکس متأخر و راه روسی - تئودور شانین - مترجم حسن مرتضوی - نشر
روزبهان، ۱۳۹۲

وظایف سوسیال دمکرات های روس - لنین - آثار منتخبه در یک جلد -
انتشارات سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج از کشور، ۱۳۵۳

دو تاکتیک سوسیال دمکراسی در انقلاب دمکراتیک - لنین - آثار منتخبه در
یک جلد - انتشارات سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج از کشور، ۱۳۵۳

امپریالیسم به مثابه بالاترین مرحله سرمایه داری - لنین - آثار منتخبه در یک
جلد - انتشارات سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج از کشور، ۱۳۵۳

طرح اولیه تزه های مربوط به مسئله ملی و مستعمراتی - آثار منتخبه در یک جلد
- انتشارات سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج از کشور، ۱۳۵۳

درباره انقلاب چین - استالین - ترجمه علی برقی - نشر پژواک، ۱۳۵۸

درباره دمکراسی نوین - مائوتسه دون - منتخب آثار، جلد دوم - اداره نشریات
زبان های خارجی پکن، ۱۹۷۵

شش اثر نظامی - مائوتسه دون - اداره نشریات زبان های خارجی پکن، ۱۹۷۲

نقدی بر اقتصاد اتحاد شوروی - مائوتسه دون - انتشارات هواداران اتحادیه
کمونیست های ایران (سربداران)

مائوئیسم در ایران - نشریه حقیقت شماره ۱۸ ارگان اتحادیه کمونیست های
ایران (سربداران)، ۱۳۶۹

خدمات فناناپذیر مائوتسه دون - باب آواکیان - ترجمه و تکثیر اتحادیه
کمونیست های ایران (سربداران)، ۱۳۶۵

فتح جهان - باب آواکیان - ترجمه و انتشار اتحادیه کمونیست های ایران
(سربداران) - کمیته کردستان، ۱۳۶۵

کمونیسم نوین - باب آواکیان - گروه مترجمان حزب کمونیست ایران
(مارکسیست - لنینیست - مائوئیست)، ۱۳۹۷

آمریکا در سراسیم - ریموند لوتا - انتشارات حزب کمونیست ایران (مارکسیست
- لنینیست - مائوئیست)

درباره دینامیسم امپریالیسم و سد کردن تکامل اجتماعی - ریموند لوتا - از
مجموعه از اقتصاد تا سیاست - انتشارات حزب کمونیست ایران (مارکسیست -
لنینیست - مائوئیست)، ۱۳۹۷

تاریخ واقعی کمونیسم - ریموند لوتا - مترجم منیر امیری - ناشر حزب
کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست)، ۱۳۹۴

شورش دهقانان مکران ۱۳۳۲ - ۱۳۳۱ / ۱۹۵۳ - ۱۹۵۲ - امیر حسن پور -
در دست انتشار

مقاله جمهوری سوسیالیستی گیلان در ایران نوشته پژمان دیلمی، درج شده در:
Reformers and Revolutionaries in Modern Iran: New Perspectives of the Iranian Left, Yayına Hazırlayan: Stephanie Cronin, RoutledgeCurzon, ۲۰۰۴, s. ۸۵-۱۱۷



© SOVFOTO\UIG
UIG-975-05-TASS-B-4589 - agefotostock

لنین در اولین کنگره انترناسیونال سوم



حیدرخان عموغلی



آواتیس سلطان زاده

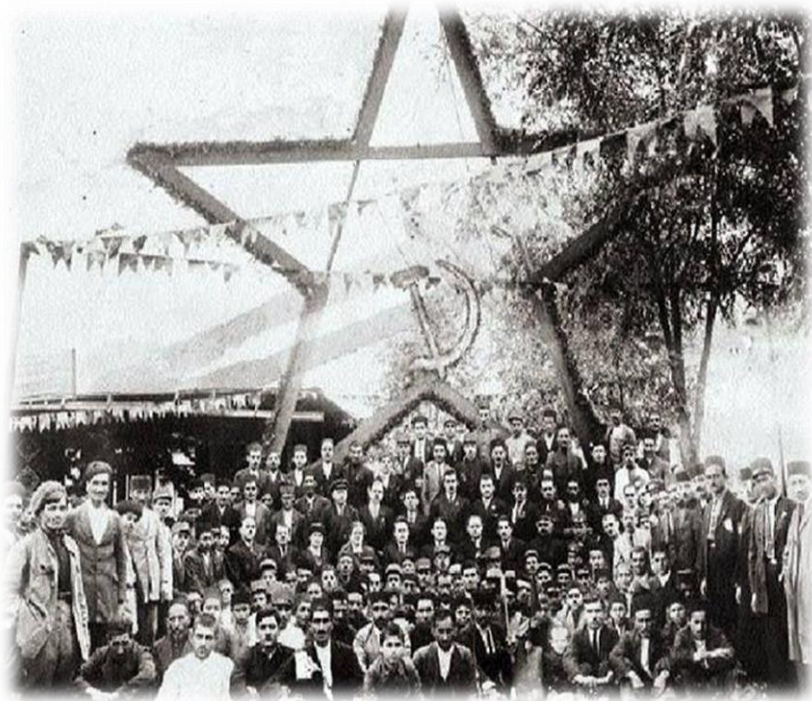


کارکنان ایرانی و روس در رشت
از چپ: سردار محی، خالو قربان، احسان الله خان دوستتدار



yandory.ir

دراز کشیده‌ها از راست به چپ: خالو مراد بزرگ - خالو قنبر
نشسته‌ها از راست به چپ: نفر اول گائوک (هوشنگ)، نفر سوم میرزا کوچک
جنگلی
ایستاده‌ها از راست به چپ: کربلایی حسین - سیف‌الله زاده - سعدالله درویش -
اسماعیل جنگلی (خواهر زاده میرزا) - میر صالح مظفر زاده - محرم بابایف



مراسم اول ماه می در گیلان

در مقطع حساسی از تاریخ جهان بسر می بریم. تضادهای متنوع سیستم سرمایه داری امپریالیستی به نحو شگفت آوری در حال تداخل با یکدیگرند و هر آن جهان می تواند با گرهگاه تاریخی دیگری روبرو شود. مشکل بتوان مسیر آینده را پیش بینی کرد، یا به غلط انتظار داشت رویدادهای تاریخی همانند قبل تکرار شوند. اما هراندازه که کمونیست ها از گرهگاه های قبلی درس گرفته باشند بر امکان دخالت گری فعال شان افزوده خواهد شد. فهم اینکه کدام خطای رخ داده در پراتیک حزب کمونیست ایران ناشی از محدودیت های تاریخی بود کدام خطا ناشی از ضعف های ایدئولوژیک سیاسی شان، یاری رسان ما در جا انداختن متد علمی در میان کمونیست های انقلابی و خنثی کردن تفکرات و متدهای بورژوایی دارد که با انگشت نهادن بر این یا آن خطا جنبش کمونیستی کل آن تجربه را تحریف یا منحل می کنند.

